

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

نوشته: روبین بلک برن

مترجم: ح. ریاحی

پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

نویسنده: رویین بلک برن

مترجم: ح. ریاحی

خط طرح روی جلد: مریم

انتشارات: بیدار

Iranischer Kulturverein(Bidar)

Tulpen Str. 15

D-30167 Hannover

Tel.0511-714544

۶.....	مسائل سرمایه‌داری و ضد سرمایه‌داری.....
۹.....	بلشویسم و عقب‌ماندگی .....
۱۲ .....	مسئولیت مارکسیسم .....
۱۷ .....	سوسیالیسم ساده‌سازی یا گسترش پیچیده؟.....
۲۴ .....	برنامه سوسیالیستی.....
۳۰ .....	لنینیسم و استالینیسم.....
۳۵ .....	اهمیت کمونیسم.....
۳۷.....	ملغمه شوروی و خطاهای آن.....
۴۱ .....	برنامه‌ریزی، بازار و دموکراسی.....
۴۶ .....	بحث محاسبات اقتصادی.....
۵۳ .....	مسائل بی‌پاسخ.....
۵۸ .....	راه‌حل‌های پس از جنگ و اقتصادیات سوسیالیستی.....
۶۲ .....	درس‌های رکود شوروی.....
۶۷ .....	نشانه‌های بازار و نیروهای مولده.....
۶۹ .....	سنجش کارآیی.....
۷۲ .....	کارآیی و پیچیدگی در یک اقتصاد سوسیالیستی.....
۷۵ .....	مسئله مالکیت.....
۸۰ .....	مدل‌های جدید سوسیالیسم بازار.....

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

- ۸۵ ..... بازار سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری
- ۸۸ ..... موقعیت‌های اقتصادی سرمایه‌داری ناخالص
- ۹۳ ..... چالش با فقر و حمایت جهانی
- ۹۸ ..... دینامیسم فروپاشی کمونیستی
- ۱۰۲ ..... سوسیالیسم و نیروهای اجتماعی
- ۱۰۶ ..... یادداشت‌ها

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

مشاهده‌ی مخروبه‌های اردوگاه کشورهای سوسیالیستی در دهه‌ی آخر قرن بیستم برای مان به اندازه‌ی کافی گویاست که به توان "کمونیسم" این کشورها را به مثابه‌ی بدیل سرمایه‌داری کنار گذاشت، و به طور نقادانه با ایده‌ی سوسیالیسم کنار آمد. شکست فاحش استالینیسیم که به کمونیسم اصلاح‌طلب نیز بسط یافت، برای تروتسکیسم یا سوسیال دموکراسی یا هر جریان دیگر سوسیالیستی نیز سودی دربر نداشت. اجساد مومیایی لنین و مائو هم‌چنان در آرام‌گاه‌های مسکو و پکن به مثابه‌ی نمادهای نظم قدیم منتظر دفن آبرومندانه اند. اما این "ابرقدرت کمونیستی" که امروزه در حال مرگ است شبحی تهدیدآمیز به شمار نمی‌رود، بل که روح ناخرسندی است که عاجزانه استدعا دارد که راحتش بگذارند.

با این وجود سوسیالیسمی که مایل باشد با تاریخ رو-در-رو شود و به دقیق‌ترین انتقادهای از پروژه‌ی سوسیالیستی به پردازد، می‌تواند شروع تازه‌ای را ممکن سازد. هنوز هم جنبش‌های ضدسرمایه‌داری پرتوانی وجود دارند که بعضی اوقات تحت تأثیر سنت

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

کمونیستی اند ولی فاقد برنامه‌ای هستند که به‌تواند ما را از نظام سرمایه‌داری فراتر برد.

رژیم‌هایی نیز باقی مانده‌اند که خود را "کمونیست" می‌دانند و چه ما آن‌ها را سوسیالیست بدانیم یا نه، می‌توانند به دست‌آوردهای واقعی خود (مثلا کوبا در زمینه درمان و تعلیم‌وتربیت) اشاره کنند. تردیدی نیست که این‌ها نیز به تجدیدحیات و جهت‌گیری دوباره و همه‌جانبه‌تری نیاز دارند، تجدیدحیاتی که نه تنها هدفش پایه‌ریزی فرهنگ دموکراتیک و دولت سازمان‌یافته حقیقی است، بل که باید در پی کشف مدل اقتصادی سوسیالیستی جدید و عملی نیز باشند.

### مسائل سرمایه‌داری و ضد سرمایه‌داری

برخورد ما با اردوگاه کشورهای سوسیالیستی سابق به معنی این نیست که پلشتی‌های گوناگون و در عین حال بسیار جدی دنیای سرمایه‌داری را فراموش کنیم. جهان در حال حاضر بیش از گذشته در چنگال انباشت سرمایه‌داری گرفتار آمده است. همه ما باید برای بهایی که در خلال این روندها می‌پردازیم، حساسیت بیش‌تری از خود نشان دهیم. نتیجه این روندها چیزی جز هرج و مرج، فلاکت، ویرانی، فراموشی‌شدگی، پراکندگی و بی‌مسئولیتی نبوده است. در دهه‌ی هشتاد کارکرد سرمایه‌داری روند شمشزکننده‌ای داشته است، بدین معنا که جمعیت انبوهی در کشورهای فقیر شاهد بوده‌اند که چگونه به خاطر بدهی به کشورهای ثروتمند، توسعه و رشد آن‌ها سد شده و مانع شده‌اند تولیدات آن‌ها به بازار راه یابد. تقسیم نابرابر قدرت اقتصادی و سیاسی در بیش‌تر کشورهای جهان سوم قحطی وسیع و شیوع بیماری‌های قابل درمان را به‌دنبال داشته است. تلاش و مبارزه‌ی جنبش‌هایی که در فقیرترین لایه‌های جامعه نفوذ دارند، اغلب با سرکوب بی‌رحمانه و جوخه‌های مرگ‌رو-به-رو شده است. در

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

حقیقت شکی نیست که تلفات گسترده انسانی و رنج و مشقت جسمی در سرمایه‌داری جهان سوم فراتر از رنجی است که کشورهای زیر سلطه بوروکراسی کمونیستی تجربه کردند. مقایسه غم‌انگیزی که به هیچ‌وجه استبداد و اختناق این جوامع را توجیه نمی‌کند، بل که آن را در معرض داوری همگان قرار می‌دهد. به‌علاوه خصلت‌بندی کارکرد سرمایه‌داری در مناطق اصلی عبارت بود از بی‌ثباتی بی‌سابقه، بیکاری توده‌گیر، تجارت پررونق اسلحه، بحران فزاینده تامین اجتماعی و از همه مهم‌تر، بحران گسترش یابنده و جهانی محیط زیست. در حالی که بیلان حکومت‌های کمونیستی در پیوند با محیط زیست وحشتناک است، شکست اقتصادی آن‌ها، خساراتی را که در این زمینه محیط زیست به‌بار آورده، تا حدودی تحت‌الشعاع قرار داده است. سرمایه‌داری با رشد لجام گسیخته، حرص و طمع سیری‌ناپذیر و تخریب طبیعت، امکان زندگی و سکونت بشریت در کره زمین را به خطر انداخته است.

نیروی مخرب و بی‌مه‌ار سرمایه‌داری و تأثیر آن بر نظم اسارت‌بار اجتماعی و سیاسی جامعه به پیدایش جنبش‌های اعتراضی منجر شده است. اما به‌سختی می‌توان در این جنبش‌ها، چارچوبی فراتر از سرمایه‌داری تشخیص داد. جنبش‌های ضدسرمایه‌داری می‌توانند به جلوگیری از رشد منطق تفرقه‌افکنانه و مخرب سازمان‌دهی سرمایه‌داری و جلوه‌های آن کمک کنند. در عین حال، اگر این جنبش‌ها از پشتیبانی کافی برخوردار شوند، در سطح دولت‌های منطقه‌ای و ملی چه طرحی می‌توانند ارائه دهند؟ و اگر از مدل جهانی گروه کشورهای هفتگانه ناراضی اند، به جای آن چه چیزی را پیش‌نهاد خواهند کرد؟ پاسخ به این سئوالات اگر اساساً پاسخی وجود داشته باشد، نتیجه‌انگیزه‌هایی است که از تجربه‌ی جنبش‌های ضدسرمایه‌داری و تأمل بر آن‌ها در منطق تاریخی انباشت سرمایه‌داری، چه در جهان اول و چه سوم، کسب می‌شود. به‌هررو، چپ ضد سرمایه‌داری اعتباری نخواهد داشت مگر آن‌که به تجربه‌ی تلخ کمونیسم از

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

سال ۱۹۱۷ به این سو پاسخ قانع‌کننده‌ای بدهد، این امر در حقیقت نوعی ستایش از کمونیسم است زیرا تاثیر آن، خوب یا بد، بر تاریخ قرن بیستم بسیار گسترده بوده است. در حقیقت نظام‌ها و جنبش‌های سیاسی که ادعای وفاداری به مارکسیسم - لنینیسم داشته‌اند، اگر چه در همه عرصه‌ها با ضعف رو-به-رو بوده‌اند، اما به‌مثابه‌ی پیش‌قراولان و سازندگان عصری که در آن زندگی می‌کنیم، پس از سرمایه‌داری لیبرال در مقام دوم قرار داشتند. آن‌ها بیش از فاشیسم و استعمار توانسته‌اند خوب یا بد، بخشی از گرایش‌ات ناسیونالیستی و مذهبی را تضعیف کنند. کمونیسم در جهان اول، در عین جذب سازمان‌گران و روشن‌فکران بانفوذ، نتوانست به‌طور کلی به‌اندازه سوسیال‌دموکراسی تأثیرگذار باشد. کمونیسم در جهان سوم اساساً بیش‌تر از سوسیال‌دموکراسی تأثیر داشت و همین نظر را نیز می‌توان در خصوص کارنامه‌ی این دو جریان در رابطه با جنبش‌های مقاومت در اروپای اشغالی و آسیا در جنگ جهانی دوم بیان کرد.

لودویگ فن میزس کسی که از هر اتهامی در هم‌فکری با کمونیسم یا هر نوع سوسیالیسمی مبرا است، سنت عام سوسیالیستی را به‌مثابه‌ی "پر قدرت‌ترین جنبش اصلاح‌طلبانه‌ای که تاریخ تاکنون به خود دیده است و اولین گرایش ایدئولوژیک جهان - شمولی توصیف کرد که نه به یک بخش از بشریت محدود بود، بل که توسط مردم همه نژادها، ملت‌ها، مذاهب و تمدن‌ها پشتیبانی می‌شد" (۱). این امر هم ستایش از کمونیسم و هم تا حدود زیادی از سنت سوسیال‌دموکراسی اروپای مرکزی به شمار می‌رود. نادیده گرفتن تجربه کمونیستی به‌مثابه‌ی پدیده‌ای بی‌اهمیت برای کسانی که می‌خواهند بدیلی برای سرمایه‌داری پایه‌ریزی کنند، نه مطلوب است نه ممکن. همین‌طور هم بازنگری انتقادی نمی‌بایستی صرفاً به رد ویژه‌گی اصلی استالینیسم یعنی انکار آشکار دموکراسی از جمله دموکراسی سوسیالیستی بسنده کند. اگر همه



## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

آنچه که چنین رژیم‌هایی فاقد آن بودند را می‌شد در دموکراسی خلاصه کرد، عرضه دموکراسی همه چیز را حل می‌کرد. در حال حاضر هر چقدر هم حرکت به سوی دموکراتیزه کردن با استقبال رو-به-رو شود، روشن شده است که چنین امری نمی‌تواند همه مسائل دولت‌های کمونیستی سابق و حال را حل کند و به یقین آن‌ها را از استالینیسیم و سرمایه‌داری فراتر نخواهد برد. هم‌واره سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌هایی وجود داشتند که جنبه‌های سرکوب‌گرانه کمونیسم را رد می‌کردند و در صدد توضیح اشتباهات اساسی مفهوم پروژه سوسیالیستی بودند.

### بلشویسم و عقب ماندگی

یادآوری اولین واکنش کائوتسکی به انقلاب روسیه جالب است. او بعدها واکنش خود را این‌طور خلاصه کرد:

"اگر آن‌ها (بلشویک‌ها) در تحقق وعده‌های خود توفیق یافته بودند، برای آن‌ها، مردم روسیه و در حقیقت برای همه پرولتاریای بین‌المللی دست‌آورد سترگی بود. در آن صورت از آموزه‌های مارکسیسم نمی‌شد دفاع کرد و خطا بودن آن‌ها ثابت می‌شد. اما از طرف دیگر، سوسیالیسم به پیروزی شکوهمندی دست می‌یافت و راه نابودی فوری همه بدبختی‌ها و جهالت توده‌ها در روسیه هم‌وار می‌شد و برای بقیه جهانیان سرمشق قرار می‌گرفت. باور به پیروزی امر بلشویک‌ها چقدر می‌توانست برایم مسرت‌بخش باشد... قوی‌ترین تئوری با محکم‌ترین پایه و اساس اگر با حقایق در تضاد قرار گیرد، باید کنار گذاشته شود. با این حال، تئوری‌ها باید با واقعیت خوانایی داشته باشند و به صورت پروژه و وعده‌های صرف باقی نمانند. حُسن‌نظر و امیدواری من زیاد دوام نداشت. با سرخوردگی، و در عین حال با وضوح بیشتر شاهد بودم که بلشویک‌ها موقعیت خود را کاملاً اشتباه فهمیده بودند و به مسائلی پرداختند که شرایط حل آن‌ها

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

به هیچ وجه فراهم نبود. آن‌ها نسنجیده در تلاش برای دستیابی به ناممکن، از طریق قهر و زور، مسیرهایی را در پیش گرفتند به طوری که توده‌ی کارگر به لحاظ اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی نه تنها ارتقاء نیافت، سهل است، حتی از دوره تزاریسیم و جنگ جهانی نیز روحیه‌اش را بیش‌تر از دست داد." (۲)

کائوتسکی که این خطوط را در سال ۱۹۳۱ می‌نوشت مطمئناً می‌توانست لاف توخالی استالین مبنی بر ساختن [سوسیالیسم در یک کشور] را زیر نام مارکسیسم راست-کیش رد کند. تأکید مارکس و انگلس در [مانیفست کمونیست] و دیگر نوشته‌های‌شان بر این که سوسیالیسم حقیقی فقط بر پایه‌ای می‌تواند بنا شود که پیش‌تر زمینه‌ی آن توسط سرمایه‌داری فراهم شده باشد، مشهور است. آن‌ها در کتاب [ایدئولوژی آلمانی] اعلام کرده بودند که ضرورت پیروزی سوسیالیسم سرنگونی اجتماعی سرمایه‌داری، دست‌کم، در پیش‌رفته‌ترین کشورها است. از این باور کلاسیک مارکسیستی می‌توان نتیجه گرفت که تلاش برای "ساختمان سوسیالیسم" در یک کشور بزرگ عقب مانده و یا آن‌گونه که بعداً قرار بود در مجموعه‌ای از کشورهای عقب مانده انجام شود، توهم محض است. منظور کائوتسکی این نبود که به‌هیچ‌وجه کاری نباید کرد و یا این که روسیه را می‌بایست صاف و ساده به گاردهای سفید تسلیم کرد. دوستان منشویک او آمادگی کامل داشتند در گرجستان جایی که از حمایت اکثریت برخوردار بودند، دولت تشکیل دهند و اصلاحات اجتماعی را پیش ببرند. حمله او متوجه سوء استفاده‌های مشخصی بود که دیکتاتوری حزبی با نهادی کردن کمونیسم جنگی و تشدید بعدی آن تحت رهبری استالین انجام می‌داد. آن‌جا که کائوتسکی بحث می‌کرد که مارکس در برتری مبارزه برای دموکراسی تأکید داشته، پایش بر زمینی سفت قرار داشت. او معتقد بود مارکس ایده‌ی "دیکتاتوری پرولتاریا" را به‌مثابه‌ی ایده‌ای طرح ریخته که با دیکتاتوری تنگ‌نظرانه حزبی سازش‌ناپذیر است.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

گاه کائوتسکی را به خاطر "اکنونیسم" سرزنش می‌کنند، با این وجود نقد او از استراتژی بلشویکی بر اثرات نامطلوبی متمرکز بود که بر رشد فرهنگی و سیاسی زحمت‌کشان داشته. او اخطار کرد که "تشکیلات توطئه‌گر، مخفی و سلسله‌مراتبی" می‌تواند در نبود دموکراسی برای یک طبقه تحت ستم ضروری شود، اما خود حکومتی و استقلال توده را ارتقاء نخواهد داد، بل که آگاهی پیامبرگونه رهبران و عادات دیکتاتورمآبانه آن‌ها را رشد خواهد داد." (۳)

انقلابات قرن بیستم که می‌رفت به نظام سوسیالیسم منتهی شوند همه بر زمینه خرابی‌های جنگ و شکست سرمایه‌داری اتفاق افتاده است. هر یک از آن‌ها می‌بایستی مبارزه خود را با بار سنگینی از عقب‌افتادگی و محاصره نظامی به پیش می‌برد. از آن‌جا که لایه‌های سرکوب شده و کنار گذاشته شده جمعیت از منافع ابتدایی خود دفاع می‌کنند، در روند هر انقلابی عناصر اولیه دموکراسی موجود است. اما دستگاه سیاسی و نظامی متمرکز که به تثبیت انقلاب و جهت دادن آن کمک می‌کرد، در عین حال جلوی رشد دموکراتیک جامعه را سد می‌کرد. همان‌گونه که در روسیه با آغاز جنگ داخلی در سال ۱۹۱۸ این امر اتفاق افتاد. غالباً چنین به نظر می‌رسد که تهدید آشکار ضدانقلاب سنگ‌دل، حذف دموکراسی و تنوع در اردوی انقلاب را توجیه می‌کند. اما جالب این که بلشویسم تنها پس از پیروزی در جنگ داخلی وفادارانه به سوی استالینیسم گام برداشت. از آن‌جا که رهبران حکومت پس از انقلاب و در محاصره قحطی، می‌ترسیدند که مردم روحیه خود را از دست بدهند و باور داشتند که ضدانقلاب نیز می‌تواند به‌سادگی بازگردد، به چنین شرایطی با تعطیلی احزاب رقیب و دستور سرکوب رسمی دسته‌بندی‌های درون حزب حاکم، پاسخ گفتند. اما فقط با بحران اقتصادی عمیق اواخر دهه‌ی بیست بود که اصول تمامیت‌گرا و یک‌پارچه تشکیلات حزب و رهبری بر تمامی جامعه چیرگی یافت. البته پس از جنگ جهانی دوم

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

عمل کردها و اصول "استالینیسیم ناب" هم در دوران مرزها و هم در بیرون شوروی اعتبار فزاینده‌ای کسب کرد. شگفت این‌که استالین‌گرا به استالین تقدس بخشید زیرا، همان‌گونه که گروسمن در کتاب "جنگ و سرنوشت" ترسیم کرده است، وقفه زمان جنگ به پیروزی شوروی بسیار کمک کرده بود.

### مسئولیت مارکسیسم

این روزها غالباً به ما گفته می‌شود که انقلاب روسیه یک "تجربه مارکسیستی" بود و این تجربه خطرات هر نوع مشی سوسیالیستی را نشان می‌دهد. عکس‌العمل کائوتسکی و دیگر مارکسیست‌ها - که در زیر بررسی می‌شود - نشان می‌دهد که چنین نظری یک داوری جانب‌دارانه و یک‌سویه است. با این حال انکار هر نوع مسئولیت از طرف مارکسیست‌ها نسبت به انقلاب اکتبر و حکومت بعداز آن خطاست که به دنبال این انقلاب شکل گرفت. زیرا رهبران اتحاد شوروی از لنین گرفته تا گورباچف بر پایه‌ی این‌که مارکسیست هستند، تلاش کردند برای دولت حمایت و پشتیبانی سیاسی کسب کنند. آن‌ها بر این باور بوده‌اند که در وضعیتی دشوار و غیره منتظره، با درکی عمل کرده‌اند که در خدمت پیش‌برد اهداف سوسیالیسم قرار دارد. تا همین اواخر اعتبارنامه سیاسی رهبران شوروی مورد قبول یک جنبش قدرت‌مند بین‌المللی بود. این داوری هم‌چنین به این دلیل خطاست که نظام شوروی با این هدف به‌وجود آمده بود تا مولفه‌های اساسی برنامه مارکسیستی کلاسیک را تحقق بخشد و به میزانی دربرگیرنده آن خط مشی‌ای بود که مالکیت دولتی را وسیله و رفاه عمومی خود می‌پنداشت. سیستم اقتصادی شوروی متمرکز و مبنای آن مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی بود، درعین حال یک ایدئولوژی منسجم کارگری دست‌آوردهای حوزه‌ی درمان، آموزش و پرورش و ارتقاء اجتماعی افرادی که منشاء پرولتری داشتند را - البته نه همیشه به

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

دروغ - بر می‌شمرد. این‌که استالین فردی فوق‌العاده کم‌تجربه و ناشی بود و مارکسیسم را به‌شیوه بدبینانه‌ای بدنام کرد، نیز حقیقت دارد. اما ما می‌بایست اصول و احکام سیاسی و سیستم‌های اعتقادی را نه تنها به اعتبار ارزش ظاهری آن‌ها، بل‌که آن گونه که به‌دستمان می‌رسد به‌پذیریم.

طرفداران ماتریالیسم تاریخی باید آخرین کسانی باشند که از چنین روشی خُرده بگیرند. مثلاً مسیحیت را می‌توان نه فقط توسط اعمال قدسین قضاوت کرد، بل‌که مسیحیت تا حدودی موظف است مسئولیت اعمال دولت‌های مسیحی و از آن هم عمومی‌تر تأثیر اروپای مسیحی بر جهان را به دوش گیرد. این‌که اظهارنظر کنیم که تجارت برده در آتلانتیک یا قتل‌عام یهودیان، جوهر مسیحیت را بر ما آشکار می‌کند، بی‌ربط است. با این حال بین احکام مسیحیت و چنین رویدادهایی نوعی پیوند وجود دارد و‌گرنه مسیحیان کمک نمی‌کردند که این رویدادها رخ دهد. در این رابطه می‌توان مثلاً پیوندی را در توضیح سنتی راجع به کفار و یهودیان در مسیحیت متداول و مرسوم یافت.

به همین ترتیب هم لیبرالیسم غربی را نمی‌توان بر پایه‌ی ایده‌ها و نیت‌های آدم اسمیت، امانوئل کانت، ماری ژان کندرسه و الکسیس دو تکویل داوری کرد. مسئولیتی که حکومت‌های لیبرال در قبال جنگ، استعمار و یا قحطی برعهده دارند را هم‌چون نقطه‌ضعف‌های تفکر لیبرالی باید در این قضاوت وارد کرد. همین‌طور هم نقص‌ها، خطاها و نارسایی‌های گفته‌های مارکس مثلاً در باره حکومت قانون، یا حقوق فرد یا نیاز به کنترل و توازن در ساختارهای سیاسی یا الغای مناسبات کالایی-پولی جوهر مارکسیسم را تشکیل نمی‌دهد، آن‌گونه که پاره‌ای مایلند ادعا کنند. اما می‌توانند مستقیم یا غیرمستقیم در عمل کردهای آن چه "سوسیالیسم واقعا موجود" نام گرفته بود، مسئول باشند.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

کائوتسکی کتاب "دیکتاتوری پرولتاریا" و "بلشویسم در بن بست" را تا حدی به این دلیل نوشت که به عنوان آموزگار لنین احساس مسئولیت می کرد در رابطه با آنچه که در روسیه پیش آمده بود. جهت نقد او صرفا سرکوب سیاسی نبود، بل که بیش تر به این امر تأکید داشت که سرکوب خود نتیجه امتناع از سازش با نیروهای دیگر، سرعت دادن به سوسیالیزه کردن اقتصاد، ابتدا زیر نام کمونیسم جنگی و بعد در دوره ی اشتراکی کردن و برنامه پنج ساله اول است. پاره ای ممکن است نقد کائوتسکی را با این استدلال رد کنند که سوسیال دموکرات های اطریشی که بیش تر تمایل به پی گیری نصایح او داشتند، نتوانستند جلوی نوع دیگری از فاجعه - پیروزی ارتجاع مذهبی و نازیسم- را بگیرند. از دیگر سو می توان کارنامه دوستان کائوتسکی در گرجستان یا روسیه را مورد سؤال قرار داد و یا همین طور موضع گیری ای که کائوتسکی در سال ۱۹۱۴ در خصوص جنگ داشت که یقینا به حیثیت اخلاقی او آسیب رساند. اما در این جا قصد این نیست که با بازنگری گذشته بر موضع گیری کائوتسکی صحه بگذاریم، مساله ای که بعدا به آن خواهیم پرداخت، بل که تأکید ما براین است که ایده های کائوتسکی را باید بر پایه ی ارزش آن ها مورد داوری قرار داد و با افسانه ای که استالین شایع کرد مخالفت ورزید. این افسانه که بسیاری از ضد کمونیست ها آن را قبول کردند، مبنی براین بود که حکومت شوروی تنها تجسم زنده برنامه مارکسیستی است. برای کائوتسکی این مساله تکان دهنده بود که لنینیسم و استالینیسم بیش از آن که تحقق ایده های مارکس باشند، تا حدود زیادی، معرف بازگشت غیره منتظره به رگه های عقیدتی توطئه گرانه و ژاکوبنی درون سوسیالیسم بودند که مارکس بیش تر زندگی اولیه سیاسی خود را صرف مبارزه با آن ها کرده بود.

بدین ترتیب در حالی که مارکسیسم نمی تواند از دست داشتن در سرنوشت انقلاب روسیه شانه خالی کند، نباید فراموش کرد که بسیاری از برجسته ترین مارکسیست های

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

امروزی - البته نه تنها کائوتسکی بل که هم‌چنین روزا لوکزامبورگ - عمل کرد دیکتاتوری حزبی را از همان آغاز رد کرده‌اند. اگر روزا لوکزامبورگ زنده مانده بود، مطمئناً مشاهدات مشهور و پیش‌گویانه‌ای که در آخرین نوشته‌های خود پیرامون انقلاب روسیه نوشته بود را کامل می‌کرد. پاره‌ای از حامیان دولت جدید شوروی تجدید نظر در مارکسیسم که تلویحاً در استراتژی بلشویکی آمده است را به رسمیت می‌شناسند. آنتونیو گرامشی در عین هم‌دردی با عنصر اراده‌گرایانه در انقلاب اکتبر، این انقلاب را «انقلاب علیه سرمایه» (یعنی کتاب «سرمایه» مارکس) توضیح داد. (۴) تاریخ بعدی اتحاد شوروی به ترتیب شامل نقد منشویک‌ها، سوسیال‌دموکرات‌ها، مارکسیست‌های اطریشی، کمونیست‌های شورایی، سوسیالیست‌های لیبرال، اپوزیسیون چپ، اپوزیسیون راست، رویونیست‌های اروپای شرقی، مارکسیست‌های غربی، چپ‌های جدید، کمونیست‌های اروپایی و امثال آن است تا تازه‌ترین نوشته‌ها مثلاً نوشته‌های رودلف بارو و بوریس گاگارلینسکی. این نقدها و رد مارکسیسم به گونه‌های مختلف هم به مسیر استراتژیک اصلی و هم به جنایات و اشتباهات ویژه‌ای ارتباط دارند که در این مسیر وجود داشته‌است. اغلب این نقدها مستقیماً در درون سنت مارکسیستی قرار گرفته‌اند. آن‌ها به مارکس دخیل بسته‌اند که به سانسور مطبوعات و عمل کرد مستبدانه قدرت دولتی جانانه حمله کرد، مارکس تأکید داشت که مبارزه برای دموکراسی باید اولویت داشته باشد و از این امر دفاع می‌کرد که نمایندگان سیاسی می‌بایستی حساب پس بدهند. نوشته‌های مارکس پیرامون ژاکوبینیسم و بناپارتیسم از دشمنی عمیق نسبت به ساختارهای سیاسی حکایت داشت که می‌کوشیدند از نیروهای اجتماعی خلع ید کنند. وقتی مارکسیست‌های قرن بیستم با ترس و وحشت ناشی از وقوع جنگ‌های گسترده و تمامیت‌خواهی برخورد کردند، یقیناً مجبور بودند بدون کنار گذاشتن ایده‌ی ماتریالیسم تاریخی به مفاهیم جدیدی دست پیدا کنند. در

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

چارچوب این ادبیات با نوعی تامل انتقادی برمی‌خوریم که ایده‌های مارکس در حوزه‌هایی را تصحیح می‌کنند و بسط می‌دهند که اشتباه و مبهم بوده یا مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند. اگر به مثال‌هایی که قبلاً اشاره کردیم برگردیم می‌بینیم که کارنامه مسیحیت و لیبرالیسم کم و بیش شامل ضدیت شجاعانه و در مواردی پیامبرگونه‌ی یک اقلیت علیه نظامی‌گری، بردگی، آزار و شکنجه مذهبی و قومی نیز هست. گنجایش نظری پذیرش انتقاد از خود و اصلاح خویش به طور صحیح و بالنده به اندازه نقطه عزیمت مهم است، زیرا در هر حال نقطه عزیمت ضرورتاً به دلایل مختلف نارسا و اشتباه است.

در دوران اخیر رد مارکسیسم به مثابه نظریه‌ای تخیلی و پیش‌گویانه به مدّ روز تبدیل شده است. البته مارکس خود "سوسیالیسم تخیلی" را آشکارا رد کرد و در آثار او خبری از برنامه‌ها و پیش‌نهادات همه جانبه و کامل نیست پیرامون این‌که جامعه سوسیالیستی آینده چگونه عمل‌کردی خواهد داشت. مارکس و انگلس کتاب "مانیفست کمونیست" را با نقد مفصلی از نظریه‌های سوسیالیستی غالب خاتمه می‌دهند و این‌که این گرایش‌ها خصلت ایدئولوژیک و عقیدتی دارند. درعین حال که اغلب اشاره می‌شود که مارکس و انگلس در این کتاب توجه فوق‌العاده‌ای به سرمایه‌داری داشته‌اند، اما بسیار کم توجه شده است که این اثر در حقیقت جدلی است علیه همه مفاهیم موجود آن زمان که پیرامون سوسیالیسم وجود داشته است. مارکس تأکید داشت که سوسیالیسم می‌بایستی از درون جنبش واقعی مردم سر برآورد و نه این‌که متفکران آن را در جریان مطالعات‌شان به‌سازند و به‌پردازند. مارکس به طور کلی خود را به پی‌گیری روش ماتریالیستی در تاریخ بسیار متعهدتر می‌دانست تا به ایده‌های مشخص برنامه‌ای. در پرتو چنین انگیزه‌ای تحقیقات مارکسیستی در تاریخ جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی و اقتصادی موجب پیدایش مکاتب گوناگونی



## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

شده است که دارای روح واقع‌بینانه، انتقادی و بدبینانه‌اند. این به معنی آن نیست که بگوییم مارکس اصول مهمی جهت داوری ارائه نداده است، داوری در باره این که "جنبش واقعی" در حقیقت جنبشی در راه رهایی بشر و تحقق خویش هست یا نه. مارکس خود نوشت که "رشد آزادانه هرکس، شرط رشد آزادانه همگان است" و تصریح کرد که هدف کمونیسم عبارتست از: "به هر کس بر طبق نیازش، از هرکس بر طبق توانایی‌اش". فکر می‌کنم نظر اول اگر چه به نوعی آرای اسپینوزا و لسینگ را باز می‌تابد، ابداع خود اوست و نظر دوم اقتباس یک شعار سوسیالیستی فرانسوی است.

### سوسیالیسم ساده‌سازی یا گسترشی پیچیده؟

سرنوشت مارکسیسم و سوسیالیسم اواخر قرن بیستم ایجاب می‌کند که با نگاهی به گذشته، برنامه‌ها و پیش‌نهادات اولیه آن را با علاقه بررسی کنیم. در آثار مارکس و به طور عام تر در سنت مارکسیستی غالباً تنش وجود دارد بین آنچه می‌توان اندیشه ساده‌نگر و اندیشه تکوین‌یابنده نامید. اندیشه ساده‌نگر اشاره بر آن دارد که به مجرد این که بساط سرمایه‌داری برچیده شد، مسائل مربوط به تولید، قانون و سازمان سیاسی به سادگی قابل کنترل است. تزه‌های شتاب‌زده لنین در "دولت و انقلاب" مثال خوبی از این سادگی است. اما در مارکس و سنت مارکسیستی به‌طور عام التزام قوی (و حتی نیرومندتری) نسبت به این ایده وجود دارد که نیروهای اجتماعی رشدیابنده، قانون‌مند و متنوع‌اند و این که در یک جامعه سوسیالیستی شکل‌های پیچیده‌ای را می‌توان از میان برد ولی شکل‌های دیگر پدید می‌آیند. بدین ترتیب مارکس اصرار داشت که پیش از آن که جنبش کارگران آماده و به نیروی (موقت) هدایت‌کننده جامعه تبدیل شود لازم است احزاب، اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌های فرهنگی، روزنامه‌ها و امثال آن رشد پیدا کنند. (۵) او از مبارزات مربوط به تمدید حق رای و بخش‌های ویژه‌ای از قوانین مصوبه

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

از قبیل هشت ساعت کار روزانه طرفداری می‌کرد، هم به‌خاطر خود این قوانین و هم به این دلیل که این‌ها توانایی و قدرت جنبش را تقویت می‌کنند. بحث‌های مارکسیسم کلاسیک آغاز قرن بیستم پیرامون حکومت قانون (کارل رنر)، حکومت دموکراتیک و تنوع اشکال نمایندگی بود (روزا لوکزامبورگ و کائوتسکی علی‌رغم اختلاف نظرهایشان هیچ‌کدام طرفدار ایده یک‌جانبه و ساده شده منافع طبقه کارگر نبودند، در عین حال با گرامشی تز بالندگی بیش‌تر تقویت شد). پاره‌ای از نوشته‌های بعدی لنین از قبیل "کمونیسم جناح چپ" نیز با برخورد ساده‌گرایانه تضاد داشت.

مارکس در بخش‌های معروفی از نوشته‌های خود از زبانی استفاده می‌کند که تلویحا به این معنی است که در اقتصاد نیز تز "ساده‌سازی" به‌قوت خود باقی است، یعنی پس از سرکوب سرمایه‌داری همه چیز روشن خواهد بود و سریع درک خواهد شد. این به‌طور یقین یکی از پیام‌هایی است که "نگرش روبینسونی" پرولتری عجیب و غریب اواخر بخش مربوط به پرستش کالا در بخش نخست جلد اول "سرمایه" دربر دارد؛ در آن‌جا جهان طبقه کارگر، به‌مثابه‌ی هویتی جمعی با روبینسون کروزوئه در جزیره‌اش مقایسه می‌شود. (۶) در "نقد برنامه گوتا" اصول عام تدارک آذوقه برای فرد و جمع طراحی می‌شود، ولی پیرامون هم‌آهنگی تولید و اجتماعی کردن آن مطلب مفیدی وجود ندارد.

در بازنگری دقیق‌تر مشخص می‌شود که بحث مارکس در این بخش‌ها این نیست که محاسبات اقتصادی دیگر پس از سلب مالکیت از سلب مالکیت‌کنندگان کاری است اضافی، بل که این است که منطق استفاده از نیروی کار به‌منظور برآوردن نیازهای اجتماعی با کنار رفتن نقاب نیازهای کالایی به‌سهولت ظاهر می‌شود. از آن‌جاکه مارکس طرفدار اجتماعی کردن (سوسیالیزه کردن) سریع تولید در چندین کشور سرمایه‌داری بسیار پیشرفته بود، مشکل می‌توان تصور کرد که او حقیقتا قدرتی را

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

مدنظر داشته است که برنامه‌ریزی کند و در سطحی جهانی تصمیم بگیرد که از هرچیز چه مقدار باید تولید شود. او مایل بود که در پیش‌نهادهای برنامه‌ای انجمن کارگران بین‌المللی به تعاونی‌ها اشاره شود، به شرطی که پیش‌نهادهای برنامه‌ای آنها راه یا بهترین راه برای رسیدن به سوسیالیسم معرفی نشود. یک سند دیگر که قابل توجه است این است که "نقد برنامه گوتا" اصل "به هرکس بر طبق کارش" را به مثابه‌ی تنها اصل توزیع در مرحله ابتدایی یا پایینی سوسیالیسم معرفی نکرد، بل که هم‌چنین بحث تدارک عمومی برای آموزش و پرورش، درمان و رفاه را نیز به میان کشید. از جمله مقاصد اصلی این متن یکی هم اعتراض رسمی به ادعاهای تبلیغاتی ولی گمراه‌کننده‌ای بود که کار را تنها منبع همه ثروت‌ها می‌دانست و در مقابل این ادعا، اصرار می‌شود که طبیعت نیز به همان اندازه مهم است. و این ادعا که کارگران می‌بایست از ثمره کامل زحمت خود بهره‌مند شوند، با ارائه اقلام مخارج اولیه‌ای مواجه می‌شود که می‌بایستی برای سرمایه‌گذاری در نظر گرفت. علی‌رغم تمامی این نکات، بایستی پذیرفت که مارکس هرگز طرح دقیقی به دست نداده است که اقتصاد سوسیالیستی چگونه کارکردی خواهد داشت. نیازهای برآورده نشده انسانی که او پیرامون خود می‌دید، به احتمال قوی به برآورد بسیار پیچیده‌ای نیاز نداشت، چرا که روندهای صنعتی عمده هنوز خصلتی نسبتاً ابتدایی داشت.

البته دوراندیشی بیش از حد مارکس را دیگران نداشتند. علاقه عمومی به ایده‌های او جن دورینگ احتمالاً از این حقیقت ناشی می‌شد که او درباره مشکل اقتصادی آینده بدون دانش کافی نظر می‌داد. در اقتصادی که او برای آینده پیش‌نهاد می‌کرد، کمون‌های اقتصادی خودمختار می‌بایست فقط با اصول عدالت اجتماعی و همبستگی کمونی اداره شوند. بسیاری از ایده‌های دورینگ خام و ناقص و بعضاً نژادپرستانه بود(مثلاً دورینگ ضدیهود بود). تصمیم انگلس به مبارزه با نفوذ دورینگ قابل درک

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

است. اما چرا او این ضرورت را احساس کرد که سیستم‌سازی و "جهان شمولی" گمراه‌کننده دورینگ را تقلید کند به جای آن که بر مسائل سیاسی کانونی طرح و برنامه اقتصادی متمرکز شود؟ نیوتون، لاوازیه و داروین نیاز چندانی به دفاع نداشتند. آن‌چه یقیناً نیاز به توجه داشت برنامه اقتصادی و اجتماعی جنبش کارگری بود. با این حال جملات کلی انگلس در این حوزه به پیش‌برد مسائل کمک اندکی می‌کرد. (۷)

سرنوشت کنونی کمونیسم به نقدهای اولیه از مارکس و سوسیالیسم، مثلاً نقدهای باکونین و جی.اس. میل جذابیت می‌بخشد و به مطرح شدن آن‌ها کمک می‌کند. باکونین آن‌چه خود سوسیالیسم دولتی مارکس نام گذاشته بود را رد کرد. اگر چه او "سرمایه" مارکس را تحسین می‌کند و با تأیید اظهارنظر او مبنی بر آن‌که رهایی کارگران فقط می‌تواند به دست خودشان تحقق پیدا کند را نقل می‌کند، از این مساله ناراضی بود که مارکس نگرش بسیار محدودی دارد نسبت به این‌که چه کسی کارگر است. باکونین از آن بیم داشت که ایده دولت انقلابی مارکس صرفاً به "حاکمیت ذکاوت علمی منتهی شود که خود اشرافی‌ترین، مستبدانه‌ترین، خودبینانه‌ترین و تحقیرآمیزترین نوع رژیم‌هاست". او می‌نویسد:

"حکومت، دولتی است از بالا به پایین که بر تعداد بسیار زیادی فرمان‌روایی می‌کند. اینان به لحاظ درجه‌ی فرهنگ، ویژگی‌های کشوری و مکان‌هایی که در آن ساکن اند و حرفه‌ها، منافع و آرزوهایی که دارند بسیار با هم متفاوت اند. حکومت عبارت است از اداره همه این افراد توسط این یا آن اقلیت؛ این اقلیت حتی اگر هم هزار بار توسط آراء همگانی انتخاب شود و نهادهای عمومی آن را کنترل کنند، اگر همه جا حاضر و همه توان نباشد، یعنی نظیر آن‌چه روحانیون به خدا نسبت می‌دهند؛ به عبارت دیگر اگر دانای کل نباشد، غیر ممکن است که نیازها را بداند یا به‌تواند پیش‌بینی کند و یا به ضروری‌ترین منافع در این دنیا با عدالتی به نحو در خور پاسخ گوید." (۸)

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

با این وجود مطالعه دقیق تر آثار باکونین روشن می‌سازد که هدف اصلی او لاسال و ایده دولت خلقی او بود؛ در حقیقت همان‌گونه که دانیل گیرین اشاره کرده است، انتقادات باکونین مارکس را برانگیخت تا دولت‌سالاری سوسیال دموکرات‌های آلمانی را در "نقد برنامه گوتا" رد کند. (۹) باکونین ممکن است در اظهار نظرهای خود پیرامون سوسیالیسم دولتی پیش‌نگری نیز داشته باشد، اما راه‌حل‌هایش مناسب نبود و در حقیقت بیش‌تر به راه‌حل‌هایی نزدیک بود که سنت ساده‌نگر مورد اشاره در بالا آن‌را مورد پشتیبانی قرار می‌داد.

باکونین سیستم اقتصادی معینی نداشت، اما این حکم را نمی‌توان در مورد پرودون صادق دانست، زیرا او از مارکس هم فراتر رفت و تشکیلات تولیدی بدیلی را طرح‌ریزی کرد. و به‌جای دولتی کردن جامعه، از اقتصادی اجتماعی طرفداری کرد؛ که با قراردادهای آزاد و برابر بین انجمن‌های تولیدکنندگان خودمختار پایه‌ریزی می‌شود، وظیفه چنین انجمن‌هایی صرفاً عبارت بود از پذیرش و برعهده گرفتن وظایف دولت. پرودون به‌مثابه‌ی پیش‌قراول سوسیالیسم بازار معرفی شده است، او کسی که کوشید رقابت اقتصادی را بیش‌تر مهار کند تا آن‌را از بین ببرد. او بیش‌تر از مارکس نسبت به اهمیت تولید و مبادله خُرد حساسیت نشان داد. همان‌گونه که گوستاو لندوئر رهبر شورای انقلابی مونیخ در سال ۱۹۱۸، در سال ۱۹۱۴ نوشت: "کارل مارکس و جانشینان او فکر می‌کردند که اتهام بزرگ‌تری به معروف‌ترین سوسیالیست یعنی پرودون نمی‌توانستند بزنند جز این‌که او را سوسیالیست خرده بورژوا بنامند. این اتهام نه غلط بود و نه توهین‌آمیز، زیرا پرودون به طرز شکوه‌مندی به مردم و عصر خود که عمدتاً صنعت‌گران و کشاورزان جزء بودند، نشان داد که چگونه می‌توانند به سوسیالیسم برسند بدون این‌که منتظر رشد منظم سرمایه‌داران بزرگ باشند." (۱۰)

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

تشخیص لنووئر مبنی بر آن که نسبت به تولید کنندگان خُرد در مارکسیسم نوعی تحقیر وجود دارد، درست بود؛ اما اگر به جای بسط و گسترش اراده‌گرایانه سوسیالیسم تولیدکنندگان خُرد، پایه‌های اتحاد آنان با دیگر نیروهای اجتماعی از جمله کارگران را جستجو کرده بود، نظرش از استحکام بیش‌تری برخوردار بود. هم "مارکس متأخر" هم کائوتسکی پخته و باتجربه سعی کردند از مدارای برخوردارنده نسبت به "حماقت دهقانی" مفروض فراتر روند و راه‌هایی را مشخص کنند که از طریق آن بازار کار به‌تواند ایده‌های دهقانان را جهت دهد. (۱۱) گرچه آن‌هایی که در سنت مارکسیستی می‌نویسند، گاه به نحو اشتباه به تولیدکنندگان خُرد کم بها می‌دهند، اما این فرض آن‌ها اشتباه نبود که تولیدکنندگان خُرد نمی‌توانند جلو پیش‌رفت انباشت سرمایه‌داری را بگیرند. نظرات اقتصادی پرودون از جنبه‌های گوناگونی اشتباه بود. پرودون همانند پاره‌ای از مارکسیست‌ها نیاز به نرخ سود را رد کرد. از آن جا که بانک مرکزی پیش‌نهادی او فاقد معیارهای سرمایه‌گذاری بود، محدودیت ناشی از بودجه کمکی چنین بانکی موجب می‌شد که سرمایه‌اش از بین برود. نظر پرودون مبنی بر این‌که سازمان اقتصادی، دیگر نیازی به دموکراسی سیاسی ندارد، نظری است که او از انتقاد انگلس اخذ کرده بود. طبق این انتقاد و علی‌رغم عبارات دوپهلوی و درهم و برهم نویسنده، چنین سازمانی به تمرکز بسیار بالای دولتی منتهی می‌شود که نمی‌توان روی آن حساب کرد. (۱۲)

جی. اس. میل در خصوص سوسیالیسم غیرمتمرکز از خود شور و- شوق محتاطانه و در عین حال بصیرت نشان داد، آن‌جا که اخطار کرد تصدی مسئولیت کل زندگی جامعه توسط دولت کارآیند نیست چه رسد به این‌که مطلوب باشد. او ادعا کرد که: "ایده هدایت کل صنعت یک مملکت تحت هدایت یک مرکز واحد آن‌چنان غیر واقعی است که هیچ‌کس جرات نمی‌کند روشی برای اجرای آن پیش‌نهاد کند." (۱۳)

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

هدف استوارت میل مشخصاً نظرات مارکس و انگلس نبود، اما با گسترش نفوذ جنبش‌های سوسیالیستی این نظرات طبعاً توجه نقادانه، جامعه‌شناسان و اقتصاددانان را به خود جلب کرد. در اواخر قرن نوزدهم به نظر می‌رسید که سوسیالیست‌ها یا سوسیال دموکرات‌ها به‌توانند در وضعیتی باشند که در این یا آن کشور اصلی اروپایی دولت را هدایت کنند، امری که قبلاً احتمالش نبود. احساس مشترکی به‌وجود آمده بود که در نوشته‌های امیل دورکهایم و ماکس وبر قبل از جنگ نیز قابل تشخیص بود، مبنی بر این که سوسیالیست‌ها می‌بایستی بیش‌تر مسئولیت به‌پذیرند و تمایل بیش‌تری به قبول واقعیات داشته باشند و در رابطه با قدرت، انضباط‌پذیری از خود نشان دهند. (۱۴) این خط انتقادی بیش از آن که با عناصر دولت‌سالار در اندیشه سوسیالیستی درافتد، آن‌ها را تشویق و کمک می‌کرد. از دیگر سو، منتقدانی نیز بودند که انسجام توضیحات مارکس پیرامون سرمایه‌داری را به چالش طلبیدند. معروف‌ترین این اشخاص بوهم باورک اطریشی و مارکسیست‌های قانونی‌ای چون توگان بارانوفسکی بودند. با این وجود، چالش‌های مربوط به شماهای بازتولید تئوری ارزش مارکس نه مفاهیم برنامه‌ای این شماها را بررسی کرد، نه اقتصاد با برنامه و مالکیت عمومی را زیر سؤال برد. (۱۵)

### برنامه سوسیالیستی

اندیشه سیاسی و اقتصادی سوسیال دموکرات‌های آلمانی جایگاه ویژه‌ای در تفکر مارکسیستی یافته بود و علامت مشخصه آن رد "سوسیالیسم دولتی" بود که به‌المار مربوط می‌شد. برنامه‌ای که در سال ۱۸۹۱ در ارفورت به تصویب رسید به یک منبع کلاسیک تبدیل شد. بخش نخست این اثر که توسط کائوتسکی نوشته شده بود، اعلام جرم قاطعی است علیه استعمار، بی‌ثباتی و غیرانسانی بودن نظام سرمایه‌داری و این که

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

این نظام به دلیل گسترش قطب‌بندی اجتماعی و گرایش آشکار به تولید اجتماعی بیش‌تر زمینه نابودی خود را فراهم می‌کند. بخش دوم برنامه که توسط ادوارد برنشتاین نوشته شده، با مسائل فوری سروکار دارد، و بر روی خواست دموکراتیزه کردن حکومت آلمان که شامل حق رأی همگانی، آزادی‌های وسیع مدنی و حقوق اتحادیه‌ای متمرکز است. قابل توجه است که این برنامه پیشنهادهاتی چون حق رأی برای زنان و نمایندگی نسبی را در بر دارد که در رأس مشی سیاسی دموکراتیک قرار گرفته‌اند. انگلس در عین حال که از این برنامه به‌عنوان نخستین "برنامه مارکسیستی" بسیار راضی بود، مناسبت داشت برخورد مسئولانه‌ای نسبت به جمهوری و فدرالیسم از خود نشان می‌داد.

پیروزی‌های بعدی سوسیال دموکرات‌های آلمان در انتخابات و شروع بحث و جدل بر سر عقاید برنشتاین به بسط و گسترش بیش‌تر ایده‌های مربوط به برنامه انجامید. برنشتاین در عین حال که با اجرای اجتماعی کردن تولید (سوسیالیزه کردن) مخالفتی نداشت و معتقد بود که این روند هم اکنون تحت نظام سرمایه‌داری در جریان است، تعریف و تمجید او از اصلاح‌طلبی، به کائوتسکی کمک کرد تا در بحث اندیش‌مندانه‌تری پیرامون مسائل تولید سوسیالیستی درگیر شود از آن‌چه تا کنون از طرف هر متفکر سوسیالیست یا ضد سوسیالیست پیش‌نهاد شده بود. او در مقاله "روز پس از انقلاب" (۱۹۰۲) مسائل مهمی را بر شمرده است که دولت کارگری در رابطه با اجتماعی کردن تولید با آن رو-به-روست. آن‌جا که می‌گوید: "اگر بنا باشد دولت مدیر تولید دو میلیون کارخانه تولیدی باشد و به عنوان میانجی گردش این تولیدات که بخشی از آن در شکل ابزار تولید و بخشی از آن در شکل ابزار مصرف که می‌بایستی بین شصت میلیون مصرف‌کننده توزیع شود که هر یک نیاز ویژه و متفاوت خود را دارد"، به مشکل سازمان‌دهی در آلمان اشاره می‌کند. او در عین حال که این امر را رد



## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

نمی‌کرد که راه‌هایی برای نیل به چنین هدف بزرگی می‌توان یافت، معه‌ذا هر پروژه‌ای را مردود می‌دانست که هدفش "تنظیم نیازهای بشر از بالا و تعیین جیره برای هر کس به‌شیوه سربازخانه‌ای بود". او معتقد بود که چنین راه‌حلی‌هایی تمدن را "به مرحله پست‌تری" سوق می‌دهد. در فردای انقلاب نمی‌توان بدون پول، دست‌مزد و قیمت‌های بازار سر کرد. قوانین سوسیالیستی اساساً از طریق شرکت‌های تولیدی بزرگ تحقق‌پذیر است که رقم آن به هیجده هزار می‌رسد، و از این طریق، روال کار آسان‌تر پیش می‌رود، زیرا الگوهای مصرف و آهنگ تولید دارای ثبات یا نظم آماری معینی است. با تمام این احوال مسأله هم‌آهنگی "مشکل‌ترین مسأله‌ای است که رژیم پرولتری با آن رو-به-رو خواهد شد و مشکلات زیادی برای آن فراهم می‌کند". او بحث خود را با تأکید بر این که نیازی نیست همه کارها را با هم انجام داد، پایان می‌برد: "در مورد پول و قیمت‌ها ضروری است که آن‌ها را با روال تاریخی‌ای که طی کرده است مرتبط ساخت. همه چیز را نباید از نو شروع کرد، بل که باید آن‌را در جایی گسترش داد و در جای دیگر محدود ساخت" (۱۶)

نظرات تجربی و جستجوگر کائوتسکی می‌بایست اقتصاددانان مارکسیست را تشویق کرده باشد به سراغ این مسأله بروند. "زمانی که دیگر ضرورت تنظیم تولید از طریق مبادله ارزش‌های برابر از میان می‌رود" چه باید کرد؟ در عوض قضایا این‌طور پیش رفت که تعداد معدودی از منتقدان اقتصادی سوسیالیسم، چه از زاویه طرفداری چه مخالفت به بررسی پیش‌فرض‌های عملی جامعه و اقتصاد سوسیالیستی روی آوردند. در این فعالیت‌ها جذابیت معنوی پی‌ریزی ملزومات اشکال گوناگون اقتصادی با قصد آگاهانه و یا ناآگاهانه نشان دادن این‌که مقولاتی چون قیمت، اجاره بها، سود یا پس‌انداز در هر نظام اقتصادی معادل‌های خود را خواهد داشت، پیوند خورده است. از جمله کسانی که به توضیح چنین مقولاتی دست زدند، فردریش فن ویزر، انریکو بارون

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

و ان. جی. پی. یرسن را می‌توان نام برد. هر چند در این انتقادات نکات جالب و جسورانه بسیار می‌توان مشاهده کرد، اما گاه موضع‌گیری‌های بیش از حد ساده‌ای را به مارکس نسبت می‌دهند، مثلا بارون و هم پی. یرسن این نظر را به مارکس نسبت می‌دادند که گفته است کارگران می‌بایستی همه ثمرات کار خود را دریافت کنند؛ همان‌طور که در بالا اشاره رفت، مارکس و انگلس این نظر را در "نقد برنامه گوتا" به‌شدت رد کرده بودند. با این وجود، بارون اولین کسی بود که تلاش کرد شمای ریاضی‌گونه‌ای را معین کند که برای محاسبه ارزش‌ها در یک اقتصاد با برنامه ضروری است. او سعی کرد توضیح دهد که چنین طرحی مشکلات بسیاری را دربر خواهد داشت که طرف‌داران سوسیالیسم به آن بی‌توجه‌اند. و این‌که این طرح آن‌ها را وادار خواهد کرد تا مقولات "بورژوازی" را دوباره کشف کنند. با این حال اگر حدود هفتاد هزار معادله را به‌توان حل کرد در آن صورت "وزارت سوسیالیستی تولید" وظیفه‌ای را می‌تواند انجام دهد که از آن انتظار می‌رود. مقاله بارون گر چه به‌لحاظ تکنیکی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، در حقیقت به اندازه اندیشه‌های کائوتسکی درباره این موضوع عملی و واقع‌بینانه نبود. (۱۷)

انتقادات پی. یرسن و ویزر کمتر فورمالیستی و ایستا بود و بیش‌تر با مارکسیسم خوانایی داشت. یعنی نوعی از سوسیالیسمی ارائه می‌داد که خود را با رد اساسی همه مقولات اقتصادی تعریف نمی‌کرد. سخن‌رانی کائوتسکی پیرامون مقاله "روز بعد از انقلاب" پی. یرسن را تشویق کرد تا به ضرورت بسط پیش‌نهاد سوسیال دموکرات‌ها مبنی بر چگونگی اداره یک اقتصاد دولتی پای فشارد. یکی از جنبه‌های قابل توجه این نقد تا آن‌جا که اطلاع دارم بدون پاسخ ماند. سؤال این بود که چگونه می‌بایستی در "معامله" بین دولت‌های گوناگون سوسیالیستی قیمت‌ها را تعیین کرد. نقد ویزر ظاهرا به لحاظ نیت کمترین خصومت را در خود داشت و در عین حال الهام بخش‌ترین نیز

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

به شمار می‌آید و نیز در عین ابراز علاقه و همدردی به سوسیالیسم مناسب بودن یا حتی ممکن بودن اداره دولتی فعالیت اقتصادی از یک مرکز را زیر سؤال می‌برد.

"اراده یا فرمان واحدی که در جنگ یا برای هم‌آهنگی حقوقی به مثابه حلقه متحدکننده نیروهای مشترک ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، در فعالیت مشترک اقتصادی از کارآیی بنگاه صنعتی می‌کاهد. در اقتصاد، با وجود اجتماعی شدن، کار همواره بخش بخش انجام می‌گیرد... فعالیت‌های تقسیم شده از این دست به‌گونه‌ای موثر توسط هزاران و میلیون‌ها چشم کنترل و به همان تعداد اراده انجام می‌گیرد. هر یک از این فعالیت‌ها در مقایسه با یک‌دیگر بسیار دقیق‌تر سنجیده می‌شوند تا مثلاً مدیریت و هدایت آن‌ها به دست نظارت عالی و با نوعی مکانیسم پیچیده. تشویق از یک مرکز هرگز نمی‌تواند در جریان امکانات بی‌شماری قرار گیرد که در هر مورد به‌خاطر نیل به سودمندی مطلوب در شرایط معینی می‌بایست به آن دست یافت. یا آگاه باشد که سودمندترین و بهترین اقدام جهت رشد و توسعه بیش‌تر چه می‌تواند باشد؟" (۱۸)

جریان‌های اصلی اقتصاد مارکسیستی در بحث پیرامون نقد برنامه‌های درگیر نشدند، اما به‌جای آن ادعا کردند که سرمایه‌های خود تکنیک‌های محاسبه و کنترل اقتصادی را امکان‌پذیر می‌سازد و یک دولت کارگری در موقع خود می‌تواند از آن استفاده کند. در این مرحله دولت - ملت هنوز به مثابه‌ی جایگاه منحصر به‌فرد یا دارای امتیاز و نماینده مالکیت و برنامه‌ریزی دولتی پایه‌ریزی نشده بود. وجود شهرداری‌ها، تعاونی‌ها و اتحادیه‌های تجاری سوسیالیستی به بسط تصویری متنوع، هر چند مبهم، از اقتصاد سوسیالیستی آتی کمک می‌کرد.

جنبش سوسیالیستی در حال توسعه به راه‌هایی نیاز داشت که آینده را ترسیم کند. در آن‌زمان یکی از شیوه‌های متداول عبارت بود از نوشتن رمان‌های آرمان‌شهری. (یا مثلاً

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

در مورد جک لندن ضد آرمان‌شهری) رمان "نگاه به گذشته" ادوارد بلامی (۱۸۸۷)، رمان "خبر از ناکجاآباد" (۱۸۹۰) از ویلیام موریس و "سرزمین آزاد" از تئودور هرچگاکا (۱۸۷۶). رمان بلامی که بارها تجدید چاپ شد، تکامل مسالمت‌آمیز به تعاونی‌های جمعی را بر اساس گرایش‌های موجود در سرمایه‌داری اواخر قرن نوزدهم تصویر کرده بود که به‌مثابه پادزهرهایی در برابر حیف-و-میل و هرج-و-مرج در رقابت سرمایه‌داری-شکل‌گیری سندیکاها و فعالیت اصلاح‌طلبان شهرداری-محسوب می‌شد. با این وجود از نظر بلامی کنترل دولتی بر تمامی اقتصاد تا حد قابل ملاحظه‌ای نتیجه این حقیقت است که بخش دولتی، کارآیی بسیار موثرتر خود را به‌مثابه‌ی تهیه‌کننده و کارآیی عمومی‌تر خود را به‌عنوان استخدام‌کننده در مقایسه با بخش خصوصی به جای مانده به اثبات می‌رساند. از نظر ویلیام موریس تصویر بلامی متناقض بود. تصویر خوش‌بینانه بلامی از کارگرانی که در کارگاه‌های مختلف تقسیم شده بودند، موجب شد موریس این طور اظهار نظر کند: "اگر مرا به‌هنگ کارگران بفرستند طلاق‌باز روی زمین دراز می‌کشم و لگد می‌اندام". قرار بود نظم سوسیالیستی بلامی زمانی که "نظر مردم کاملاً آماده شده بود" با وفاق همگانی عرضه شود؛ اما مظهر نهاد مرکزی آن قرار بود "یک سندیکای واحد باشد که همه مردم را نمایندگی کند". موریس بر این باور بود که این پروژه با تنوع و خودحکومتی بیگانه است که می‌بایستی معرف مشخصات یک جامعه سوسیالیستی واقعی باشد. او که بین آرمان‌شهر بلامی و فاینان‌ها پیوندی را مشاهده می‌کرد که سوسیالیسم و دولتی‌کردن سرمایه را یک‌سان می‌دانستند. او نوشت: "درباره بقیه موارد من سوسیالیسم دولتی را نه الزاماً مطلوب و نه در حقیقت به‌مثابه‌ی یک طرح کامل ممکن می‌دانم. با این وجود، برای برخورد با آن باید تلاش کرد و به نظر من این تلاش مقدم بر هر روشن‌گری کاملی در باره نظم مجدد امور صورت خواهد گرفت. موفقیت کتاب بلامی، با همه

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

خسته‌کنندگی فوق‌العاده‌اش، مشت‌آلود است نمونه خروار که نشان می‌دهد قضیه چگونه پیش می‌رود. (۱۹)

بخشی از رمان تخیلی "خبر از ناکجا آباد" موریس، در مقابله با بلامی نوشته شده است. هر چند در این رمان کار نقش مهمی دارد، سازوکارهای اقتصادی ویژه‌ای - فراتر از ایجاد بازارهای هدیه و یادگاری - در آن توضیح داده نمی‌شود. در این خصوص رمان "سرزمین آزاد" هرچگا که از بسیاری جهات کمتر از رمان "خبر از ناکجا آباد" جالب و کم‌تر سوسیالیستی بود، تصویر مفصل‌تری را ترسیم کرده بود از این که مجامع آزاد تولیدکنندگان چگونه می‌توانند امور خود را تنظیم کنند. مثلاً این مسأله را خاطر نشان کرده بود که چگونه برابری همه‌جانبه‌ای را در نظام رقابتی تولید و مبادله می‌توان تضمین کرد. حرکت آزادانه کارگران نیز مطرح بود. آن‌ها می‌توانستند از تعاونی‌های موفق‌تر بخواهند که دست‌مزد بهتری هم بپردازند و آن‌ها را استخدام کنند. اعضاء اولیه تعاونی‌های موفق به‌خاطر سابقه کار پاداش می‌گرفتند ولی مجبور بودند به‌روزی خود را با مستخدمان جدید تقسیم کنند. همان‌گونه که ای. چیلوسی نشان داده است، طرح هرچگا نبوغ فنی معینی را دربر دارد. اما باید توجه داشته باشیم که آرمان‌شهر هرچگا شکل یک فانتزی استعماری را به‌خود گرفت. این طرح که در آفریقا پیاده می‌شد با کوشش در جهت اصلاح اخلاقیات بومیان تکمیل می‌شد؛ در این شیوه و شیوه‌های دیگر "سرزمین آزاد" به‌طور یقین بینشی نیست که سوسیالیست‌های معاصر بخواهند از آن استقبال کنند. (۲۰)

تا آن‌جا که احزاب انترناسیونال دوم تصویری خیالی از آینده به‌دست دادند، این تصویر به‌همان صورتی که توسط انگلس و کائوتسکی طرح‌ریزی کرده بودند و بیل در اثر خود "زن و سوسیالیسم" ترسیم کرده بود، باقی ماند. اقتصاددانان مارکسیست ترجیح دادند عمل‌کردهای سرمایه را مطالعه و بحث و بررسی کنند. برنشتاین "تجدید

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

نظرطلب" و هیلفردینگ مومن به مارکسیسم هر دو بحث می‌کردند که رشد کارتلی کردن مالی و تراسی کردن سرمایه‌داری، ناآگاهانه ابزار نظم سوسیالیستی آتی را فراهم می‌آورد. کائوتسکی درباره مفاهیم و اشارات چنین بحثی خودداری شدیدی از خود نشان داد؛ "چنین برداشت سهلی از انتقال تدریجی به دولت آینده که به همت فعالیت هوش‌مندانه خود سرمایه‌داران ممکن شود، صرفاً به این نظر منتهی می‌شود که وظیفه اصلی پرولتاریا را حمایت از سرمایه‌داران بداند، چرا که چنین کاری را رهایی خود پرولتاریا می‌داند." (۲۱)

### لنینیسم و استالینیسم

در ارتباط با جریان اصلی مارکسیسم، جریان بلشویکی لنین نوع مشخصی از اراده‌گرایی سیاسی را نمایندگی می‌کرد. روزا لوگزامبورگ، تروتسکی و منشویک‌ها برداشت لنین از حزب انقلابی را به خاطر ژاکوبینیسم و آمرانه بودن آن به نقد کشیدند. (۲۲) اما از نظر بسیاری از مبارزان، سنت فکری لنین پیرامون تشکیلات و انضباط حزبی بر متن یک حکومت دیکتاتوری نامتجانس مفهوم پیدا می‌کرد. در نتیجه قتل‌عام در بخش صنایع در جنگ جهانی اول و تأثیر ویران‌گر آن بر زندگی صدها میلیون انسان ظاهراً می‌توانست نه تنها به قدرت رسیدن بلشویک‌ها، بل که هم‌چنین شقاوتی را تأیید کند که آن‌ها در حفظ قدرت از خود نشان دادند. بلشویک‌ها تمایل چندانی نداشتند از آن‌هایی که مسئول قتل‌های یوپرس و سم بودند و یا از بروز قحطی برای ترساندن ملل اروپای مرکزی در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ سوءاستفاده می‌کردند و نیز از سیاست‌مدارانی که خواست استقلال در مستعمرات را وحشیانه سرکوب می‌کردند، درس بشر دوستی بیاموزند. (۲۳)

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

از دیگر سو، بلشویک‌های سال ۱۹۱۷ احتمالاً بیش از حد تحت تأثیر کارکرد اقتصاد جنگی آلمان بودند، اقتصادی که کارکرد برنامه‌ریزی مادی را نشان می‌داد؛ اما نه کشور سوئیس و نه قطار مهر-و-موم شده هیچ‌کدام نکات مثبتی نبودند که به‌توان چنین ارزیابی‌ایی از آن‌ها داشت. لنین در "دولت و انقلاب" توضیح داد که اقتصاد را چگونه می‌توان هم‌چون یک سندیکای واحد سازمان داد و از این طریق نظرات سوسیالیستی سنتی مربوط به دست‌آوردهای تراست‌ها را منعکس کرد. شروع جنگ در مارس سال ۱۹۱۸ و فشار قحطی به برقراری آن‌چه منتهی شد که بعدها تحت عنوان "کمونیسم جنگی" نام گرفت و کوشش همه‌جانبه‌ای شد تا مصادره‌ی دارایی‌ها را جایگزین هر نوع مبادله کنند. این اقدام که به لحاظ نظامی موثر بود، مانع رشد تولید در مقیاس خرد در این کشور عقب‌مانده شد. این اقدام هم‌چنین با برداشت بلشویکی سخت و خشنی همراه بود که هیچ اپوزیسیونی را تحمل نمی‌کرد. (۲۴)

پیروزی، آرامش سیاسی به همراه نداشت. در سال ۱۹۲۱ رسالت پیامبرگونه بلشویکی تسریع شد تا انحصار فراگیر و بی‌رحمانه قدرت را توجیه کند. طی چند ماه بقایای پلورالیسم در کشور شوراهای، سرکوب و فراکسیون‌ها در درون حزب قدغن شد، گرجستان منشویکی مورد حمله قرار گرفت، شورش ملوانان کرونشتاد با نیروی نظامی تارومار شد و پارتیزان‌های "سبز" ماخنو تحت تعقیب قرار گرفتند و زمینه برای استالین آماده شد.

مسئولیت کامل مارکسیسم-لنینیسم که برای لنین نظریه‌ای ناشناس بود، مطمئناً به گردن وی نیست. اگر چه لنین متفکری منضبط نبود، به‌گونه‌ای بیش از مارکس به پیچیده‌گی ضروری سیاست و اقتصاد پی برده بود. او همراه با مارکسیست‌های نام‌دار دیگر به‌خصوص بوگدانف مفهوم اهمیت خودمختار بودن تشکیلات سیاسی، اگر نه خودمختاری کامل را بسط دادند. بدین ترتیب اراده‌گرایی موجود در نوشته‌های قبلی

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

لنین خالی از اشراق واقعی نبود. در سال‌های آخر بود که لنین به دوگانگی و ابهام کشف خود پی برد و کمک به شکل‌گیری نیروی سیاسی‌ای کرد که توانست برای مقاصدی که تأیید نمی‌کرد، مورد استفاده قرار گیرد. نوشته‌های او که در آن به خودمختاری و سنگ‌سری بوروکراسی جدید شوروی حمله شده است، درک تلخ او را باز می‌تابد. همان‌طور که مورخان مارکسیستی چون ایزاک دویچر و موشه لوین نشان داده‌اند، زمانی که زمینه‌ی عملی و تاریخی بر لنین چیره شد و بیماری سراغش آمد، تازه به‌گونه‌ای داشت نشان می‌داد که خطرات واقعی را درک می‌کند. (۲۵)

این به معنی آن نیست که لنین یا تروتسکی را بتوان به خاطر سهمی تبرئه کرد که در فراهم کردن زمینه برای استالین با اعمال دیکتاتوری تک‌حزبی داشتند. "چگونه رقابت را سازمان دهیم" را لنین به سال ۱۹۱۸ نوشت و یکی از بدترین متون دوره انقلابی است، پُر است از جملات و فرمول‌بندی‌های افراطی و بدون تعمق. لنین به‌دلایل خاصی تصمیم گرفت آن را چاپ نکند، ولی در آرشیو ماند و آماده چاپ در پراودا در سال ۱۹۲۹ شد و همین متن به استالین اجازه داد تا دست‌آوردهای لنین را پشتوانه وحشی‌گری بی‌رحمانه خود قرار دهد. (۲۶) ساموئل فاربر اخیراً در ارزیابی از دوره قبل از استالین نشان داده است که چگونه انتقاد روزا لوگزامبورگ در سال ۱۹۱۸ علیه عمل‌کردهای بلشویک‌ها پیامبرگونه بوده است. در حقیقت فاربر نشان داده است که بلشویک‌ها حتی تعهد ادعایی خود به اقتدار و قانونیت شورایی را زیر پا گذاشتند. چند ماهی از انقلاب نگذشته بود که ارگان‌های حزبی شورواها را خلع ید کردند؛ کثرت‌گرایی در اردوی انقلاب را یا مانع شدند یا سرکوب کردند، در انتخابات دست‌کاری کردند سرکوب غیرقانونی را اجازه دادند یا تشویق کردند، از رشد مطبوعات و سیستم قضایی آزاد جلوگیری کردند، و سیستم مدیریت تک نفره را به صنعت باز گرداندند. فاربر در توضیح مستدل و مفصل بین حاکمیت بلشویکی اولیه و استالینیسم



## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

تمایز قابل شده است و در عین حال رشته‌های ارتباطی بین این دو را به وضوح مشخص کرده است. تنها نقطه ضعف این اثر این است که به شرایط حاد داخلی و بین‌المللی و فشاری اهمیت کافی نداده است که از طریق جنگ و قحطی اعمال می‌شد. البته فاربر استدلال می‌کند که کمونیسم، جنگی قحطی را، بدون این که عمدی در کار باشد تشدید کرده بود. (۲۷)

لنین و تروتسکی می‌پذیرند که مشی اقتصادی کمونیسم جنگی به رغم پایه منطقی نظامی‌اش، اختلال اقتصادی خُردکننده‌ای را موجب شد. در روسیه، هم‌چون دیگر نقاط اروپا تحمیل یک اقتصاد جنگی نه زمینه‌ای برای سوسیالیسم شد و نه حتی قحطی و بیماری‌های مسری را از بین برد؛ بل که آن‌ها را شدت داد. شکست مشی اقتصادی، مشکل سیاسی را شدت بخشید و زمینه‌ی اعتراضات عمومی را فراهم ساخت که فاربر آن را "سرکوب مضاعف" نام نهاد. برتراند راسل پس از دیداری از روسیه در سال ۱۹۲۰ نقدی بر بلشویک‌ها نوشت و منتشر کرد. در این نقد، او استدلال می‌کند که تأسف‌بارترین و سرکوب‌گرانه‌ترین نمونه‌های حکومت بلشویک‌ها با شکست اقتصادی پیوند دارد. او که نقش محاصره‌ی خارجی را در این شکست به سرعت می‌پذیرد، تأکید می‌کند که بلشویک‌ها می‌بایستی به‌پذیرند که به‌خاطر تأثیر به‌راستی مخربی که اصرار آن‌ها بر مصادره محصولات کشاورزان داشت به‌جای این که به‌طور ساده بر این محصولات مالیات وضع کنند، در سقوط کشاورزی دست داشتند. (۲۸)

مارتف، رهبر منشویک‌ها، در جمهوری شوروی نوپا، انقلاب اکتبر را به عنوان یک واقعیت پذیرفت و می‌خواست که از این انقلاب در برابر دشمنان آن دفاع شود. اما او به شدت "تروریسم سیاسی" و "مدینه‌ی فاضله اقتصادی" بلشویک‌ها را مورد حمله قرار داد. از سال ۱۹۰۵ مارتف مطرح کرده بود که شوراها و اتحادیه‌های کارگری می‌بایستی به طور مستقلاً به شکوفایی جامعه مدنی کمک کنند و مارکسیست‌ها

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

می‌بایستی در جریان گسترده انقلاب بورژوا-دموکراتیک پرچم‌دار استقلال آن‌ها باشند. مارتف در هم‌آهنگی با این موضع‌گیری در سال ۱۹۱۸ در حالی که هنوز طرفدار نقش مستقل شوراها و اتحادیه‌های کارگری بود، با انحلال مجلس موسسان مخالفت کرد. انتخابات نشان داد که این نظر در میان طبقه کارگر شوروی زمینه داشت و منشویک‌ها بخش زیادی از پشتیبانی خود را دوباره کسب کردند که در سال ۱۹۱۷ در مقابل بلشویک‌ها از دست داده بودند. مارتف، برخلاف کائوتسکی کوشید در خلال جنگ داخلی با بلشویک‌ها به نوعی ادامه زندگی دهد، اما هر دو توافق داشتند که جنگ شرایط بسیار متناقضی برای هر نوع پروژه سوسیالیستی یا دموکراتیک ایجاد کرده است. تروتسکی که در سال ۱۹۱۹ به ریاست کمیسیون سوسیالیزه کردن تولید منصوب شد او از وضعیت سقوط فاجعه بار اقتصادی به وحشت افتاد و مطرح کرد که می‌بایستی اولویت به احیاء تولید داده شود. او می‌گفت که به جای "بوروکراسی مرکزی" سیستم کنترل کارگران و مصرف‌کنندگان می‌تواند به این هدف برسد. در مقایسه با تروتسکی، مارتف با جنگ اروپایی قاطعانه‌تر و به‌طور اساسی مخالفت می‌ورزید. بحث او این بود که جنگ امپریالیستی طبقه کارگر را از هم گسیخته و تقسیم کرده و لومپن پرولتاریای بیچاره و بی‌ریشه را چاق و چله کرده است. این لومپن پرولتاریا تحت تأثیر هر نوع هوچی بازی قرار می‌گیرد. مارتف درباره جمهوری شوروی جدید نوشت: "در این جا ارتش جنگی و شبه سوسیالیسمی پای می‌گیرد که پایه‌اش بر "ساده‌سازی کل زندگی" گذاشته شده است". بلشویک‌ها هم چون "صدسیاه" افراطی‌گری این لایه را به نمایش می‌گذاشتند. مارتف با بی‌میلی به برتری آن یک بر این‌ها رضایت داد. اما او بر این باور بود که بلشویک‌ها از طریق مصادره مسلحانه شکافی بین خود و تولیدکنندگان مستقیم هم در شهر و هم در روستا به‌وجود می‌آورند. (۲۹)

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

لنین در ماه اکتبر سال ۱۹۲۱ ضمن تأیید مشی اقتصادی جدید گفت که: "تلاش ما برای گذار مستقیم به توزیع کمونیستی اشتباه بود". آن‌طور که معروف است، لنین بعدها در تفکر اقتصادی خود نه تنها برای بازار داخلی و تولید کالایی خُرد، بل که برای سرمایه‌گذاری خارجی امتیاز فراوانی قایل شد. (۳۰)

### اهمیت کمونیسم

کوشش‌های لنین و تروتسکی در پاسخ به کائوتسکی و دیگر منتقدان سوسیالیست از جمله در مورد نقد تروتسکی، یعنی دفاع از حمله به گرجستان منشویکی - از جمله ناموفق‌ترین تلاش‌های آن‌ها در بحث و جدلی بود که به هیچ وجه هم قانع‌کننده نبود. زیرا آن‌ها اصرار بر توجیه اقدامات سرکوب‌گرانه‌ای داشتند که به لحاظ نظامی ضروری نبود و در حقیقت قانونیت جمهوری شوروی را تضعیف کرد. با این حال توضیحات بعدی آن‌ها در مورد قدرت‌گیری بلشویک‌ها نکته مهمی دربر داشت. استدلال آن‌ها این بود که انقلاب بلشویکی صرفاً حرکتی بازدارنده است که چشم‌انداز وحشت‌ناک پیروزی ضد انقلاب در روسیه را منتفی می‌سازد و زمینه‌ای را فراهم می‌کند که می‌تواند به رشد جنبش‌هایی یاری رساند که با طبقات حاکم کشورهای پیش‌رفته مبارزه می‌کنند. این جنبش‌ها یا جنبش‌های کارگری بودند یا جنبش‌های رهایی‌بخش ملی. امروزه ما به بهای وحشت‌ناکی که برای استالینیسیم پرداخته شد و نیز تأثیر غالباً منفی "نمونه" شوروی آشنا هستیم. اما نمی‌دانیم که پیروزی گارد سفید چه نتایج خونینی می‌توانست به‌بار آورد. ملل شوروی در عین حال که بهای سنگینی برای استالینیسیم پرداختند دلایل کافی برای پشیمانی دارند. اما بقای اتحاد شوروی تأثیرات عمیق و غالباً مثبتی برای آنانی داشته است که بیرون از مرز شوروی بودند. سهم سترگ و غیرقابل جای‌گزین شوروی در شکست نازیسم و سهم واقعی، هر چند

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

به لحاظ ابعاد کوچک تر، شوروی در تشویق طبقات حاکم غرب به عقب‌نشینی در مقابل جنبش‌های رهایی‌بخش ضد استعماری و امتیاز دادن به جنبش‌های کارگری داخلی خود، از همه بارزتر است. هر چند عوامل دیگری مطمئناً در کار اند، اما جالب توجه است که رفاه و تأمین اجتماعی در کشورهایی که هم‌مرز قطب شوروی سابق بودند از همه جا بالاتر بود و اغلب زمانی تأمین می‌شد که اتحاد شوروی در اوج شکوفایی خود بود؛ یعنی در دوره آغازین پس از جنگ. در اروپای غربی ما هنوز هم از ثمرات سال ۱۹۴۵، در شکل حقوق دموکراتیک بیش‌تر و تأمین اجتماعی سخاوتمندانه‌تر تعلیم و رفاه برخورداریم. همین‌طور نیز استعمارزدایی توسعه‌یابنده پس از جنگ مدیون مبارزه و رقابتی است که از نیاز غرب به رو-در-رویی با یک رقیب جهانی ناشی می‌شد. (۳۱) اشاره به این حقایق به معنی توجیه خشونت و جنایت استالین نیست، زیرا تصفیه‌های وسیع و قحطی‌ای که او مسئولش بود، اتحاد شوروی را نه تقویت که تضعیف کرد.

مارکس در نامه‌ای به یک خبرنگار روسی نوشت که قصد ندارد راهپیمایی عمومی‌ای را بر تاریخ تحمیل کند، بدین معنی که هر ملتی می‌بایست از مراحل فئودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم آن‌گونه که در "مانیفست کمونیست" تدوین شده گذر کند. اما با سرنگونی بدیل کمونیستی، چنین به نظر می‌رسد که سرمایه‌داری خود این راهپیمایی را تحمیل کرده است. گیرم دیگر به سوسیالیسم منتهی نشود. با این وجود می‌بایستی به یاد داشت که چشم‌انداز ماتریالیسم تاریخی مارکس اساساً با رشد دامن‌دار تمدن در جهان به طور کلی سروکار داشت و نه با تحولات ضروری جانبی این یا آن دولت-ملت هر چقدر هم بزرگ بوده باشد. از این دیدگاه هم پیدایش نظم اجتماعی غیرسرمایه‌داری جمهوری شوروی، و هم امروزه فروپاشی آن می‌بایستی نه به طور مجزا، بل که به مثابه‌ی دگرگونی اساسی در الگوی گسترده‌تر سیاسی و اقتصادی

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

جهانی دیده شود. پیروزی بلشویکی سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ یا نقش شوروی در پیروزی سال ۱۹۴۵ سوسیالیسم را حتی در روسیه در برنامه نگذاشت، اما در پیوند با تضادهای آشتی‌ناپذیر موجود در میان ملل و امپراطوری‌های سرمایه‌داری اصلی، به ایجاد نظم جهانی جدیدی کمک کرد که اشکال قدرت سرمایه‌داری و امپریالیستی حاکم را محدود کرد و مورد تهدید قرار داد.

### ملغمه شوروی و خطاهای آن

دست‌آوردهای ناقصی که اتحاد شوروی به‌مثابه‌ی قدرت غیرسرمایه‌داری به بهایی‌گزارف به آن رسید و الگوبرداری کم- و- بیش وفادارانه مشخصات اصلی آن در سراسر جهان کمونیستی، این ایده را تا حدودی تقویت می‌کرد که این نظام بدیل سیاسی و اجتماعی مشخصی در مقابل سرمایه‌داری است. اما اکنون روشن شده است - قبلاً معدودی به این امر شک داشتند- که این نظام رقیب، فاقد انسجام بالنده یک نظام شکوفای بدیل سرمایه‌داری است. اقتصاد شوروی همیشه ملغمه‌ای اجتماعی- اقتصادی بود و نتوانست راه استفاده از تضادهای مسلط نظم جهانی سرمایه‌داری را بیابد، یعنی تنها امیدش به بر هم زدن این سلطه و تضمین رشد پیچیده خود. با این حال، شکل حکومت شوروی به اندازه کافی پیچیده بود که در برابر تفوق جهانی سرمایه‌داری جای نسبتاً وسیعی برای مانور داشته باشد. برنامه اشتراکی و صنعتی کردن اجباری اقتصادی که استالین طراحی کرده بود را کادرهای شبه نظامی‌ایی به پیش می‌بردند که در دنیای خصومت بار آن زمان، "جهت‌گیری عمومی" این برنامه را برای بقای حزب خود و حکومتی که تحت کنترل آن بود ضروری می‌دانستند. دستگاه حزبی که حکومت را در اختیار و تحت سلطه داشت ترکیبی از برنامه‌ریزی به سبک نظامی از بالا را مورد استفاده قرار داد و به سازماندهی کادرها از پایین پرداخت تا پی‌ریزی یک

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

اقتصاد سربازخانه‌ای را تحمیل کنند. اما نه از فشار دنیای سرمایه‌داری می‌شد کاملاً رها شد و نه بقایای مناسبات اجتماعی را می‌شد به‌طور کامل از بین برد. ویکتور سرژ و لئون تروتسکی هر دو به منطق "تمامیت‌خواه" استالینیسیم اشاره کردند. استالینیسیم نظارت، بسیج و سرکوب را در جامعه شوروی تشدید کرد تا بر اشکال قدیم و جدید تمایزات و اختلافات اجتماعی سرپوش به‌گذارد. تروتسکی در تقابل آشکار با استفاده‌هایی که بعداً از این مفهوم شد، ویژگی‌های تمامیت‌خواهی فاشیسم و استالینیسیم را شکل سیاسی خارق‌العاده و غیرقابل دوامی می‌دانست که به علت عمق بی‌نظمی در بحران اجتماعی فقط کوتاه مدت می‌تواند کاربرد داشته باشد. (۳۲) تحلیل و بررسی تروتسکی ناظر بر این اصل بود که دیکتاتورهای تمامیت‌خواه از آن‌چه به‌نظر می‌رسیدند، نیز ضعیف‌ترند؛ آنان از سویی به خاطر وجود قدرت برتر کشورهای اصلی سرمایه‌داری و از سوی دیگر به دلیل مقاومت توده‌ای که خود موجب می‌شوند، محکوم به نابودی‌اند.

ادعای استالین مبنی بر این که نظم جدید اقتصادی و سیاسی برتری را پیش‌نهاد کرده است، نیز تأثیری بر کائوتسکی نگذاشت. کائوتسکی برنامه‌های اقتصادی شوروی در دهه بیست و سی را به نقد کشید. این نقد هر چند یک جنبه ولی بی‌توجهی به آن دور از انصاف بود. کائوتسکی در این نقد متذکر شد که برنامه‌های اقتصادی شوروی فاقد ظرفیت و پایگاه اجتماعی لازم برای اجتماعی کردن واقعی و رشد اقتصادی متنوع و مستمر است. (۳۳) او مطرح کرد که بوروکراسی شوروی نمی‌تواند اقتصاد مدرن و پیچیده‌ای را اداره کند، بل که می‌تواند نوعی از توسعه را هدایت کند که با منافع و ظرفیت‌های محدودش انطباق دارد. او خود معتقد بود که حکومت شوروی اساساً با دهقانان، رابطه سرمایه‌دارانه - بوروکراتیک دارد و این رابطه با تولیدکنندگان مستقیم در مراحل اولیه رشد خود قرار دارد. کائوتسکی بر این باور بود که حقوق و نظارت

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

دموکراتیک برای تضمین کیفیت رشد صنعتی و هم‌کاری هم‌آهنگ بین دهقانان و پرولتاریا و کارگران یدی و فکری ضروری است. او نه تنها طرفدار "انقلاب دموکراتیک" بل که طرفدار مسیر توسعه اقتصادی‌ایی بود که از خُرده مالکان حمایت می‌کرد بدین صورت که شکل‌های داوطلبانه هم‌کاری را تشویق و بخش دولتی را موظف می‌ساخت تا برتری خود را در رقابت با بخش خصوصی پایدار به اثبات برساند.

استالین علی‌رغم همه ادعاهایی که در خصوص اولین برنامه پنج ساله داشت، محدودیت‌های خود را پذیرفت و عناصری از اقتصاد پولی-کالایی را در آن حفظ کرد که با سرمایه‌داری در پیوند قرار داشت. در حقیقت اکنون می‌توان مشاهده کرد که در اغلب رژیم‌های مدل شوروی، چنین نهادهای پولی-کالایی نقش اصلی را داشتند: پول وسیله‌ی اصلی مبادله، دست‌مزد، پاداش اصلی کار و تولید خُرده شیوه متداول در بخش کشاورزی بود و تجارت خارجی در شاخه‌های مهم تولید، اهمیت داشت. این سازوکارهای اقتصادی طبق نوع مشخصی از سنت مارکسیستی، خواه آرمان‌خواهی محض، خواه اراده‌گرایی بوروکراتیک با عناصر سرمایه‌داری هم هویت شناخته شده‌اند (هر چند هر یک کم- و- بیش خیلی پیش از تکوین سرمایه‌داری وجود داشتند).

گرچه استراتژی دیکتاتوری‌های ملی حکومت‌های کمونیستی را غالباً اغوا می‌کرد، ولی هم‌واره به فروماندگی و سرکوب فزاینده منتهی می‌شد. این دولت‌ها معمولاً سرانجام با دادن امتیازات کاملاً آشکار به سرمایه‌داری، پایان چنین دیکتاتوری‌هایی را اعلام کردند؛ چنین در دهه هفتاد از این نمونه بود.

ظاهراً استالین نیز گاه چنین مدل‌های استبدادی توسعه اقتصادی را مخصوصاً پس از سال ۱۹۴۵ بر متن "اردوگاه سوسیالیستی" پهن‌آور ولی هم‌چنان عقب مانده فرمان می‌داد و به اجرا در می‌آورد. اما تحقیق در توسعه اقتصادی شوروی نشان داده است که این کشور در دهه سی و چهل بالاترین حد رشد را داشته است و این زمانی بود که

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

مبادله فشرده با غرب وجود داشت. این حقیقتی خیره‌کننده است که در اوائل دهه سی مقصد بیش از نیمی از صادرات ماشین‌آلات بریتانیا و ایالات متحده اتحاد شوروی بود. در پاره‌ای از شاخه‌های صنعت این رقم به نود درصد رسیده بود. در دهه‌ی سی و چهل صادرات تکنولوژی غرب در مقیاس وسیع به شوروی پایه رشد شوروی تا پایان دهه پنجاه را ریخت. (۳۴) نباید فراموش کرد که سیاست جنگ سردی که غربی‌ها دنبال می‌کردند- از سازمان غیرمتمهد کشورهای ناتو و ژاپن تا دیگر شکل‌های محاصره اقتصادی و نظامی- برای محروم کردن اتحاد شوروی از تکنولوژی غرب با موفقیت طرح‌ریزی شده بود و برنامه‌ریزان شوروی را هم‌چنان مجبور کرد منابع عظیمی را بر سر مخارج نظامی هدر دهند. استالین در دهه سی و چهل توانست تا حدی از تضادهای سیستم سرمایه‌داری جهانی استفاده کند، زیرا این تضادها در شکل درگیری بین قدرت‌مندترین حکومت‌های سرمایه‌داری جهان خود را نشان می‌داد. در دوره‌ی بعد از ۱۹۴۵ جهان سرمایه‌داری به لحاظ سیاسی بیش‌تر و بیش‌تر متحد شد و بدین ترتیب فرصت‌های کمتری برای دیپلماسی شوروی باقی گذاشت. برخورد متفاوت دیگر می‌توانست این باشد که شوروی در میان جنبش‌های کارگری و اجتماعی کشورهای اصلی سرمایه‌داری به دنبال متحدان بالقوه باشد. اما توسل استالین به سرکوب و منزوی کردن سیاسی خود در محدوده‌ی اتحاد شوروی پی‌گیری این مسیر را، با حداقل پیروزی، برای او غیر ممکن ساخت. اصرار شوروی مبنی بر این‌که "دموکراسی‌های مردمی" می‌بایستی کمک‌های طرح مارشال را رد کنند، جنگ اعصابی را پیرامون خطر تجاوز سرمایه‌داری به همراه داشت که بهای بسیار گزاف در بر داشت.

با دستیابی به داده‌ها و مدارک قابل اعتمادتر، تعیین سهمی ممکن خواهد شد که سرکوب‌های استالینی- چه با اشتراکی کردن اجباری و چه با سیستم گولاک- در



## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

"انباشت اولیه سرمایه" در شوروی داشت. این امکان نیز هست که ترازنامه عمومی شوروی چه در مفهوم اقتصادی صرف و چه در مفهوم انسانی، کاستی و نقصان از خود نشان دهد. از آن جا که برای مدتی مازاد محصول بیش تری از دهقانان مصادره شد، محصولات کشاورزی برای همیشه خسارت دید. درست است که زندانیان مفلوک گولاک در شرایطی که هیچ کارگر آزادی قدرت تحملش را نداشت نیروگاه و راه آهن ساختند. اما ویژگی این پروژه‌ها این بود که بد برنامه‌ریزی شده بود و به‌گونه‌ای به اجرا در آمد که مواد، ماشین آلات و نیروی انسانی ارزش‌مندی بی حساب از بین رفت. دستگاه سرکوب رشد انگلی و پُر خرجی دربر داشت. حتی امروزه به نظر می‌رسد کار آزاد در معادن طلای کولیمیا از کار اجباری گذشته مولدتر باشد. ملاحظات دیگر به کنار، تمایل رو به افزایش کارگران کار اجباری به شورش و عصیان مانند نمونه ورکوتا در سال ۱۹۵۳ اختلال ایجاد می‌کرد. در دهه پنجاه میلیون‌ها گولاک آزاد شدند؛ علت این امر تا حدی فشار اجتماعی و بخشی هم شاید این بود که سیستم کار اجباری کندی، پرهزینه بودن و ناکارایی خود را به اثبات می‌رساند. (۳۵)

### برنامه‌ریزی، بازار و دموکراسی

آیا بدیلی وجود داشت؟ تروتسکی که یکی از مخالفان "سوسیالیسم در یک کشور بود" سعی کرد بگوید بدیلی وجود دارد. در این زمینه پاره‌ای از برجسته‌ترین نظرات او همان نظراتی است که از همه ناشناخته‌تر اند. بدین ترتیب تروتسکی در سال ۱۹۳۰ برنامه جسورانه‌ای را مطرح کرد که به دو هدف می‌رسید: اولاً این برنامه به شوروی کمک می‌کرد که از انزوای اقتصادی خارج شود و ثانیاً به پیشرفت آرمان جنبش‌های کارگری اروپای غربی یاری می‌رساند. پیش‌نهاد او این بود که دولت شوروی می‌باید از غرب و سوسیال دموکرات‌های اروپای مرکزی دعوت کند که در طرح و اجرای برنامه

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

پنج ساله شرکت کنند. او یادآور شد که شوروی به خرید ماشین آلات شدیداً نیاز دارد. او هم‌چنین به فلاکت گسترش یابنده بیکاری در بقیه اروپا اشاره کرد. در چنین اوضاعی نگرش بین‌المللی - یا آن‌گونه که مارکس بیان داشته است نگرش جهان‌مدار این است که برنامه پیش‌رفت اجتماعی و اقتصادی بین دولت شوروی و دولت‌های اروپایی که مایل اند به چنین برنامه‌ای بپیوندند طراحی شود. مثلاً دولت اطریش، آلمان و بریتانیا، که در آن احزاب کارگری در دولت بودند یا امیدوار بودند که به‌توانند دولت تشکیل دهند. تروتسکی این پیش‌نهاد را مابه‌ازای اقتصادی استراتژی منضبط جبهه متحد کارگری می‌دانست. (۳۶) او از این وحشت نداشت که برنامه هم‌کاری اقتصادی بین دولت شوروی و دولت‌های سوسیال دموکرات عقلائیت اقتصادگذار را با در آمیختن با عناصر سرمایه‌داری "آلوده" سازد؛ این باور بر این فرض مبتنی بود که اقتصاد شوروی به ناچار می‌بایست عناصری از اقتصاد سرمایه‌داری را با اقتصاد خود ترکیب کند و تنها گزینشی که باقی می‌ماند این است که این عناصر از شکل پیش‌رفته سرمایه‌داری اخذ شود یا از شکل عقب مانده آن. اگر چه تروتسکی طرفدار برنامه‌ریزی بود، آن‌را روند اجتماعی خودکفا یا همه‌جانبه نمی‌دانست. او در اثر خود "انقلاب خیانت شده" (۱۹۳۷) تصریح کرد که صنایع سنگین به سرعت رشد می‌کنند، اما مطرح کرد که بسیاری از دست‌آوردهای پر سرو صدای برنامه پنج ساله غیرواقعی و خیالی است. او به خسارات جبران‌ناپذیری که اشتراکی کردن اجباری به بار آورد اشاره کرد و بر کیفیت نازل بسیاری از تولیدات صنعتی تأکید ورزید. در چندین مورد نقد اقتصادی تروتسکی و تحلیل کریستین راکووسکی از اپوزیسیون چپ را منعکس می‌کرد. از نظر راکووسکی ویژگی سیستم اقتصادی شوروی در حقیقت عبارت بود از پیش‌رفت همه جانبه به سوی هدف‌هایی که انتخاب کرده بود. این سیستم هم‌آهنگی پیچیده و ظریفی را در بر نداشت و تقریباً هیچ‌گونه نظارتی بر کیفیت آن در کار نبود.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

"در این سیستم اقتصادی ما نه با نقایصی فردی، بل که با تولید منظم محصولات ناقص سروکار داریم". (۳۷)

تروتسکی در کتاب "انقلاب خیانت شده" به آن چه او فریب‌های "تمامیت‌خواهی" استالین توضیح داده است، حمله می‌کند. حدود همان ایام تروتسکی نوشت که نه جامعه شوروی و نه هیچ جامعه دیگری هم‌چون مغز بزرگی نیست و نمی‌تواند باشد که از مرکزی همه‌دان کنترل شود. این نظر که در مقاله‌ای در سال ۱۹۳۲ نوشته شد ارزش دارد کاملاً نقل شود:

"اگر اندیشه‌ای جهانی در میان بود، به‌نوعی که خود را در تخیل علمی لاپلاس فرا می‌افکند-اندیشه‌ای که می‌توانست هم زمان کل روندهای طبیعت و جامعه را ضبط کند، خود پویایی آن‌ها را اندازه بگیرد و نتایج کنش و واکنش آن‌ها را پیش‌بینی کند-چنین اندیشه‌ای البته، می‌توانست به‌گونه‌ای همه جانبه برنامه اقتصادی بدون عیب و کاملی طرح بریزد و از تعداد جریب‌های گندم شروع کند و تا آخرین دگمه جلیقه را حساب کند. دستگاه بوروکراسی معمولاً تصور می‌کند که چنین اندیشه‌ای را در اختیار دارد؛ به همین دلیل است که به آسانی خود را از کنترل بازار و دموکراسی شورایی می‌رهاند. اما در واقعیت امر دستگاه بوروکراسی در برآورد از ذخائر معنوی خود شدیداً اشتباه می‌کند. این بوروکراسی در عمل ضرورتاً مجبور است در برآوردهای خود به مقادیر (یا به همان نسبت صحیح است که گفته شود مقادیر نامتناسب) به ارث برده از روسیه سرمایه‌داری، به اسناد مربوط به ساختار اقتصادی ملل سرمایه‌داری معاصر و سرانجام به تجارب موفقیت‌ها و خطاهای اقتصاد شوروی تکیه کند. اما حتی صحیح‌ترین ترکیب چنین عناصری تنها می‌تواند ناقص‌ترین چارچوب برنامه‌ای را به‌دست دهد و نه چیزی فراتر از آن. افراد بی‌شماری که چه جمعی و چه فردی در اقتصاد شرکت دارند، می‌بایستی نیازها و قدرت نسبی خود را نه تنها از طریق

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

تصمیمات آماری کمیسیون برنامه، بل که از طریق فشار مستقیم عرضه و تقاضا در نظر بگیرند. این برنامه را بازار تا حد قابل ملاحظه‌ای کنترل می‌کند و متحقق می‌سازد. مقررات بازار خود به گرایشاتی وابسته‌اند که مکانیسم بازار به وجود آورده است. برنامه دقیقی که موسسات تدوین کرده‌اند می‌بایستی کارآیی خود را از طریق محاسبات تجاری نشان دهند. نظام اقتصاد انتقالی بدون کنترل روبل غیر قابل تصور است." (۳۸)

بدین ترتیب تروتسکی در عین حال که باور داشت دموکراسی شورایی می‌بایستی "دربرگیرنده‌ی مقررات موجود ساختار اقتصادی‌ای باشد که به همت توده‌ها تدوین شده است"، بر این امر تأکید داشت که دموکراسی نوپای شوروی موظف است از بازار برای کنترل تناسب و برنامه‌ریزی عقلانی استفاده کند، زیرا همان‌گونه که او توضیح می‌دهد، "محاسبه‌ی اقتصادی بدون مناسبات بازار غیر قابل تصور است." (۳۹)

طرف‌داری بوخارین از استفاده از بازار و نیاز به اتحاد درازمدت با تولیدکنندگان خرد، امری شناخته شده است. اما تروتسکی نخستین رهبر بلشویکی بود که کمونیسم جنگی را زیر سؤال برد. (۴۰) و همان‌گونه که الک نووه اشاره کرده است، تروتسکی و اپوزیسیون چپ مخالف توهومات نظام اداری سربازخانه‌ای بودند. تروتسکی در چهارمین کنگره کمینترن در سال ۱۹۲۲ مطرح کرد که: "در جریان دوران گذار، هر بنگاه صنعتی یا مجموعه بنگاه‌های صنعتی می‌بایستی تا حدودی جهت‌گیری مستقلی در جهت بازار داشته باشند و خود را از طریق بازار به آزمون بگذارند. ضروری است هر کارخانه دولتی و مدیر فنی آن را نه تنها دستگاه‌های دولتی از بالا، بل که بازار که به مثابه‌ی تنظیم‌کننده اقتصاد دولتی مدت مدیدی باقی خواهد ماند، از پایین کنترل کنند." (۴۱)

تروتسکی در سال ۱۹۲۳ مطرح می‌کرد که با پیش‌رفت اقتصاد شوروی نقش پول و تولید کالایی در آن افزایش پیدا می‌کند. او نوشت: "شیوه‌های محاسبه‌ی اقتصادی و

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

مالی که تحت نظام سرمایه‌داری توسعه پیدا می‌کند، رد نمی‌شوند بل که اجتماعی (سوسیالیزه) می‌شوند." (۴۲) درست است که در آینده نسبتاً دوری، با پشت سر گذاشتن اقتصاد انتقالی، پول و بازار دیگر ابزار ضروری برنامه‌ریزی اجتماعی نخواهد بود و جای خود را به مکانیسم اقتصادی جدیدی خواهند داد، اما تروتسکی به این که عقلانیت اقتصادی چگونه عمل کردی خواهد داشت اشاره نمی‌کند و تنها تأکید او بر این است که این عقلانیت کارکردی جهانی باید داشته باشد.

پایه‌گذاری اقتصاد سوسیالیستی می‌بایست همواره سمت و سوی نیروهای پویای اقتصاد جهانی را داشته باشد، و به همین دلیل هم تروتسکی از برنامه‌ریزی مشترک با دولت‌های سوسیال دموکرات اروپای مرکزی و غربی دفاع می‌کرد. پیشنهاد تروتسکی از سویی به رشد اقتصادی شوروی اجازه می‌داد از تکنولوژی برتر غرب بهره‌برداری کند و از دیگر سو به جنبش کارگری غرب امکان می‌داد اهداف عملی و انتقالی را در رو-یا-رویی با مسأله بیکاری توده‌ای مطرح کنند.

استالین اگر چه هرگز پیشنهاد تروتسکی را نپذیرفت، هم‌کاری با کشورهای پیشرفته را در دهه‌ی سی و در خلال جنگ بهبود بخشید. "پیروزی" بی‌رحمانه و پر خرج دوره استالین تا حدی از این حقیقت و نیز از ساده کردن وظائف اقتصادی در خلال فاز نخست جنگ، صنعتی کردن و بالاخره از فداکاری‌هایی ناشی می‌شد که حزب کمونیست اتحاد شوروی هنوز می‌توانست از کادرها و اعضاء و هواداران خود طلب کند. نیاز رو-یا-رویی با مداخله‌ی بیگانگان و تحقق وعده‌ی آینده شیرین برای تشویق آدمی حتی چون آندره ساخارف کافی بود تا همه چیز خود را بدهد و وقتی استالین مُرد، گریه کند. (۴۳) اما کمک چنین عناصری در طول زمان کاهش یافت. جنگ سرد طولانی محاصره تکنولوژیک سخت و فزاینده‌ای را بر شوروی تحمیل کرد و رکودی که تازه آغاز شده بود را شدت بخشید. با پیش‌رفت صنعتی کردن جامعه و رشد "اردوگاه

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

سوسیالیستی "وظیفه هم‌آهنگی اقتصادی پیچیده‌تر شد. (۴۴) دسترسی به تکنولوژی غربی پایان گرفت. بازار اقتصادی اروپا برتری خود را بر بازار اقتصادی کشورهای کمونیستی به اثبات رساند. تشویق ایدئولوژیک کادرها و فعالان با سرخوردگی و ناامیدی مکرر با شکست رو-به-رو شد. بدبینی و فساد گسترش یافت.

بدین ترتیب عدم دسترسی به تکنولوژی غرب تنها یکی از مشخصه‌های گنند شدن توسعه شوروی بود. پرسشی که مطرح می‌شود این است که چرا شوروی پس از رسیدن به مرحله‌ای از توسعه، تکنولوژی خود را به‌وجود نیاورد؟ و چرا اغلب از تکنولوژی‌ای که توانسته بود وارد کند، از قبیل کامپیوترهای پیشرفته‌ای که در آغاز دهه‌ی هفتاد در اختیار بسیاری از بنگاه‌های صنعتی بزرگ گذاشته شده بود، به گونه‌ی درست استفاده نکرد؟ برای پاسخ به این سئوالات ارزش دارد که مختصراً مسأله اساسی محاسبات اقتصادی در یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده و جمعی را بررسی کنیم.

### بحث محاسبات اقتصادی

دهه‌های بیست، سی و چهل شاهد بحثی است پیرامون "محاسبه‌ی سوسیالیستی" بین اعضاء رهبری مکتب اطیش، لودویک فن میزس، فردریش فن هایک و اقتصاددانان سوسیالیستی چون اسکار لانگه و اچ. دی. دیکنسون. این‌ها مسأله معیارها را مطرح کردند، معیارهایی که در صورت حذف مکانیسم بازار، نحوه‌ی اختصاص منابع جهت رسیدن به هدف‌های متفاوت را تعیین می‌کند. در حقیقت میزس در نخستین تلاش‌های خود در این زمینه در سال ۱۹۲۰ و ۱۹۲۲ ادعا کرد که در یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده محاسبه غیرممکن است زیرا برای برآورد و ارزش‌گذاری استفاده‌های متفاوت از نیروی کار و منابع گردش پول، مبلغ پولی مشخصی وجود ندارد. او معتقد بود که محاسبه در مفهوم مدت زمان کار - حتی اگر بتوان این کار را انجام داد و راهی

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

جُست که بتوان ارزش‌های گوناگونی را به مهارت‌های متفاوت مرتبط ساخت- هنوز هم به نتایج معقول ره نخواهد برد، زیرا در نبود بازار راهی جهت رسیدن به الگوی پیچیده‌ی تقاضا برای کالاهای نهایی و واسط وجود ندارد. همین‌طور هم او تحت تأثیر ادعای اتو نویرات قرار نگرفت. اتو نویرات مدعی بود که طرح جامع یک اقتصاد منطبق با شرایط یک کشور و مبتنی بر مختصات فیزیکی و طبیعی از قبیل مقدار زغال لازم جهت ذوب سنگ آهن امکان‌پذیر است. میزس بار دیگر تأکید کرد که چنین روشی نه می‌تواند تقاضای نهایی (با همه پیچیده‌گی آن) را بر آورد کند و نه در رقابت بین آن‌ها در استفاده از مواد خام و تولیدات واسط (با همه پیچیده‌گی آن‌ها) داوری کند. (۴۵)

در عین حال به نظر می‌رسد که نقد اولیه‌ی میزس ناظر بر آن است که اقتصاد برنامه‌ریزی شده متوقف می‌شود. او بعدها این بحث را مطرح کرد که به راه‌حل‌های دست سوم یا راه‌حلی می‌توان دست یافت که با هدف‌های اعلان شده سوسیالیست‌ها در تضاد است. مثلاً برنامه‌ریزان می‌توانند از قیمت‌های دنیای سرمایه‌داری و یا گذشته سرمایه‌داری و شیوه‌ی محاسبات آن استفاده کنند. همین‌طور نیز وجود پول، دست‌مزد و بازار محدود برای کالاهای مصرفی به نوعی ناقص، عقلانیت اقتصادی را نشان می‌دهد. اگر به کارگران اجازه اداره بنگاه صنعتی داده می‌شد که در آن کار می‌کنند، در آن صورت نوعی "سرمایه‌داری سندیکالیستی" ممکن بود گسترش پیدا کند. میزس هم‌چنین به این نکته اشاره کرد که اقتصاد برنامه‌ریزی شده‌ای که فاقد معیارهای عام باشد، منافع ویژه‌ای چون منافی که بر مقولات ملی و قومی مبتنی است را تقویت می‌کند که ماهیت این منافع نه طبیعی بل که به‌گونه‌ای ساختگی است. دولت بی‌تردید در صورتی که حاضر باشد راه‌حل‌های مستبدانه‌ای تحمیل کند، می‌تواند وظائف مصرف‌کنندگان و کارفرمایان را غصب کند. حتی دولت‌های منتخب نیز همین‌طور عمل می‌کنند، زیرا برنامه‌های آن‌ها هم‌واره عبارت

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

است از مختصر و ساده کردن خودسرانه نیازمندی‌های اجتماعی و برنامه‌ای که حتی اگر فرض کنیم در مرحله‌ای مفهوم پیدا کند، تغییر دائمی شرایط، موقعیت‌ها و سلیقه‌ها دیر یا زود بر آن‌ها پیشی می‌گیرند.

میزس مطرح می‌کند که سرمایه‌داری بسیار بیش از سنت ملی کردن و برنامه‌ریزی به فرد اجازه شرکت در تصمیم‌گیری می‌دهد. "علامت مشخصه‌ی سوسیالیسم یگانگی و تقسیم‌ناپذیری اراده‌ی هدایت همه فعالیت‌های تولیدی در چارچوب کل نظام اجتماعی است. وقتی سوسیالیست‌ها اعلام می‌کنند که "نظم" و "تشکیلات" باید جای "هرج و مرج" تولید، عمل آگاهانه جای بی‌برنامگی سرمایه‌داری، هم‌کاری واقعی جای رقابت و تولید برای مصرف جای تولید برای سود را بگیرد، منظورشان هم‌واره جای‌گزینی قدرت انحصاری فقط یک نمایندگی با انبوه نامعین برنامه‌های مصرف‌کنندگان منفرد و کسانی است که به خواست‌های مصرف‌کنندگان رسیدگی می‌کنند یعنی کارفرمایان و سرمایه‌داران". میزس این انتقاد را رد می‌کند که بازار مکانیسمی اجتماعی است که بدون اطلاع نمایندگانی که در آن فعالند عمل می‌کند، در حالی که برنامه‌ریزی بیان‌گر نظارت اجتماعی آگاهانه است. "حقیقت این است که مکانیسم مرده یا حرکت خودبه‌خودی سفت-و-سخت از یک سو و یا برنامه‌ریزی آگاهانه از دیگر سو، بدیل مورد نظر نیست، مسأله این است که برنامه‌ریزی چه کسی؟ آیا هر فرد در جامعه باید برای خود برنامه‌ریزی کند یا یک دولت خیرخواه برای همه؟ مسأله خودگردانی در مقابل عمل آگاهانه نیست. مسأله عمل خودمختار هر فرد است در مقابل عمل انحصاری دولت". (۴۶)

اکثریت چپ‌ها ترجیح دادند این نقد را با اشاره به مدارک آشکار شکست سرمایه‌داری و پیروزی ظاهری شوروی در احیاء اقتصاد روسیه و پیگیری صنعتی کردن نادیده بگیرند. اما معدودی از اقتصاددانان سوسیالیست تصدیق کردند که مورد با اهمیتی را



## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

باید پاسخ داد و ملاحظات اطمینان بخش میزس آن‌ها را برانگیخت تا بر این امر پای- فشارند که او بهترین راه حل‌های سوسیالیستی را ارائه نداده است. انتقاد جدید میزس موجب شد که ادوارد هایمن به او پاسخ دهد. هایمن سوسیال دموکراتی بود که در کمیسیون اجتماعی کردن (سوسیالیزه کردن) کاتوتسکی خدمت کرده بود و هم او و هم مردم شناس، کارل پولانی، مدل‌های سوسیالیستی بازار در دهه بیست را ارائه داده بودند. (۴۷) در دهه‌ی سی. اچ. دی. دیکنسون، یک "لیبرال سوسیالیست" انگلیسی، گروهی سوسیالیست لهستانی از جمله اسکار لانگه و ای. پی. لرنر که خدمات تعیین کننده‌ای به اقتصاد رفاه کرده بودند، تلاش‌های بیش تری کردند تا مکانیسم‌های بازار را با اهداف سوسیالیستی انطباق دهند.

مدل‌های اقتصادی که هایمن و سوسیالیست‌های لهستانی پیش نهادند، نظام شوراهای کارگرانی را تجسم می‌کرد که در آن هر شورایی مسئول یک صنعت مشخص بود. بازار می‌بایست مناسبات بین این صنایع را هم‌آهنگ کند و هر صنعتی می‌بایست به شیوه‌های انحصاری سازمان داده شود. انتقاد از منظر سوسیالیستی بر حیف و میل رقابت تأکید داشت. بدین ترتیب فقط پیش‌نهاد گروه‌های متحد در هر شاخه صنعتی عمده طبیعی به نظر می‌رسد، مثلاً تهیه کفش، آهن، فولاد، زغال سنگ، منسوجات و امثال آن. این مدل‌ها در شکل ساده خود نمی‌توانست ادعای حل همه مسائلی را داشته باشد که میزس مطرح کرده بود. اما دیکنسون، لانگه و لرنر مدل‌های محاسباتی پیچیده‌ای را پیش نهادند و از تئوری موازنه نوکلاسیک استفاده کردند که به نظر می‌رسید بهتر بتواند در مقابل حمله مکتب اطریش مقاومت کند. بدین ترتیب لانگه با پذیرش این که برنامه‌ریزی، حتی اگر توسط دموکراتیک‌ترین دولت‌ها صورت بگیرد، فاقد معیارهای اقتصادی مناسب است، به حمله میزس پاسخ داد. لانگه و دیکنسون به منظور در نغلطیدن به راه حل‌های خام و مقتدرانه، مطرح کردند که مسئولان

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

برنامه‌ریزی سوسیالیستی می‌توانند مدل بازاری را مطرح کنند که دارای سیستم قیمت‌های غیرثابت باشد و برای مقایسه مسیرهای گوناگون رشد مورد استفاده قرار گیرند. افزون بر این لانگه و دیکنسون مطرح کردند که برنامه‌ریزان می‌توانند از برنامه‌ی قیمت‌های مربوط به گذشته استفاده کنند و سپس برای تدقیق و اصلاح آن‌ها از روش آزمایش و خطا بهره‌گیرند؛ روش اخیر را به مثابه‌ی یک نوع آزمایش نخستین توضیح دادند. بدین ترتیب اگر محصولی در حد مطلوب فروش نرفت، قیمت‌ها کم می‌شود و اگر محصولی کم‌یاب شد، قیمت‌ها بالا می‌رود. سود بنگاه‌های صنعتی نیز خود یک شاخص است. مسئولان مالی از نرخ سود به‌عنوان تنظیم‌کننده استفاده می‌کنند و به هر فردی بر مبنایی منظم، سود اجتماعی پرداخته می‌شود. از آن جا که این مدل‌های سوسیالیستی مفاهیم جدیدی را تجسم می‌کرد و اقتصادیات ریاضی‌گونه را به دقیق‌ترین وجه به نمایش می‌گذاشت، در مقایسه با مثلاً نظم اقتصادی سوسیالیستی پیشین که اسکارلانگه و مارک برایت مطرح کرده بودند، در بنیاد خود مرکز مدار بود. در نظم اقتصادی سوسیالیستی اسکارلانگه و مارک برایت فضای بازتری هم برای خودمختاری تعاونی‌های کارگری (کلکتیوهای کارگری) و هم برای کارگران منفرد در نظر گرفته شده بود. (۴۸) آیا لرنر خود متوجه شده بود که مدل‌هایی از این دست بیش از حد ایستا هستند و در یک دنیای پویا "تصویر موازنه لانگه را گیج کرده بود". (۴۹)

هایک پاسخ به این مدل‌ها و ادامه نقد اطریشی را به عهده گرفت. او در مقالاتی که در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۵ منتشر شد، مطرح کرد که لانگه و دیکنسون نتوانسته‌اند نقش بی‌چون و چرای کارفرمایان در استفاده از فرصت‌ها و "به‌وجود آوردن" روابط مربوط به قیمت‌ها را مشخص کنند که اساساً امری مفروض نیست. نظر آن‌ها پیرامون یک بانک مرکزی سوسیالیستی که به بنگاه‌های صنعتی وام می‌داد، نتوانست نشان دهد که

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

مقامات بانکی برای حمایت از یک پروژه در مقابل پروژه دیگر مشخصاً فاقد رهنمودهای اقتصادی‌اند. بنگاه‌های صنعتی که سرمایه در اختیار می‌گذاشتند می‌توانستند وعده سودهای غیر واقعی بدهند، بدون این که از پی‌آمدهای آن ترسی داشته باشند. یکی از اشارات معروف هاید این بود که مالکیت جمعی مسئولیت تصمیم‌گیری پیرامون سرمایه‌گذاری را منتفی می‌سازد؛ بدین ترتیب که سرمایه را به طرز ناروشن بین قدرت مرکزی و مدیران بنگاه‌های صنعتی تقسیم می‌کند. این به عهده مقامات مرکزی است که تصمیم بگیرند که یک کارخانه در یک مکان از کارخانه‌ای در مکان دیگر بیش‌تر توسعه یابد. تمامی این‌ها به معنی آن است که مقامات مرکزی می‌بایستی کم و بیش به همان مقیاس برنامه‌ریزی کنند که گویا خود در واقعیت امر بنگاه صنعتی را اداره می‌کنند. از آن جا که به کارفرمای منفرد برای اداره کارخانه‌ای که در اختیار او گذاشته‌اند به احتمال قریب به یقین حق تصدی قرارداد معینی داده می‌شود، همه سرمایه‌گذاری‌ها ضرورتاً از مرکز هدایت خواهد شد. نتیجه چنین تقسیم‌بندی این است که نه کارفرما و نه قدرت مرکزی در وضعیتی هستند که بتوانند برنامه‌ریزی کنند و یا امکان این باشد که مسئولان خطاها را مشخص کنند. این فرض که ایجاد شرایط رقابت کامل ممکن است آن هم بدون آن که مسئولان تصمیم‌گیری توان خطاهای خود را به عهده بگیرند، توهم محض به نظر می‌رسد." (۵۰)

هایک مقاله خود را تحت عنوان "کاربردهای دانش در جامعه" (در سال ۱۹۴۵) در مجله "The American Economic Review" منتشر کرد، و در آن توجه همگان را به خصلت ناگزیر دانش اقتصادی پراکنده جلب کرد. توان بالقوه اقتصادی یک منبع یا کالا به این بستگی دارد که دقیقاً کی و در چه زمانی قابل دسترس است. از آن جا که تعداد زیادی کارفرمای بنگاه‌های صنعتی ممکن است بتوانند امکانات و مناسبات

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

جدیدی پیدا کنند و از ایده‌ها و ابتکارات خود با مسئولیت خویش حمایت کنند، برنامه‌ریزان نمی‌توانند از انبوه اطلاعات پراکنده و مجزا آگاه باشند که بسیاری از آن‌ها خارج از یک متن مشخص و موکداً غیر قابل درک و بی‌معنی‌اند. (۵۱)

نقد هایک از لانگه و دیکنسون هم در ایجاد شک واقعی نسبت به موثر بودن یک بازار ساختگی موفق بود و هم توانست در خدمت بحثی قرار گیرد که مخالف برنامه‌ریزی کامل میزس بود. بدین ترتیب هایک در پاسخ به این بحث که تشبیت اولویت‌های مصرف‌کنندگان تلویحا یعنی نیاز به کالاهای مناسب برای تولید کننده، توضیحات زیر را ارائه داد: "اما روشن است که ارزش‌های شاخص تولید صرفا به ارزش پولی کالاهای مصرفی بستگی ندارد، بل که به شرایط عرضه‌ی شاخص‌های گوناگون تولید نیز وابسته است. فقط برای کسی که همه این حقایق هم زمان روشن باشد، پاسخ ضرورتا از اسناد مفروض منتج می‌شود. در هر حال مسأله عملی دقیقا به این علت پیش می‌آید که این حقایق هرگز به این صورت در اختیار یک فرد قرار نمی‌گیرد و در نتیجه ضروری است که در حل مسأله از دانشی استفاده شود که افراد زیادی در اختیار دارند." (۵۲) بحث هایک به طرز بارزی شبیه پاره‌ای از نکاتی است که در بالا از تروتسکی نقل شد. هر دو نویسنده به غلط بودن هدایت اقتصاد توسط یک مغز اشاره می‌کنند. در حقیقت در همین مقاله هایک از نوشته سال ۱۹۳۲ تروتسکی که تحت عنوان "خطراتی که اقتصاد شوروی را تهدید می‌کند" (۵۳) نقل قول می‌آورد.

### مسائل بی پاسخ

"بحث محاسبه‌ی اقتصادی" در دهه‌ی چهل بدون این که پاسخ قطعی پیدا کند از رونق افتاد. شاید بتوان گفت که نکات انتقادی که هر جناح مطرح می‌کرد قوی‌تر از بحث‌هایی بود که در خصوص نظام اقتصادی ارائه می‌داد که خود طرف‌دار آن بود.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

بسیاری از مسائل مبهم باقی ماند، هر چند در آن زمان قبول نمی‌کردند که چنین باشد. ژوزف شومپتر در کتاب بسیار تأثیرگذار خود "سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی" (۱۹۴۳) از نظرگاهی غیرمارکسیستی و متمایل به برنامه‌ریزی مطرح کرد که هایک و میزس نتوانسته‌اند از بحث خود دفاع کنند. مقاله سال ۱۹۴۵ هایک هم شومپتر و هم مارکسیست‌ها را مورد خطاب قرار داده بود. بحث سوسیالیست‌ها این بود که بازار سرمایه‌داری ساختار نابرابر و نامعقول قدرت اقتصادی را باز می‌تابد. داب هشدار داد که توسل به بازار کنترل نشده می‌تواند به بیکاری توده‌گیر منتهی شود. او اشاره کرد که برنامه‌ریزی همه‌جانبه توسعه اقتصادی بدان معنی است که پروژه‌های بزرگی را می‌توان مطرح کرد که طبق محاسبات منفرد دست‌اندرکاران بازار، هرگز نمی‌توان آن‌ها را تأیید و توجیه کرد. در عین حالی که داب به بحث هایک پیرامون ناآگاهی برنامه‌ریزان نپرداخت، ولی توضیح او درباره دانش کارفرمایان نشان می‌دهد که او از طریق برخورد با این اقتصاددانان سوسیالیست موضع خاص خود را بسط داده بود. (۵۴)

از دیگر سو، میزس و هایک هیچ کدام به سوسیالیسم سندیکالیستی بازار نپرداختند که لانگه و برایت مطرح کرده بودند. این امر قابل فهم است زیرا خود لانگه هم این ایده را کنار گذاشته بود (برایت در جنگ مُرد). تلاش سندیکالیستی در محدوده‌ی سوسیالیسم در دهه چهل ضعیف و اعتقاد به هنگ‌های بزرگ مخصوصاً قوی بود. تا آن جا که من اطلاع دارم هیچ کس مطرح نکرد که طرف‌داران خودمدیریتی اجتماعی و کارگری می‌توانند بحث هایک پیرامون پراکنده بودن ماهیت دانش را علیه کارفرمایان تنگ‌نظر سرمایه‌داری نیز به کار برند. بی تردید بحث دانش پراکنده نزد مردم فقدان تشخیص درست را توجیه نمی‌کند. زیرا بسط اظهار نظرهای دموکراتیکی که زبان

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

مشترک شماری از افراد است هم مشکل و هم به یک نسبت دستیابی به آن، در دنیا حیاتی است که ساختارهای زندگی اجتماعی بیش از پیش جمعی و در هم تنیده‌اند. هر چند نقطه عزیمت در سیاست و اقتصاد باید احترام به گزینش فردی باشد، اما در اقتصاد مدرن بسیاری از تسهیلات به ناگزیر و در ذات خود جمعی‌اند. این که تصمیمات جمعی هرگز با وضوح و خودکفایی گزینش یک فرد نمی‌توانند خوانایی داشته باشند، به منشاء پیچیدگی اجتناب‌ناپذیری تبدیل شده است، اما ضرورتاً نباید از این امید دست کشید که تدارکات جمعی می‌تواند امکان واقعا گسترده‌تری برای خواست آزاد همه افراد فراهم سازد. سوسیالیست‌ها بر این باورند که مجموعه‌ای از اقدامات هم‌آهنگ و آگاهانه هم مطلوب و هم ناگزیر است، و همه باید در سطح گسترده‌ای از حق دسترسی به منابع مادی و اجتماعی برخوردار باشند. اطریشی‌ها برابری را بر این اساس رد کردند که در واقعیت روشی برای اندازه‌گیری خواست‌های یک فرد در مقابل دیگران وجود ندارد. آن‌ها هر مداخله‌ای در نظام مبادله‌ی آزاد (سرمایه‌داری) یا "اقتصاد سیاسی به مثابه‌ی علم مبادله کالا" به غیر از مداخله‌ای را رد کردند که هدفش صرفاً ضمانت و حمایت از "نظم خودانگیخته" ناشی از برخورد اراده‌ها و تمایلات فردی بود. کم خطرترین اصلاح‌طلبی را به همان اندازه تأیید نمی‌کردند که کوبنده‌ترین انقلابی‌گیری را. آن‌ها در عین حال که منطقی نمی‌پذیرفتند که جامعه را می‌توان وادار ساخت که با منطق یک فکر واحد عمل کند، اما به‌گونه‌ای نامعقول ادعا داشتند که در زندگی اقتصادی حوزه‌ای خارج از محدوده بازار، برای تصمیم‌گیری جمعی معتبر وجود ندارد. سوسیالیسم ساده‌نگر یا سوسیالیسم مناسب شرایط ساده، چنین تصور می‌کرد که منطق گزینش اجتماعی می‌تواند همانند تصمیم یک فرد قابل درک و روشن باشد که تشنگی خود را با یک لیوان آب برطرف می‌کند. اما بدون این که سوسیالیسم کنار گذاشته شود، شناخت این امر که به نیازهای

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

اجتماعی و رفاه عمومی می‌بایست از راه‌های پیچیده، آزمایشی و بحث شده پاسخ گفت، کاملاً ممکن است. در حقیقت به این کار می‌توان به مثابه‌ی جوهر سوسیالیسم واقعی نگریست. سوسیالیست‌ها بدون دست کشیدن از آرمان و معیارهای خودمختاری فردی و بدون این‌که آرمان‌ها و معیارهای فردی را به غلط به مسئولیت جمع فرافکنند، ادعا کردند که:

۱- برابری گسترده شرایط مادی برای خودمختاری تعمیم یافته بسیار هدایت‌گر خواهد بود.

۲- ساختارهای درونی فردیت از دل ساختارهای اجتماعی بر می‌آید و در نتیجه می‌بایستی تا آن جا که ممکن است غنی باشند.

۳- در زیست انسانی شرایط مشترکی وجود دارد که نیاز به توجه و حفاظت جمعی دارد.

۴- فرآیندهای گوناگون خودمختاری دموکراتیک جهت‌یابی به این نتایج ضروری است. تولید، مصرف و البته ارتباطات همگی به پیش‌فرض‌های اجتماعی وابسته‌اند. سوسیالیسم ضرورت توسعه شکل‌های زندگی اجتماعی را مفروض می‌داند که نظارت آگاهانه انسان بر روندهای اقتصادی بر طبق آن مجاز است و هدف آن عبارت است از برآوردن نیازها، تجهیز هر فرد با وسایل مادی تحقق خویش، جلوگیری از تقسیم طبقاتی و تضمین رابطه پایدار با طبیعت. منظور نه یک مغز واحد، بل که نهادهایی است که برخورد عقاید را تشویق کند. موضع مکتب‌اطریش برابری را انکار و بُعد اجتماعی فردیت را محدود می‌کند و مطرح می‌سازد که شرایط مشترکی که بشر با آن رو-به-روست نیاز به رو-در-رویی ندارد. این مکتب حوزه‌ی تعمق و تصمیم‌گیری جمعی را به حداقل می‌رساند.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

سوسیالیست‌هایی که از "بحث محاسبه‌ی اقتصادی" پشتیبانی می‌کردند نیز نظرات مشابهی ارائه دادند. پولانی مطرح می‌کرد که بازار از جهان زنده‌ای حمایت نمی‌کند که وجود آن را ممکن می‌سازد. دیکنسون شکست‌های بازار را یک به یک برشمرد. لرنر معیارهای رفاه عمومی و مخارج اجتماعی را مشخص کرد. اتو نویرات نیز بحث‌هایی را پیش کشید که هرگز توسط میزس و هایک مطرح نشده بود، شاید به این دلیل که نویرات بیش از آن که اقتصاددان باشد فیلسوف بود. او مشاهده کرده بود که بازار، منافع و نیازهای کسانی را باز می‌تابد که هم اکنون زنده‌اند و نه نسل‌آتی را. بدین ترتیب منافع اقتصادی بدون آینده‌نگری و به شیوه‌ی غیرقابل جایگزین مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. نویرات علاوه بر این تأکید کرد که وظیفه اقتصاددان جلوگیری از بحث‌های دموکراتیک نیست، بل که می‌بایست سناریوهایی برای آینده‌های ممکن ارائه دهد که با یک‌دیگر رقیب باشند. نویرات مطرح کرد که نه بازار و نه گردش پول برای برآورد نیازهای اجتماعی و کالاهای عمومی مناسب نیستند که اغلب حسی و غیر قابل تقسیم‌اند. او گفت که درست همان طور که ژنرال‌ها سروکاری با "واحدهای جنگی" ندارند، همان طور هم دولت‌ها نباید هدف‌شان دست‌یابی به حداکثر "واحدهای آموزشی" یا "واحدهای بهزیستی" باشد، بل که بایستی همه منابع لازم را جهت تضمین یک جمعیت سالم فراهم سازند، جمعیتی که تا هر سطحی که شهروندان مطلوب دانستند، آموزش ببیند. بدین ترتیب نویرات مطرح کرد که جامعه می‌تواند "مغز مشترکی" را در مفهوم نظر اکثریت برای تدارک رفاه عمومی و کالاهای همگانی بسط دهد و پزشک‌ها و کلینیک‌ها برای پی بردن به امراض بیماران خود به بازار نیاز نداشته باشد (۵۵). در بررسی بیش‌تر مکتب اطریشی قابل توجه است که این موضع در برابر بحث‌های مربوط به بوم‌شناسی آسیب‌پذیر باقی ماند. نظر این مکتب پیرامون رفاه عمومی به طرز ثابتی تقلیل‌گراست. افزون بر این، هایک مجبور شده است



## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

از محدود کردن شدید دامنه امکانات دولت دموکراتیک حمایت کند (۵۶). با این حال اگر چه نویرات مسائلی را مطرح کرد که اطریشی‌ها هرگز پاسخ قانع کننده‌ای برای آن‌ها نداشتند، باور او به امکان از بین بردن کامل بازار، طبق دلایلی که میزس به آن اشاره کرد، غلط بود. دیکنسون و لرنر نه از این تخیل، بل که از بحث استفاده از بازار برای مقاصد سوسیالیستی پشتیبانی کردند. اما سوسیالیست‌های طرفدار بازار نیز به سهم خود نمی‌خواستند ثابت کنند که مدل کاملاً قابل اجرایی را پیش‌نهاد کرده‌اند بل که سازوکار و مفاهیم به خصوصی را ارائه دادند که می‌توان به منظور تغییر کارکردهای بازار یا اقتصاد برنامه‌ریزی شده مورد استفاده قرار داد. از طرف آن‌ها، مخصوصاً تأیید سیستم کارفرمایی، خطر احتمالی، نوآوری و این که نمایندگان امور اقتصادی ضروری است مسئولیت استفاده از منابع را به عهده بگیرند، پاسخی به بحث‌های دهه چهل هایک و میزس نبود.

خودمدیریتی سوسیالیستی و مالکیت عمومی مبتنی بر دانش اقتصادی پراکنده و نیز رد وسوسه برنامه‌ریزی کامل و نتایج آن می‌توانست تنها پاسخ واقعی به نقد اطریشی بوده باشد. در آن زمان بحث‌های اطریشی‌ها را خیلی ساده‌تر می‌شد نادیده گرفت، زیرا اقتصاددانان نئوکلاسیک و کینزی و نیز سوسیالیست‌ها، آن‌ها را یک جا رد کرده بودند. توصیه‌های ویژه مربوط به مشی اقتصادی که هایک در اوایل دهه سی داشت، به طرز فاجعه‌باری اشتباه بود (۵۷). در اواسط دهه چهل هایک مطرح کرد که مسائل دهه سی را نباید به گردن سرمایه‌داری گذاشت، بل که مقررات و دخالت ناشیانه دولت موجب آن شد. سوسیالیست‌های امروزی می‌توانند از اعتقاد شجاعانه هایک که می‌گفت سرمایه‌داری لیبرالی واقعی هنوز به وجود نیامده است و بنابراین شکست هم نخورده است، آرامش کسب کنند، زیرا همین نظر را هم می‌توانیم راجع به سوسیالیسم واقعی بگوئیم. فرد سوسیالیست می‌تواند با نظر هایک تشویق شود. او می‌گفت طبیعت بشر

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

که طی هزاران سال زندگی اشتراکی بدوی شکل گرفته است آمادگی پذیرش اندیشه سوسیالیستی را دارد. (۵۸)

### راه‌حل‌های پس از جنگ و اقتصاد سوسیالیستی

نظرات دیکنسون، لانگه و لرنر از دیگر سو در بسط و گسترش سیاست اقتصادی و رفاهی قبل و بعد از جنگ بریتانیا نقش مشخصی داشت. ظاهراً این نظرات در بریتانیا تأثیر گذاشته و با اقبال روبه‌رو شده بود. لرد بورپج و اوان دوربر مستقیماً به این اثر اشاره داشتند، در حالی که "اقتصاد کنترل" (سال ۱۹۴۴) اثر آبا لرنر در زمینه اقتصاد رفاه به یک متن کلاسیک تبدیل شد. "سوسیالیسم بازار" این دوره با مفاهیم مهم خود یعنی هزینه‌های اجتماعی و برابری می‌توانست به شیوه اصلاح‌طلبانه و فن‌شناسانه ادغام شود. دیکنسون جامعه‌ی غیرسرمایه‌داری را تجسم کرد، اما مدل او هیچ عنصری از نمایندگی کارگران در بنگاه تجاری تولیدی دربر نداشت. هم لانگه و هم دیکنسون علاقه داشتند نشان دهند که اقتصاد سوسیالیستی با پیش‌رفت دموکراسی سیاسی، با آزادی فردی و نیازهای مصرف‌کننده سازگار و در واقع برای آن ضروری است. لانگه و دیکنسون تحت تأثیر نقد لرنر از داب قرار گرفتند، مخصوصاً آن‌جا که داب از مدل مستبدانه حمایت می‌کند و آماده است خواست‌های مصرف‌کنندگان را به نفع مقامات برنامه‌ریز دوران‌دیش فرضی، کاهش دهد.

دیکنسون و لانگه هیچ کدام از مصرف‌زدگی تمجید نمی‌کردند. دیکنسون در حقیقت مسیر مخالف را در پیش گرفت. توصیه زیر، جهت‌گیری و گرایش تکنوکراتیک او را نشان می‌دهد. "دستگاه قدرت‌مند تبلیغ و ترویج که ارگان‌های آموزش و پرورش و روشن‌گری از آن استفاده می‌کنند، و نه دلال‌ها و واسطه‌های صنایع خصوصی سودساز، می‌توانند در عین حفظ اعتقاد ذهنی به انتخاب آزاد، تقاضاها را به مسیرهای

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

اجتماعی دل خواه سوق دهند. اگر شیوه‌های فریبنده ولی موثر فروشندگی و تخصص تبلیغاتی در اختیار هیأت متخصصان بی‌طرف- کارشناس مواد تغذیه و رژیم غذایی، معماران، مهندسان سیستم گرماسانی، متخصصان منسوجات، آسیب‌شناسان، روان‌شناسان- قرار می‌گرفت چه پیش‌رفتی می‌توانست در استاندارد غذا، خانه، لباس، کفش و اسباب بازی حاصل شود! " (۵۹)

این پدرسالاری نویدبخش وزیر تغذیه، اطلاعات و تولیدات نیروی هوایی بریتانیا به‌زودی در سطحی ملی بسط داده شد. اقتصاد بریتانیا سریع‌تر و بیش از آلمان نازی جمع‌ی شد که تولید اتومبیل خصوصی را تا سال ۱۹۴۴ ادامه داد. در بریتانیا وزیر تغذیه جلوی کالاهای مارک‌دار را در چندین حوزه گرفت و سهمیه مصرف‌کنندگان رژیم غذایی را در اختیارشان گذاشت که پزشکان مشخص و تأیید کرده بودند و قویا از بروز نرمی استخوان و دیگر علائم سوء تغذیه جلوگیری می‌کرد. هایک کتاب "راه بردگی" خود را علیه چنین وضعیتی نوشت. در عین حال که اصلاحات اجتماعی که در این سال‌ها انجام شد مطمئناً ویژگی‌های ایستایی نیز داشت، اما چنان تأثیر وحشتناکی برجا نگذاشت که هایک در جدل بسیار قاطع خود به آن هشدار داده بود. (۶۰)

علم اقتصاد از منظر چپ در این دوره بیش‌تر تحت تأثیر قدرت شرکت‌ها و دولت‌های بزرگ قرار داشت. اعتقاد مکتب اطریش به بازار به گونه‌ای بود که نمی‌توانست شیوه‌های انحصارات و شرکت‌های تولیدی در تحریف بازار و دیکته کردن خواست‌های خود را در آن ببیند. اقتصاددانان جدید چپ که نسبت به بازار حساسیت نشان می‌دادند، دیگر از عقلانیت اقتصادی مفروض کارتل‌ها و تراست‌ها به‌عنوان مدلی برای سوسیالیسم استفاده نمی‌کردند، بل که مایل بودند در تمجید از قدرت و تداوم شکل‌های انحصاری مبالغه کنند. البته می‌شود شرح قانع‌کننده‌تری از خودپویایی رقابت سرمایه‌داری در نقطه نظر شومپیتر یافت. این نقطه نظر طوفان "تخریب خلاق"

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

نام داشت و مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری آن را به وجود آورده بود. اما ایده‌ی سرمایه‌انحصاری دولتی " به لحاظ تبلیغی تجانس بیش‌تری داشت و "سوسیالیسم انحصاری دولتی" را بیش‌تر قابل قبول می‌نمود. در اروپای شرقی جنگ زده، وظیفه‌ی بازسازی، در حقیقت، به ابتکار عمل دولتی در سطح وسیع نیاز داشت. با پایان جنگ و تثبیت استالینیسم در لهستان، اُسکار لانگه خود رویای سوسیالیسم دموکراتیک بازار را کنار گذاشت.

در هر حال، ایده‌ی نوآوری اجتماعی و نیروی بالقوه تولیدکنندگان بی‌واسطه از آثار مارکسیستی کنار گذاشته نشد، بل که پیوسته در بحث پیرامون گذشته پیش کشیده می‌شد. بدین ترتیب موریس داب در کتاب خود؛ " بررسی رشد سرمایه‌داری " (۱۹۴۶) و در پی آن " بحث گذار " در توضیح روش‌های سازمان‌دهی تولیدی از پایین، از آثار مارکس استفاده کرد. این روش‌ها فعالیت در چارچوب مکانیسم رقابت و نه انحصار سوداگرانه را، مسیر واقعا انقلابی در دستیابی به سرمایه‌داری صنعتی می‌دانست. اگر چه داب بر پیروزی‌های اولیه برنامه‌ریزی شوروی تأکید داشته بعدها متوجه شد که بر این برنامه‌ریزی، در دهه سی توجه کافی نشده بود و ضرورتا در دوران بازسازی پس از جنگ با مشکلات گوناگونی رو-به-رو می‌شد. او اشاره کرد که " در برنامه پنج ساله دوم فقط به سیصد محصول اشاره شده است در حالی که برنامه‌ی سال ۱۹۶۰ با پانزده هزار فرآورده مختلف سروکار داشت که دویست هزار شرکت صنعتی آن‌ها را تولید می‌کردند و تمام آثار و نشانه‌های رشد بی‌نهایت سریع و پیچیده را در خود داشت ". (۶۱)

منتقدان اقتصاد استالینی در بحث‌های خود بیش از حد ویران‌گر بوده‌اند. اگر عقلانیتی مطلقا در کار نبود، اگر کیفیت و هم‌آهنگی تا بدین حد بد بود، جمعیت اتحاد شوروی واقعا چگونه تغذیه می‌شد و چگونه تولیدات شوروی چنین رشدی داشت؟ اطریشی‌ها و اپوزیسیون چپ می‌توانند به شیوه‌های گوناگون مطرح کنند که روش‌های سیاسی

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

تمامیت‌خواه می‌تواند در بسیج جامعه برای رسیدن به هدف‌های ساده مورد استفاده قرار گیرد. آن‌ها هم‌چنین می‌توانند اعتبار آمار شوروی را هم چون راکوفسکی و تروتسکی با اشاره به مسأله کیفیت و تناسب و با تأکید بر مخارج وحشتناک پیشرفت‌های شوروی، زیر سؤال ببرند.

دیوید روست که درین چارچوب می‌نوشت، در سال ۱۹۴۹ یکی از اولین پژوهش‌های مربوط به استفاده گسترده از کار اجباری در اتحاد شوروی را انتشار داد. اما شوروی عصر خروشچف با اسپوتنیک و استالین‌زدایی رسمی به نظر می‌رسید به لحاظ اقتصادی موفق‌تر باشد و به سمت نظامی انسانی‌تر حرکت کند. در اواخر دهه‌ی پنجاه حتی هایک نیز ظاهراً بحث زیرین خود را کنار نگذاشت، بلکه آن را تغییر داد: "پیروزی‌های نمایانی که روس‌ها در حوزه‌های معینی به‌دست آورده‌اند و موجب علاقه نوین آن‌ها به سازمان‌دهی تلاش‌های عملی شد، نمی‌بایست ما را به تعجب وا دارد و دلیلی باشد که نظر خود پیرامون اهمیت آزادی را تغییر دهیم. این قضیه مورد مشاجره نیست که هدف یا اهدافی وجود دارد که اگر به اختصاص همه منابع از مرکز اولویت داده شود، می‌توان زودتر به آن‌ها دست یافت." (۶۲)

با وجودی که نقد نظری میزس و هایک بسیار دقیق بود، اما آن را با بررسی تجربی عمل‌کردهای اقتصادی شوروی سندیت نبخشیدند. همین‌طور هم این نقد را به منظور بررسی دیگر مدل‌های اقتصاد سوسیالیستی فراتر از برنامه‌ریزی و بازارهای تصوری، گسترش ندادند. در دهه شصت و هفتاد اقتصاددانان معروف در اتحاد شوروی، اروپای شرقی و کوبا بحث‌های خود پیرامون بهترین راه بهبود کارآیی نظام‌های اقتصادی خود را پیش بردند. در عین حال که در این بحث‌ها که مسائل مهم مطمئناً در معرض خطر قرار می‌گرفت، نفوق مدل حکومت تک حزبی زمینه محدودکننده‌ای را به‌وجود می‌آورد و بحث اصلی با دستور حزب و یا با تانک و توپ فیصله پیدا می‌کرد. (۶۳)

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

تحقیقات و بحث‌های تئوریک الک نووه تغییر تازه‌ای در بحث اقتصادیات سوسیالیستی در دهه هفتاد و هشتاد به وجود آورد. از آن جا که او از تجارب و بحث‌های جهان کمونیست به وفور استفاده کرد، در انطباق با شرایط سیاسی، در وضعیت بهتری قرار داشت و بدون این‌که دموکراسی را راه حل همه مسائل اقتصادی سوسیالیسم بداند، از آن حمایت کرد. نووه کارآیی نسبی مکانیسم‌های بازار در سرمایه‌گذاری معمول را پذیرفت ولی منطق این مکانیسم در خصوص توزیع و بوم‌شناسی در جهان را رد کرد که کمیابی وجود دارد. او این نظر را رد کرد که بازار تنها می‌تواند بر اساس مالکیت خصوصی عمل کند. نووه در اثر تجربی خود مثال‌های زیادی هم از نبود اقدامات موثر در پیش‌برد اقتصادی نظام برنامه‌ریزی شوروی و هم از میلیون‌ها مسأله پیچیده مربوط به تصمیمات اصولی ارائه داد که صرفاً به خاطر سرپا ننگ داشتن اقتصاد می‌بایستی اخذ کرد (۶۴). اگر جلوی بهار پراگ گرفته نشده بود، چنین اندیشه‌ای در شرق نیز آشکارا بسط و گسترش پیدا می‌کرد. اما به‌جای آن، بحث پیرامون مدل‌های سوسیالیستی رقیب سرکوب شد.

### درس‌های رکود شوروی

سرمایه‌داری در دهه هفتاد و هشتاد ثابت کرد علی‌رغم مسائل و بی‌عدالتی‌های خود به لحاظ بارآوری بر اقتصاد شوروی برتری دارد. موانع و بن‌بست‌هایی که این اقتصاد به‌وجود آورد چه بود و چه اثراتی بر پروژه‌های اقتصاد سوسیالیستی دارند؟ رد بی‌رحمانه دموکراسی سوسیالیستی بی‌تردید می‌بایست از جمله عواملی به حساب آید که جلوی نوآوری و تکامل خلاق تعاونی‌های کارگری را به‌خصوص در عصر تکنولوژی اطلاعات گرفته است. استالینیسم در بهترین حالت جلوی مراوده بین کارگران متخصص و پژوهش‌گران علمی را گرفت، مراوده‌ای که مشخص‌کننده حد و

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

مرز تکامل فنی و تکنیکی بود؛ استالینیسم در بدترین حالت به تحمیل سرکوب‌گرانه تخیلات فنی دانش‌مندان کاذبی چون لسنکو منتهی شد. اما این بحث به‌خودی‌خود توضیح‌دهنده‌ی رکود همه‌جانبه شوروی نیست زیرا کشورهای چین کره جنوبی، تایوان و سنگاپور از تکنولوژی جدید در عین اعمال سانسور مداوم و سرکوب مخالفان و امثال آن، به مزایای تولیدی دست یافتند. رشد اقتصادی سریع در آسیای جنوب شرقی به پیدایی نیروهای اجتماعی‌ایی منجر شده است که خواهان دموکراسی بیش‌تری هستند. شکوفایی نسبی به حکومت‌گران این اجازه را می‌دهد که امتیازات دموکراتیک را تا حدودی گسترش دهند. در مقابل شکست‌های اقتصادهای نوع شوروی، نامساعدترین شرایط را جهت اصلاحات سیاسی و دموکراتیزه کردن جامعه به همراه داشته است.

به نظر می‌رسد علت شکست اقتصاد نوع شوروی در عدم تناسب بین تصمیمات خرد و کلان؛ یا به سخن دیگر، در نبود یک نظام سنجیده استفاده از زمان کار اجتماعاً لازم باشد. (در عین حال باید توجه داشت که در آن شرایط، کار اجتماعاً لازمی که در تولید مورد استفاده قرار می‌گرفت، تنها پس از استفاده ارزش‌گذاری می‌شد، به‌طوری‌که مصرف‌کنندگان با خرید کالا تأیید می‌کردند که تولید مورد نظر واقعاً یک نیاز مهم اجتماعی را مرتفع می‌سازد یا نه. از آن‌جا که تکنیک تغییر می‌کند، ایده زمان کار اجتماعاً لازم نه ثابت است و نه می‌توان آن را از پیش تعیین و مقرر کرد و این دلیل آن است که مسائلی که برنامه‌ریزان با آن روبه‌رو اند مسائلی نیست که قواعد معینی بر آن مترتب باشد.)

اقتصاد نوع شوروی می‌تواند به بهترین وجه نیازهای "مصرف‌کننده" آن بخش‌هایی را برآورد که در آن یک خریدار بزرگ بتواند اقلام معینی را سفارش دهد و اگر تولید به لحاظ کیفیت قابل قبول نباشد، آن را نپذیرد. بدین ترتیب تولید اسلحه در شوروی

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

می تواند به سطح رقابت بین المللی دست یابد؛ زیرا وزارت خانه های تهیه کننده اسلحه روند تولید را هدایت می کنند و می توانند تجهیزات زیر سطح استاندارد را رد کنند. همان طور که می دانیم مصرف کننده ی عادی در شوروی در چنین وضعی قرار نداشت و حضور موثری نیز در نهادها ندارد. تلاش گورباچف برای رفع این نقیصه با اعمال کنترل موثر بر کیفیت کالا (gospiemha) با شکست رو به رو شد و هم کارگران هم مدیران عامل با آن مخالف بودند. (۶۵)

اما مسأله به همان اندازه که به تقلیل مخارج یک فرآورده مربوط می شود به برآورد یک تقاضا نیز ارتباط پیدا می کند. حتی تولید نظامی شوروی یا پیروزی های ناشی از انگیزه صنعتی کردن، با قیمت بسیار گزافی حاصل شده است. در آن جاهایی که سرمایه ی اساسی اندکی مصرف می شد و امکان جایگزینی کمی وجود داشت، مسائل برنامه ریزی و محاسبه دست کم قابل کنترل بود. در زمینه ی صنایع سنتی سنگین مقدار سرمایه گذاری ها نسبتا کم بود و متغیر اصلی عبارت بود از تلاش ساده انسانی. (۶۶)

در اقتصاد نوع شوروی، بنگاه های صنعتی با مسائل متعددی رو در رو نیستند که به محاسبه دقیق بدیل ها نیاز داشته باشد. آن ها کاربردی برای کامپیوتر پیدا نکرده اند، زیرا در وضعیت اقتصادی ایی به سر می برند که یا بیش یا کمتر از حد نظم دارد. در اساس به آن ها دقیقا گفته می شود چه کالایی تولید کنند و مقدار سرمایه گذاری شان چقدر باید باشد. در عمل کم بودهایی پیش می آید و تماس های غیر رسمی برای درمان این کاستی ها مورد استفاده قرار خواهد گرفت. مهارت های لازم از نوع مهارت های یک کارفرمای معقول نیست که دارای منطق اقتصادی است؛ بل که مهارت یک دلال است. آن هایی که بنگاه های مختلف را اداره می کنند به هم نان قرض می دهند و شبکه ای از تعهدات شخصی دوجانبه به وجود می آورند. از آن جا که مدیران بنگاه ها مایلند برنامه های سهل و ساده ای به آن ها داده شود، تصویر واقعی مخارج و ظرفیت های خود



## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

را به مرکز نمی‌دهند؛ نتیجه عبارت است از برنامه "ضعیف" به جای برنامه "قوی و محکم". نه برای پیدا کردن تأمین‌کننده‌ی کالا با قیمت مناسب مجالی هست و نه برای کنترل پاسخ مصرف‌کنندگان، زیرا هر دوی این‌ها در برنامه مشخص شده است. بنگاه تجاری و مقام برنامه‌ریز هیچ کدام نمی‌توانند مخارج تطبیقی و جانبی و یا نوسانات تقاضا را محاسبه کنند که در رقابت بازار ارائه می‌شود. مثلاً مسأله تولیدات جانبی را در نظر بگیریم. یک مدیر غربی مخالفتی با این امر ندارد که تولیدات جانبی یک بنگاه همراه با سود فروخته شود؛ اما یک مدیر در شوروی در خدمت یک وزارتخانه است و احتمال این که پی‌ببرد که زباله‌های صنعتی‌اش می‌تواند سرمایه‌گذاری بسیار مهمی برای شاخه دیگر صنعت باشد، کم است. وزارتخانه مربوطه نیز به نوبه خود احتمال دارد اولویت را به منافع بخش خود بدهد. این حقیقت همراه با نظارت اجتماعی ناکافی و پرستش ارزش افزوده بدون بررسی این که آن چه اضافه شده است، واقعا ارزش اجتماعی دارد یا نه، یکی از عواملی است که در کارنامه ضعیف زیست بومی اقتصاد نوع شوروی دخالت داشته است. چنین ملاحظاتی به توضیح این که چرا به اصطلاح "زباله‌های تولیدی" کمک می‌کند که صنعت نفت سیبری به وجود آید به جای این که پایه‌ای برای صنعت پلاستیک‌سازی باشد، زمین و جو را آلوده می‌سازد.

تجربه شوروی در استفاده از کامپیوترهای هدایت‌کننده، خامی محاسبات مورد نیاز نظام مدیریت سربازخانه‌ای را نشان می‌دهد. کامپیوترهای بسیار قوی که منابع نادری با دست و دل بازی در آن تعبیه شده است مگر برای محاسبه مقدار دست‌مزد کارکنان بنگاه‌ها هرگز مورد استفاده مدیریت در شوروی قرار نگرفته است. اگر مدیری در شوروی منابع اضافی داشته باشد، آن را در جهت ارتقاء خودکفایی بنگاه خود سرمایه‌گذاری خواهد کرد، با آن طبقات ساختمانی حائل و بزرگ‌تری خواهد ساخت.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

کارخانه‌های دیگری تأسیس خواهد کرد و به نیازهای یک نیروی کار ارزش‌مند پاسخ خواهد داد بدین ترتیب یک مجتمع بزرگ در شوروی نه تنها از اجزاء ترکیب‌دهنده خود نهایت استفاده را خواهد برد، بل که مزرعه و دام‌داری دایر می‌کند و کوره آجرپزی می‌سازد به منظور آن‌که نیازهای نیروی کار خود را بدون مراجعت به یک بازار غیرموثر که به آن نمی‌توان اعتماد کرد، مستقیماً برآورده کند. این روش سازمان‌دهی منطق اقتصادی عجیب و غریب خود را دارد، ولی به عقلانیت دامنه‌دارتری منجر نمی‌شود و چنین عقلانیتی آن را تنظیم نمی‌کند. چنین سازمان‌دهی رسماً اجتماعی‌تر از تولید سرمایه‌داری، اما در عمل بسیار کمتر اجتماعی است. (۶۷)

بنگاه صنعتی در شوروی یا "تحت فرمان" است یا "روی پای خود". در مورد اول اجتماعی کردن موثر مدیریت به دلیل ناتوانی برنامه‌ریزان در شناخت یا اداره یک اقتصاد بزرگ و پیچیده محدود می‌شود؛ در حالی که در مورد دوم خودمختاری کارخانه مشهود است. در مقابل آن مکانیسم‌های ابتدایی رقابت بازار استفاده از منابع در یک بنگاه صنعتی را با استفاده از همین منابع در بنگاه دیگر مقایسه می‌کند. کارفرمایان و مدیران سرمایه‌دار مخارج رقابتی خود را دقیقاً نمی‌دانند، ولی می‌دانند که آن‌ها چه چیز را و به چه قیمت می‌فروشند و معمولاً می‌توانند تکنیک‌های متغیر و منابع عرضه را تا حدود معینی حدس بزنند.

تا همین اواخر بیش‌تر برنامه‌ریزی‌های شوروی در چارچوب کمی هدایت می‌شد. این کار به نتایج نامعقول می‌توانست بیانجامد و در حقیقت انجامید؛ بدین ترتیب که بنگاه‌های صنعتی تجهیزاتی را تولید می‌کردند که به طرز غیرضرور سنگین بود؛ زیرا هدف‌های خود را با تُن تعیین می‌کردند. سازمان‌های حمل و نقل نیز تلاش‌های خود را با واحد تُن در کیلومتر اندازه می‌گرفتند که هیچ‌گونه انگیزه‌ای به آن‌ها برای تضمین کوتاه‌ترین سفر نمی‌داد. به مولفان کتاب‌ها به نسبت قطر کتاب‌های‌شان حق

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

تألیف پرداخته می‌شود، و نه به نسبت تیراژ فروش کتاب‌ها. هیچ سیستم قیمت‌گذاری معقولی وجود ندارد. البته محصولات قیمت دارند، ولی این قیمت‌ها خصلتی ثابت دارند و با تولید کم یا زیاد یک کالا تغییر نمی‌کنند و رابطه مشخصی نه با بارآوری و نه با قیمت کالاهای دیگر دارند. نتیجه این که میوه‌فروشان بازار قفقاز دریافتند که اگر محصول خود را با هواپیما به مسکو ببرند، منطقی است. (زیرا سفر هوایی به‌خاطر تازه ماندن فرآورده، ارزان‌تر است)، و یا کشاورزان مزارع اشتراکی پی بردند که عاقلانه است که خوک‌های خود را با نانی تغذیه کنند که از طرف دولت به عنوان کمک هزینه می‌گیرند. (۶۸)

### نشانه‌های بازار و نیروهای مولده

اقتصاد نوع شوروی با رد قیمت‌هایی که بازار تعیین‌کننده آن است و نداشتن استقلال عقلانی در فاصله گرفتن از این قیمت‌ها در حوزه‌های اقتصادی، رکودی به‌وجود آورده است که رابطه‌ای با جریان اصلی اقتصاد جهانی ندارد. در دهه‌ی پنجاه چینی وضعیتی به دلیل خصلت استثنایی بازسازی پس از جنگ به اندازه کافی روشن نبود. اما چه‌گوارا به شیوه‌ای واضح و پیش‌گویانه در فوریه سال ۱۹۶۴ ما را متوجه این وضعیت کرد:

"نقطه عزیمت عبارت است از محاسبه کار اجتماعا لازم برای تولید یک کالای مشخص، اما آن چه از نظر دور مانده است این حقیقت است که کار اجتماعا لازم یک مفهوم اقتصادی و تاریخی است؛ بنابراین نه تنها در سطح محلی (یا ملی) بل که در مفهوم جهانی نیز تغییر می‌کند. پیش‌رفت مداوم تکنولوژی که نتیجه رقابت در جهان سرمایه‌داری است، هزینه کار اجتماعا لازم را تقلیل می‌دهد و بنابراین ارزش فرآورده را پایین می‌آورد. یک جامعه بسته می‌تواند این دگرگونی‌ها را برای مدت معینی نادیده

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

بگیرد، اما هم‌واره برای تطبیق ارزش‌های فرآورده‌ها می‌بایستی به مناسبات بین‌المللی باز گردد. اگر جامعه معینی این دگرگونی‌ها را بدون بسط فرمول‌های جدید و دقیق برای جایگزینی با فرمول‌های قدیمی مدت مدیدی نادیده بگیرد، مناسبات درونی معینی به‌وجود خواهد آورد که ساختار ارزشی خود را به نوعی شکل می‌دهند که ممکن است از انسجام داخلی برخوردار باشند، ولی با جهت‌گیری‌های فنی پیش‌رفته‌تر (مثلاً در حوزه تولید فولاد یا پلاستیک) در تعارض قرار می‌گیرند. نتیجه سیر قهقراپی مهمی است که در هر حال در قانون ارزش در مقیاس بین‌المللی اختلال ایجاد می‌کند، و مقایسه حوزه‌های گوناگون اقتصاد را غیرممکن می‌سازد." (۶۹)

جالب است که چه‌گوارا نیز می‌پذیرد که برنامه‌ریزی اقتصادی می‌بایستی از "قانون ارزش" استفاده کند که خود جلوه‌ای از مناسبات بازار است، و همین‌طور هم قبول می‌کند که در یک جامعه می‌تواند مجموعه‌ای از بازارهای نسبتاً مجزا از یک‌دیگر وجود داشته باشد. در صورتی که بخواهیم قوانین اقتصادی موثر باشند و مایل باشیم نتایج به دست آمده را با آن چه در جاهای دیگر صورت گرفته است محک بزنیم این به معنی پذیرش نوعی پیچیدگی است.

### سنجش کارآیی

مارکس در "سرمایه" و دیگر آثار خود توضیح بسیار دقیقی از قانون ارزش در نظام سرمایه‌داری به‌دست داده است. اما در ضمن توضیح می‌دهد که نیروی مهیب انباشت سرمایه مسائل خود را ساده می‌کند، بدین ترتیب که پاره‌ای هزینه‌های انسانی و زیست‌بومی را نادیده می‌گیرد که در بازار سرمایه‌داری نمی‌توانند نمایندگی داشته باشند. می‌توان تصور کرد که کارکردهای اقتصاد سوسیالیستی به‌ناگزیر می‌بایستی به اندازه سرمایه‌داری پیچیده باشد. با این وجود اقتصاددانان سوسیالیست اغلب چنان

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

درگیر تبلیغ امر سوسیالیسم بوده‌اند که به‌ندرت فرصت کرده‌اند چنین حقیقتی را به رسمیت بشناسند و بررسی کنند: در مقابل به تزه‌های ساده‌ای تکیه کرده‌اند که پیش‌تر مطرح شد. اما اقتصاد مدرن به‌دلیل پیچیدگی الزاما مبهم نخواهد بود؛ این خود اما مستلزم آن است که مکانیسم‌های گوناگونی در پرتو اطلاعات مناسب جهت تصمیم‌گیری پیدا شوند؛ این تصمیم‌گیری می‌بایست کار کسانی باشد که برای این کار مناسب‌ترند و تحت‌تأثیر هنجارهای اجتماعی و موثری قرار دارند که به‌گونه دموکراتیک به‌وجود آمده‌اند.

آیا مارکس با انتقال اطلاعات نادیده‌گرفتن نقش بازار را تشویق می‌کند؟ آیا سوسیالیسم جلوی ابتکار عمل بسیاری از دست‌اندرکاران اقتصاد را می‌گیرد؟ گهگاه تصور می‌رود که مارکس مناسبات بازار را پدیده‌هایی صرفا سطحی می‌داند که کارکردهای شیوه تولید واقعی و روابط ضبط و غضب ارزش اضافه را پنهان می‌کند. در حالی که در توضیحات او چنین است که رقابت بین سرمایه‌های مختلف فرآیندهای تولید و توزیع را در پایه‌ای‌ترین سطوح شکل می‌بخشد و پایه می‌ریزد. بحث مارکس مبنی بر این که "کار مشخص" کارگر تحت سلطه‌ی "کار انتزاعی" اجتماعا لازم قرار دارد ما را مستقیما متوجه کارکردهای رقابت و بازار می‌کند. همین‌طور هم بحث مارکس را می‌توان بسط و نشان داد که هر تمرکز مشخص سرمایه را می‌بایست با هنجارهای "سرمایه انتزاعی" توضیح داد. در حقیقت مشکل می‌توان انکار کرد که چارچوب مقولات مارکسیستی بازار می‌بایستی به‌مثابه‌ی جنبه‌ای از نیروهای مولده نگریسته شود و نه پدیده‌ای فرع بر مناسبات تولید (۷۰). بینش مارکس نسبت به پیچیدگی و پویایی سرمایه‌داری ممکن است درک ما از مفهوم برنامه‌ریزی و اجتماعی کردن (سوسیالیزه کردن) را در هم ریزد. این بینش بر شکل‌های هم‌آهنگی اقتصادی پایه‌ریزی می‌شود و به آن جهت نوینی می‌بخشد.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

هم‌آهنگی اقتصادی مثلا توسط شرکت‌های چند ملیتی، بانک‌ها، موسسات صاحب امتیاز و نهادهایی چون جامعه اروپایی به وجود می‌آید. پاره‌ای ممکن است این ایده را غلط بدانند که اقتصاد سوسیالیستی می‌بایستی با کارآیی حاصل از رقابت بازار رقابت کند. در الگوی سوسیالیستی اقتصاد، تقاضا سطح گسترده‌ای را دربر می‌گیرد و با تقاضا در جامعه سرمایه‌داری متفاوت است؛ همین‌طور ظرفیت و مقررات عمومی آن. خودکار بودن فرآیند انباشت سرمایه - رشد به خاطر رشد- در چنین جامعه‌ای وجود ندارد و از تشویق به مصرف‌زدگی حریصانه نیز خبری نیست. در این جامعه مخارج اجتماعی و "مخارج متفرقه" مشهودتر است. اما هم کارآیی تولیدی و هم کارآیی معاملاتی جنبه‌ی حیاتی دارند.

هر چه در حوزه‌ی اقتصاد بنگاه‌های صنعتی مولدتر و دارای منابع مفیدتر باشند، بیش‌تر می‌توانند- و هر چه قانون و مالیات آن‌ها را بیش‌تر موظف به کمک کند- به هدف‌های برابری طلبانه و به لحاظ اجتماعی متعهد یاری رسانند. در عین حال حقیقت دارد که بازار نسبت به هزینه‌های اجتماعی کور است و در رابطه با ترفیع و مدیریت، مخارج غیرضرور به‌بار می‌آورد، اما مستلزم شیوه‌های محاسبه‌ای است که مخارج تولید را کاهش می‌دهد. در ضمن بازار سرمایه‌داری سابقه خوبی در ثبت هزینه‌های اجتماعی ندارد؛ اما این به معنای نادیده گرفتن مخارج واقعی تولید نیست. این مخارج در قلمرو سرمایه‌داری به مواد خام، نیروی کار و یا تجهیزات سرمایه مربوط می‌شوند. از نقطه نظر سوسیالیستی یا محیط زیست، کاهش مصرف مواد خام، استفاده نکردن خارج از اندازه از تجهیزات و تقلیل نیروی کار معمولا برای سطح مشخصی از بازدهی تولید مفهوم پیدا می‌کند. از آن جا که نیروی کار کالایی نیست که قیمت آن را بازار تعیین کند، تمایل به صرفه‌جویی در نیروی کار هرگز شکل کم‌کردن دست‌مزدها را به خود نمی‌گیرد، یعنی آن‌چه در سرمایه‌داری معمول است. در عین حال که کارآیی

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

سوسیالیستی با کارآیی سرمایه‌داری تفاوت دارد، نوعی ارتباط نیز بین آن‌ها موجود است

یکی از مسائل اساسی و مهمی که می‌بایستی حل کرد عبارت است از اقتصاد خرد در سوسیالیسم، یعنی مکانیسم‌هایی که بنگاه صنعتی را در اقتصاد سوسیالیستی تشویق می‌کند تا نیازها و هزینه‌های اجتماعی را دقیقاً تعیین کنند، به‌جای آن که به شیوه‌ای خودخواهانه و ناروشن راه خود را پی گیرد. این اقدام برای آینده قابل پیش‌بینی می‌بایستی شامل آن چیزی باشد که دیانه السون آن را "اجتماعی کردن بازار" (۷۱) می‌نامد. اقتصاد سوسیالیستی می‌تواند از طریق بازار، فعالیت میلیون‌ها کارورز اقتصادی- از جمله شرکت‌ها و تعاونی‌های کوچک- که هر اقتصادی به آن نیازمند است را تشویق و تنظیم کند. برای دستیابی به هدف‌های اجتماعی و بهبود حفظ منابع طبیعی می‌توان مالیات‌ها و کمک هزینه‌ها را با دقت تنظیم کرد. بنگاه‌های صنعتی را طبق قانونی می‌توان ملزم به علنی کردن اطلاعات تجاری کرد، یعنی اطلاعاتی که در تصمیم‌گیری مدیریت پیرامون قیمت‌ها، سودها و سرمایه‌گذاری تعیین‌کننده است. پیش‌نهاد السون این است که هیأت قیمت‌گذاری می‌تواند کارکردهای بازار را نشان دهد و برای آن مسئولیت تعیین کند. او گرایش‌های پرهزینه و ضدمولد بازار را با ارقام و اسناد نشان می‌دهد. (۷۲)

سوسیالیست‌هایی که خواستار پایان دادن سرمایه‌داری در دژهای اصلی آن هستند، نمی‌توانند ضرورت بررسی دائمی استفاده شوروی و چین از شاخص‌های بازار برای حداکثر بهره‌وری را نادیده بگیرند. در واقع هر چه اقتصاد پیچیده‌تر شود، نقدی که تروتسکی، لنین و بوخارین به "کمونیسم جنگی" شوروی کردند و نقد بعدی تروتسکی و بوخارین از استالین در خصوص برنامه‌ریزی و صنعتی کردن وزن و اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند؛ اگر نخواهیم از نقد اخیر الک نووه و سوشا نوزی پیرامون تمرکز

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

بیش از حد صحبت کنیم. یک اقتصاد سوسیالیستی پیش‌رفته می‌بایستی برنامه‌ریزی و مسأله‌مقررات که بسیار پیچیده‌اند را حل کند: قدرت مصرف‌کنندگان را نهادی کند، در سطح محلی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی تبادل نظر دموکراتیک را میسر سازد. هزینه‌های زیست‌بومی و مصارف جایگزین را بررسی کند، فعالیت میلیون‌ها نماینده اقتصادی خودمختار و از این قبیل را هم‌آهنگ کند.

### کارآیی و پیچیدگی در یک اقتصاد سوسیالیستی

یک نظام سوسیالیستی که در آن دموکراسی، مسئولیت اجتماعی و خودمدیریتی واقعی وجود داشته باشد، به سادگی پیش‌گویی‌ها و سیستم مدیریت تحمیلی سربازخانه‌ای را نمی‌پذیرد. بدین ترتیب در هر اقتصاد مدرنی، فعالیت یک بنگاه صنعتی به خیل تهیه‌کنندگان و بازارهای فروش وابسته است. هر بنگاه اشتراکی کارگری به محیطی برای تجربه و پیشرفت نیاز دارد؛ اما در عین حال اگر کل این مجموعه بخواهد از انسجام برخوردار باشد، می‌بایستی سیستم محدودیت‌های موقت و در عین حال مناسبی وجود داشته باشد که فعالیت مسئولانه و موثرتر را ارج نهد. فوت و فن‌های "بازار داخلی" که پاره‌ای شرکت‌های چندملیتی و نهادهای دولتی از آن استفاده می‌کنند تا نقش کارکردهای بازار را داشته باشند، می‌تواند به برآورد هزینه‌های غیرضرور کمک کند؛ البته این فوت و فن‌ها را نباید جای‌گزین‌گزینه‌های عمومی کرد. همین عمل‌کرد را سیستم جریان معکوس سفارش قطعات دارد که در فرآیند تولید ژاپنی به "Can ban" یا "تولید به موقع" بسیار معروف است. در اصل چنین سیستمی مصرف‌کننده را به برنامه‌ریز تبدیل می‌کند. این برنامه‌ریز در روند تولید در مراحل مختلف در سطح تأمین‌کننده به تأمین‌کننده سفارش می‌دهد مصرف‌کننده خود سفارش‌دهنده است و برعکس. باید توجه داشت که این کار تدبیری



## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

است جهت هم‌آهنگی در محدوده اقتصادی معین که نیاز به کارگزاران مختلف ندارد که نماینده منافع مالی گوناگون باشند. (۷۳)

تجربه‌ی کمونیستی قویا پشتیبان این نظر است که نوآوری اقتصادی به نوعی رقابت نیاز دارد. رشد اقتصاد شوروی صرفاً رشدی کمی بود. در حقیقت در دهه هشتاد شوروی بزرگ‌ترین تولیدکننده زغال سنگ، فولاد، برق و سیمان جهان بود. اما هدف انسانی صرف چنین نیرو و منابع عظیم از بین رفته بود. سطح مولدیت کار بسیار پایین و حیف‌ومیل از هر نوعش بسیار بالا بود و ظرفیت استفاده مفید اجتماعی از این محصولات به هیچ وجه وجود نداشت. "برنامه‌ریزی" شوروی صرفاً افزایش تولید بی حساب و کتابی را تحمیل می‌کرد که در آن هر کارخانه یا بنگاه صنعتی سعی داشت بازده کالا یا خدمات را نسبت به دوره قبل افزایش دهد.

در پاره‌ای موارد می‌تواند چنین باشد که محاسبات یک بوم‌شناس یا تکنیسین ضرورت توقف یک قلم کالای تولیدی مشخص را بدون مراجعه به محاسبه اقتصادی معین نشان دهد. اما قیمت‌هایی که از طریق رقابت تثبیت شده‌اند، تا آن جا که منعکس‌کننده کمبودهای مادی‌اند، به جستجوی بدیل‌ها و جای‌گزین‌های مفید کمک می‌کند. مخارج واقعی و مزایای یک پروژه را همیشه نمی‌توان پیشاپیش تعیین کرد و پاره‌ای محاسبات ضروری به بهترین شیوه استفاده از منابع سروکار خواهد داشت تا به نحوه استفاده از علائم و نشانه‌های صرف. بدین ترتیب محاسبات زیست‌بومی می‌تواند محدودیت مطلق را بر استفاده از تکنیک مشخص یا مواد خام اعمال کند، اما هنوز هم ممکن است محاسبه اقتصادی، برای نشان دادن بهترین کاربردها لازم باشد. در صورت مجاز بودن رقابت واقعی بازار، محاسبات گوناگون ضرورت پیدا می‌کند. برای هدایت بازار و تقلیل شکست‌های قابل اجتناب آن که السون نیز بر شمرده است، می‌بایستی مکانیسم‌هایی وجود داشته باشد. اما باید آگاه بود که پاره‌ای مخارج

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

اجتناب‌ناپذیر اند و برای دوری از همه مخاطرات می‌بایستی قیمت‌گزافی پرداخت. از آن‌جا که نوآوری مجاز است و واقعا تشویق می‌شود و در پرتو رقابت اقتصادی می‌تواند مزایای تولیدی حیاتی به دنبال داشته باشد، بی‌تردید برندگان و بازندگان خود را به وجود می‌آورد. زمینه‌ای که یک بازار سوسیالیستی به‌وجود می‌آورد می‌تواند ابتکار را در یک جهت بیش از جهت دیگر هدایت کند، مثلا در جهت استفاده بهتر از مواد کمیاب تا مثلا به حداکثر رساندن بازدهی تولید. چنین زمینه‌ای به شرط آن که مسئولیت نمایندگان را در رابطه با تصمیماتی که گرفته‌اند منتفی نسازد، می‌تواند به کمک اقدامات پیش‌گیرنده، میزان سود و زیان را محدود کند.

باید در نظر داشت که نوآوری اقتصادی دقیقا همانند نوآوری فنی نیست. اقتصاد کمونیستی پاره‌ای نوآوری‌های فنی را با موفقیت به کار برد، اما در برآورد نیازهای اجتماعی به کمک نوآوری کارنامه بسیار ضعیفی از خود باقی گذاشت. کارفرمایی که متوجه می‌شود مردم در فرجه نهار، خوردن نان یا کلوچه تازه و داغی احتیاج دارند، ممکن است به کشفی اقتصادی دست پیدا کند، حتی اگر تنورهایی که مورد استفاده قرار می‌دهد کاملا سنتی باشند یا حتی به لحاظ فنی هم‌سنگ تنوره‌های نانوایی‌های بزرگ نباشد. اقتصاد اطریشی به چنین کارفرمایی اهمیت زیادی می‌دهد و به درستی مطرح می‌کند که در اقتصاد سربازخانه‌ای از چنین کارفرمایی خبری نیست. اما سیستم بازار اجتماعی شده‌ای که خطر کند می‌تواند این نوآوری را تشویق کند. با همه این احوال در چنین صورتی، این بار پیروزی نه شکست مسأله زیر را به‌وجود می‌آورد: چگونه می‌توان جلو سرمایه‌دار شدن کارفرما را گرفت؟ در اقتصاد سرمایه‌داری بسط نوآوری‌ها را بانک کارفرمایان تأمین مالی می‌کند و یا شرکت بزرگی ایده را می‌خرید و ممکن است فرد صاحب نوآوری را نیز استخدام کند. در اقتصاد اجتماعی شده می‌توان برای تولیدات شرکت‌های خصوصی سقفی قابل شد و طبق آن شرکت‌ها

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

را موظف کرد تا در جستجوی نهاد مالی عمومی یا بنگاه صنعتی اجتماعی شده باشند تا به‌توانند از رشد بیش‌تر خود حمایت کنند، و با مالک فرض کردن خود سود اضافی این کار را تصاحب کنند و زیان آن را به عهده بگیرند.

### مسأله مالکیت

ادعای اقتصاددانان اطریشی مبنی بر این که مسئولیت اقتصادی در سرمایه‌گذاری یا کارفرمایی موفق، نیاز به مالکیت خصوصی در مقیاس وسیع دارد، با عمل کرد پاره‌ای از بنگاه‌های صنعتی حتی در اقتصاد سرمایه‌داری نیز در تعارض است. کارکردهای گروه شرکت‌های تعاونی موندراگون در ناحیه باسک اشاره بر این دارند که مالکیت غیرسرمایه‌داری می‌تواند عمل کرد اقتصادی موثری داشته باشد. مقامات محلی در امیلیا رومانگنا و یوتلند، سرمایه یک مجتمع مختلط اقتصادی را تأمین و امکانات جمعی را با تعاونی‌ها و دارایی خصوصی در مقیاس کوچک ترکیب کرده‌اند. پاره‌ای تراست‌های سرمایه‌گذار "متعهد" هم چون فرندز پرویدنت و پاره‌ای کنسرن‌های دولتی چون فولکس واگن، رنو، ای.ان.ای و دیری بورد نیوزلند یا بانک‌های دولتی تایوان نشان می‌دهند که بنگاه صنعتی خصوصی نوآوری اجتماعی و کارآیی اقتصادی را در انحصار ندارند. همین‌طور هم مثال زایس آلمان و شرکت جان لویس بریتانیای کبیر را داریم که کارکنان آن مالک آن‌اند. علاوه بر این خبرگزاری‌های خدمات عمومی را داریم که نیازهایی را مشخص و برآورد کرده‌اند که وسایل ارتباط جمعی تجاری آن‌ها را نادیده گرفته‌اند. در این حوزه مدل‌ها و ترکیبات مختلفی را شاهدیم، مثلاً بی‌بی‌سی که از برنامه‌های خود حداکثر استفاده را می‌کند و کانال چهار که عمومی است و برای برنامه‌های خود با توده تولیدکنندگان مستقل قرارداد می‌بندد. به دلیل محدودیت شرایط این مثال‌های ذکر شده تنها ایده ضعیفی به دست دهد

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

پیرامون آن چه که کارفرمایی سرمایه‌داری می‌تواند باشد. در یک اقتصاد سوسیالیستی مجموعه‌ای از نهادهای مختلف که در مالکیت جامعه است- بانک‌های دولتی و منطقه‌ای، موسسات بازنشستگی و تراست‌های خیریه- می‌توانند در چارچوبی رقابتی، سرمایه در اختیار شرکت‌هایی قرار دهند که بر حسب استفاده موثر از این مالیه رشد کنند یا از بین بروند. مالیات و بیمه اجتماعی و حداقل درآمد (و حداکثر درآمد قانونی) تضمین شده می‌تواند از به‌وجود آمدن نابرابری‌هایی جلوگیری کند که شباهت به نابرابری طبقاتی دارد. در حالی که رگه‌هایی از اقتصاد سرمایه‌داری معاصر ممکن است نشان خود را به ویژه‌گی‌های "کارفرمایی سوسیالیستی" بر جا گذارد؛ آن چه در این یک قاطعانه نباید موجود باشد عبارت است از آهنگ حرکت انباشت سرمایه‌داری و گرایش به غارت و تفرقه.

بحثی که در این جا مطرح است این نیست که از هر رفورم بازاری باید استقبال کرد، و مساله هم این نیست که پاسخ را باید در بازار و مالکیت دولتی یافت. رفورم‌های بازار که پاره‌ای از دولت‌های کمونیستی پیش برده‌اند و هنوز پیش می‌برند، غالباً بدترین نتایج هر دو جهان (کمونیستی و سرمایه‌داری) را داشته است. این رفورم‌ها بدون این که بازدهی داشته باشد و برخورد خوش نظام سرمایه‌داری پیش‌رفته با مصرف‌کننده (دارای حسن انتخاب) را با خود داشته باشد، نابرابری و بیکاری به همراه دارد. نمونه‌های این رفورم‌ها تجربه یوگسلاوی و شوروی است. در جاهایی که تعداد زیادی شرکت صنعتی متوسط وجود داشت، رفورم‌های بازار دست‌کم در محدوده مقررات خود آن شرکت‌ها موفق بود، مثلاً در چین و مجارستان این امر در کشاورزی و صنایع سبک، و نه صنایع سنگین، صادق بود. در چین رشد بازدهی در بخش‌های بازاری شده در دهه هشتاد فاجعه بار بود و نابرابری اقتصادی به بار آورد، اما در رفع نیازهای جمعیت، بیش از دولت‌های سرمایه‌داری جهان سوم موفق بود. (در عین حال که

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

درآمد سرانه بازدهی کشاورزی در دهه هشتاد در چین افزایش یافت، این درآمد در مجموع در کشورهای کمتر توسعه یافته کاهش داشت.) با همه این احوال، حتی در همه کشورهای کمونیستی که به رفورم بازار پیوسته بودند، محدودیت‌های ساختاری آن‌ها در خصوص عمل‌کرد موثر عقلانیت نظام بازار بر ملا شد.

از نقطه نظر عقلانیت بازار، یکی از شکست‌های فاحش نظام حکومتی در جوامع کمونیستی عبارت از آن بود که این نظام‌ها طوری عمل می‌کردند که جلوی رقابت در حوزه حیاتی اختصاص منابع تولیدی را می‌گرفتند. شرکت‌های صنعتی که ضرر می‌کردند با محدودیت "بودجه کمکی" که توسط کورنای تهیبه و شهرت پیدا کرده بود مورد حمایت قرار گرفتند. ورشکسته نشدن شرکت‌های بزرگ صنعتی، با نفوذ سیاسی تضمین می‌شد. بدین ترتیب مکانیسم سرمایه‌داری که تضمین‌کننده اختصاص مجدد سرمایه مولد بود در این نظام‌ها از بین رفت. به نظر بسیاری از اصلاح‌طلبان طرفدار بازار از جمله کورنای، تنها خصوصی کردن تمام و کمال می‌تواند کارآیی واقعی را در اختصاص سرمایه به‌وجود آورد. ظاهراً پشتوانه این نظر بازسازی سرمایه‌دارانه دهه هفتاد و هشتاد است.

در دوره اخیر، این تنها شرکت‌های بزرگ نبودند که رشد سرمایه‌داری در آن‌ها متمرکز بود. مکانیسم‌های رقابت این امکان را برای فوجی از شرکت‌های قدیم و جدید فراهم آورده است تا موقعیتی برای خود دست و پا کنند و دگرگونی را به غول‌های اصلی عصر صنعتی که رو به ضعف داشتند تحمیل نمایند. این بازسازی سرمایه‌دارانه با اقتصاد شوروی خوانایی نداشت، زیرا این اقتصاد دارای چنان مکانیسمی نبود که انتقال منابع به کارآترین و مبتکرترین بنگاه‌های صنعتی را تضمین کند. در حقیقت به‌جز استثناهای اندک، هرچه بنگاه‌های صنعتی در شوروی بزرگ‌تر از نفوذ سیاسی بیش‌تری برخوردار بودند و بنابراین کمک‌های مالی بیش‌تری در اختیار داشتند. احزاب

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

حاکم در حکومت‌های کمونیستی نمایندگی دموکراتیک برای کارگران قائل نبودند، بلکه حکومت‌کنندگان صلاح می‌دانستند تلاش کنند کارگران را در محل کارشان سازمان دهند. دستگاه حزبی و کادرها بخش صنعتی منافع دیرپایی در دفاع از الگوی صنعتی موجود داشتند. سمت و سوی این الگوی صنعتی مجتمع کارخانه‌ای در مقیاس بزرگ بود. در لهستان کارخانه‌های بزرگ به اندازه کافی نفوذ داشتند که به‌توانند جلوی بسته شدن بنگاه‌های زیان‌ده را حتی تا حد فروپاشی حکومت کمونیستی و پس از آن به‌گیرند.

اکنون که نقش مکانیسم‌های رقابتی در بالا بردن مولدیت در سرمایه‌داری را ذکر کردیم، می‌بایست توجه داشته باشیم که امروزه این مکانیسم‌ها در بخش بنگاه‌های صنعتی بزرگ به‌ندرت با ورشکستگی مستقیم روبه‌رو است. شرکت‌های خریدار بنگاه‌های ورشکسته و شرکت‌های مرکب نقش مهم‌تری در سازمان‌دهی مجدد دارایی دارند، هر چند ورشکستگی در بخش تجارت خرد چشم‌گیر است. مقررات مربوط به شرکت‌های خریدار بنگاه‌های ورشکسته و مقررات مربوط به ورشکستگی در بخش بنگاه‌های صنعتی بزرگ اقتصاد سرمایه‌داری پویای آسیای جنوب شرقی نامتعارف‌اند. بدین ترتیب که در ژاپن بانک‌ها در هدایت و حفاظت از مشتری‌های خود نقش فعالی بازی می‌کنند. مرتبط ساختن سهام‌داران با شرکت‌های بزرگ گوناگون در بخش‌های مشخص، مکانیسمی دفاعی در مقابل شرکت‌های تجاری زورگو به‌وجود می‌آورد. از آن جا که این سهام‌داران مرتبط در بخش‌های مختلف حضور دارند، آن چنان در معرض ورشکستگی نیستند. بانک‌ها بر این باورند که اگر مدیریت در سطح معینی کمتر بازدهی داشته باشد، بایستی مجدداً سازمان‌دهی و کنار گذاشته شود، بدون این که فرآیند فعالیت آن از طریق ورشکسته شدن قطع شود. در حقیقت این کار معقول‌تر از برخورد سیاست اقتصاد بی‌بندوبار کلاسیک است که می‌تواند به علت شکست‌های

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

مدیر عامل معینی یک مجموعه تولیدی را از هم بپاشد به جای این که تلاش خود را صرف پرداختن به این مدیرعامل کند. برخورد ژاپنی‌ها و کره‌ای‌ها نیز با تعداد بالای شرکت‌های خریدار بنگاه‌های ورشکسته و شرکت‌های مرکب در ایالات متحده و بریتانیا تعارض دارد. در این کشورها انگیزه شرکت‌های خریدار بنگاه‌های ورشکسته و شرکت‌های مرکب عبارت است از خلع‌ید از دارایی یا میل به نفوذ بر نهادهای سرمایه‌گذار بدون برعهده گرفتن مسئولیت‌های مالی دراز مدت (۷۴). فرض بر این است که یک قدرت برنامه‌ریز مرکزی سوسیالیستی به‌تواند به‌جای به ورشکستگی کشاندن و بیکارسازی نهادهای کارآیی ایجاد کند که کمتر آسیب‌رسان و مخرب باشند. سازمان‌دادن گروه‌های منطقه‌ای و صنعتی که در مالکیت عموم باشد، می‌تواند هزینه‌های اجتماعی را تضمین و منافع بازسازی اقتصادی را به نسبت مساوی تقسیم کند. هم‌چنین بازآموزی با حفظ دست‌مزد کامل و تنظیم قوانینی که فاصله بین بالاترین و پایین‌ترین درآمد را کم کند، یاری خواهد رساند.

در خصوص "سوسیالیسم همراه با خودمدیریتی" یا "سوسیالیسم بازار" این خطر وجود دارد که ایده مالکیت اجتماعی ضعیف، مبهم، کم‌اهمیت و ناکارآمد شود و یا به سوءاستفاده خودخواهانه از پُست‌های پرمزیت و یا دست‌یابی به منابع پرسود بیانجامد. خصوصی کردن در مقیاس وسیع که به سرمایه‌داری ختم شود، ممکن است از زیان‌ها بکاهد ولی مسأله نابرابری و بی‌عدالتی را تشدید می‌کند. آن چه لازم است شکل‌هایی از دارایی اجتماعی است که تولیدکنندگان مستقیم را ملزم کند در خصوص استفاده موثر از منابعی که در اختیار آن‌ها گذاشته شده و اقعاً جواب‌گو باشند. در اقتصاد سرمایه‌داری مالکان خصوصی-سهام‌داران- گروه حساب‌رسان حرفه‌ای خود را دارند که بر مدیریت نظارت می‌کنند. هم‌چنین در مورد انتشار اطلاعات تجاری قوانینی، هر چند نه سفت‌وسخت وجود دارد. در عین حال که خودمدیریتی می‌بایستی به

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

تعاونی‌های کارگری سهمی از بازده و سود را اعطا کند، قوانین مربوط به افشاء اطلاعات (مثلا اطلاعات مربوط به هزینه‌ها و قیمت‌ها) و نهاد "ممیزی اجتماعی" دوره‌ای می‌تواند جلوی گرایشاتی که امتیازات فوق‌العاده و شخصی فراهم می‌آورد را بگیرد و تخطی از هنجارهای برابری طلبانه و مربوط به زیست‌بومی را کنترل کند.

### مدل‌های جدید سوسیالیسم بازار

به‌دنبال فعالیت الک نووه مکتب انگلیسی سوسیالیست‌های طرفدار بازار در انجمن فابیان پا گرفته است. اعضاء این مکتب شدیداً تأکید دارند بگویند فقط "سوسیال دموکرات" نیستند که سرمایه‌داری را سرو سامان دهند، بل که طرفدار خط مشی هستند که به اقتصادی منتهی می‌شود که در آن مالکیت اجتماعی غالب خواهد بود و مجموعه قوانین و نهادهایی وجود خواهد داشت که دموکراسی در بنگاه‌های صنعتی و برابری اجتماعی را توسعه می‌دهد. از دیگر سو، آن‌ها با دل و جان از بازار به عنوان نهادی که نه تنها با این هدف‌ها خوانایی دارد، بل که برای تحقق آن‌ها ضروری است، طرفداری می‌کنند. تلاش آن‌ها در کتاب "از مارکس تا بازار" (۱۹۸۹) اثر ولد چیمی میرچ بروس و کازیمیرچ لاسکی مورد خطاب و استقبال قرار گرفته است. پشتیبانی همه‌جانبه بروس و لاسکی از سوسیالیسم بازار و نقد کوبنده آنتونی دیازی یادآور موضوعات اصلی "بحث محاسبات" است (۷۵).

مدل‌های جدید "سوسیالیسم بازار" و "بازار سوسیالیزه شده" که مفاهیمی مشابه اما با یک دیگر یک‌سان نیستند، در ایده نهادهای اقتصادی ناهم‌سو با یک‌دیگر وجه اشتراک دارند. این از سویی به معنی آن است که هیچ نهاد اقتصادی به تنهایی تضمین‌کننده همه پی‌آمدهای اجتماعی مطلوب نیست و از دیگر سو، به معنی آن است که سرمایه‌های عمومی گوناگون، شرکت‌های سهامی و بانک‌های سرمایه‌گذاری



## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

وجود دارند که در محدوده مجموعه قوانین مشترکی با یکدیگر رقابت می‌کنند. بدین ترتیب برابری اجتماعی دامنه‌داری به وجود می‌آید که بخشی در اثر جلوگیری از به‌وجود آمدن مالکیت خصوصی در مقیاس وسیع و بخشی با تکمیل درآمدها و مالیات، حاصل می‌شود. هدف عمومی عبارت است از تضمین مزایای بازار در رابطه با اختصاص سرمایه برای سرمایه‌گذاری در عین حذف نابرابری‌های ناشی از توزیع در رابطه با درآمد.

با همه این احوال، آیا پیش‌نهادهایی از این دست، انتقاد اطریشی‌های کلاسیک را منتفی می‌سازد که می‌گفتند بدون مالکیت سرمایه‌داری و نابرابری، کارفرمایان انگیزه کافی برای نوآوری و مسئولیت کافی در برخورد با دارایی‌ای ندارند که در اختیار آنها گذاشته شده است؟ در عین حال که کارفرمایان در واقعیت امر با پرداخت‌های نقدی انگیزه پیدا می‌کنند، بین نوآوری کارفرمایی و پاداش مالی یک رابطه کمی و برابر وجود ندارد. همه کارفرمایان مالک نیستند. آنها در عین حال که با ارائه مهارت خود می‌توانند بسیار سود به‌برند، ولی سودبرندگان اصلی همان مالکان هستند. حتی اگر مدیر عامل پیشین‌گینه، ارنست ساندرز، متصدی شرکت خریدار موسوم به "شرکت تصفیه" در زندان نبود شرکتی که برای مالکان خود بسیار سودآور است، نمی‌توانست برنده اصلی باشد. در حقیقت، مدیر عامل استخدام شده، بانک‌دار و سهام‌دار همگی در اصل نمایندگان اقتصادی‌ای هستند که به‌طور کامل شریک سود و زیان‌هایی نیستند که خود مسئول آنند. مالکان سرمایه‌ها درمی‌یابند که می‌توانند مهارت کارفرمایی را در بازار رقابتی معقول خریداری کنند. این که سرمایه‌داری راه‌حلی در خصوص مسأله "رییس یا نماینده" دارد امر روشنی نیست که در دسترس "سوسیالیسم بازار" قرار نمی‌گیرد.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

چرا بانک‌هایی که در مالکیت عموم هستند نتوانند مدیران یا متخصصان سرمایه‌گذار را استخدام کنند، درست همان‌گونه که بانک‌ها یا موسسات بازنشستگی در نظام سرمایه‌داری امروزین چنین می‌کنند؟ کارفرمای موفق سوسیالیست، خواه بانک‌دار سرمایه‌گذار، خواه مدیر، مسلماً نمی‌تواند "ثمره کامل" نتایج تخصص خود را مطالبه کند؛ ولی امروزه متخصصان حرفه‌ای هم چنین درخواستی ندارند. آن‌ها می‌توانند از حرفه خود رضایت کامل داشته باشند و اگر مسأله انگیزه مطرح باشد، می‌توان به آسانی افزایش حقوقی بسیار بالاتر از متوسط به آن‌ها پیش‌نهاد کرد. در یک جامعه سوسیالیستی که در آن برابری وجود داشته باشد، تفاوت‌های جزیی حقوق می‌تواند از منظر پاره‌ای افراد بسیار ارزش‌مند باشد. حتی ممکن است به این امر پی ببرند که تحت نظام سرمایه‌داری، کارفرمایان بالقوه‌ای وجود داشته‌اند که پی‌آمدهای اخلاقاً زشت حاصل از مدیریت موفق، آن‌ها را از فعالیت در این راستا باز داشته است. مثلاً پی‌آمدهای ناشی از محروم کردن دیگران از معاش با تعطیل یک کارخانه و امثال آن. حتی در زمینه یک اقتصاد سوسیالیستی که در آن مشارکت کارگری و دموکراسی در بنگاه‌های صنعتی وجود دارد، می‌تواند "مزایای ناشی از موفقیت شغلی" هم‌چنان وجود داشته باشد. در حقیقت مدیر منتخب ممکن است بیش از مدیر منتسبی که صاحب دارایی است، از سلب مسئولیت قانونی خود راضی باشد. اگر انگیزه‌های قابل قبول‌تر کارکرد نداشته باشد، آیا بازگشت به پاداش‌های اقتصادی متغیر، تقسیمات طبقاتی را موجب نخواهد شد؟ انضباط واقعی در صورتی که تفاوت درآمدها جزیی باشد و این درآمدها در دارایی مولد سرمایه‌گذاری نشود، استفاده از عامل تشویق را بدون این‌که بگذارد اختلافات اجتماعی شکل و بُعد شبه‌طبقاتی پیدا کند یا به بازتولید خود منتهی گردد، مجاز می‌شمرد. (۷۶)

## پایان قرن: سوسبالیسم پس از فروپاشی

بانک‌ها و شرکت‌های سهامی را می‌توان با تأخیر در پرداخت بدهی‌های مالیاتی تشویق کرد تا بخشی از دارایی خود را در اختیار سرمایه‌گذاری‌هایی قرار دهند که بیش‌تر مخاطره‌آمیز اند، یا سرمایه‌گذاری که به لحاظ اجتماعی سودمند اند. می‌توان چنین بانک‌ها یا شرکت‌های سهامی را تشویق کرد تا هم مسئولیت بپذیرند و هم با پیوستن به شرکت‌های جمعی ابتکار عمل خود را نشان دهند که بر سرمایه صندوق بازنشستگی و مجمع توسعه و گسترش شهرداری متکی اند. آن‌چه در مالکیت اجتماعی "اجتماعی" است نباید از نماینده اقتصادی صاحب‌امتیاز- ملت- دولت نشأت گرفته باشد، بل که می‌بایست در مجموعه هیات‌های دولتی ریشه داشته باشد که به شیوه‌های متفاوت پایه‌ریزی شده‌اند، ولی حساب پس می‌دهند. ماهیت دقیق این هیات‌ها بی‌تردید خود جهت اجتماعی شدن را باز می‌تابد. بدین ترتیب در طرح اولیه برنامه مایدنر، اجتماعی کردن را بر پایه اهمیت فزاینده سرمایه صندوق بازنشستگی، پایه گذاشت. این برنامه قدرت اقتصادی متمرکزتری به این سرمایه‌ها در مناطق مشخص اعطا و آن‌ها را به مالکان بنگاه‌های اقتصادی تبدیل کرد، به جای این که به بازنشستگان منفعل تبدیل کند که سرمایه‌گذاران موسسات آنگلو ساکسون آن را ترجیح می‌دادند. ممکن است ایراد گرفته شود در صورت شکست این کنسرن‌ها، بخش‌هایی از جامعه که دخالتی در به وجود آمدن چنین وضعی نداشته‌اند حقوق بازنشستگی خود را از دست می‌دهند. اما دو پاسخ به این ایراد هست: نخست این که افراد بیش از یک منبع درآمد دارند-درآمد تضمین شده پایه و درآمد شغلی- و هزینه‌های بازنشستگی را می‌توان بین دو یا سه صندوق سرمایه به مثابه‌ی حداقل قانونی تقسیم کرد. بنابراین سود و زیان از بین نمی‌رود، بل که یک‌دیگر را خنثی می‌کنند. دوم این که به‌نظر می‌رسد اقتصادهای رشديافته سرمایه‌داری در هر حال در مسیر ایجاد بخش سرمایه‌گذاری نهاد گسترده‌تری است. ویژگی این سرمایه‌گذاری

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

چنین است که وضعیتی فراهم می‌آورد که در آن سود برندگان مفروض فقط از نوع مالکیت ضعیف‌تری برخوردار می‌شوند. این بخش یا محکوم به آن است که عمل کرد کمتری داشته باشد یا با روشن شدن قضیه که عاملان اجرایی به روسای اسمی خدمات مفید عرضه نمی‌کنند، در مظان رسوایی قرار می‌گیرد. (رسوایی اخیر آمریکا در مورد پس‌انداز و قرض یکی از جدیدترین نمونه‌هاست). سوسیالیسم بازار یا بازار سوسیالیزه شده که در این حوزه با مشکلات واقعی رو-به-روست می‌تواند سطح نظارت و حساب دهی را تا حد زیادی بالا ببرد.

اورتونو، رومر و سیلوستر در برخورد متفاوت ولی احتمالاً مکمل یک‌دیگر، مدل دیگری از "بازار سوسیالیستی" ارائه داده‌اند. در این مدل بنگاه‌های صنعتی مختلفی که جامعه مالک آن است از طریق بانک مرکزی یا مجموعه‌ای از نهادهای مالی سامان داده می‌شود. آن‌ها به این بنگاه‌های صنعتی پول قرض می‌دهند، بهره از آن‌ها می‌گیرند و درآمد را به شکل سود سهام اجتماعی برابر به هر شهروندی می‌دهند. این مدل درجه بیش‌تری از برنامه‌ریزی مرکزی را در مقایسه با مدل پیش‌نهادی "سوسیالیسم بازار" فابیان‌ها ممکن می‌سازد. این مدل نشان‌دهنده آن است که دولت‌ها در سطح منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی می‌بایستی اهرم قدرت‌مندی جهت ارتقاء برابری، کارآیی و رفاه داشته باشند، زیرا مقامات مالی مسئول تهیه پول برای همه سرمایه‌گذاری‌ها هستند و می‌توانند اقتصاد را با گذاشتن چنین سرمایه‌هایی با نرخ تفاضلی تخفیف یافته در اختیار بخش‌های مختلف صنعت، هدایت کنند (۷۷). اما در چارچوب این محدودیت‌ها بنگاه‌های صنعتی به طور مستقل تصمیم می‌گیرند که سرمایه‌گذاری کنند یا نکنند. احتمالاً مقامات مالی در تصمیم‌گیری در خصوص محروم کردن بنگاه‌های صنعتی‌ای احتیاط می‌کنند که نتوانسته‌اند بهره قرض‌های خود را بپردازند؛ اما حتی اگر آن‌ها را از دادن وام محروم کنند، کارمندان سابق سهم سود سهام و بیمه

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

اجتماعی خود را دارند که بتوانند به آن تکیه کنند. نویسندگان مذکور این سود سهام را "مازاد اجتماعی" نام می‌نهند که می‌بایستی بین همه به یک نسبت به نشان حقوق مدنی برابر و احتمالاً نشان این حقیقت تقسیم شود که رمز بارآوری کار زمینه اجتماعی کار مشترک است. این مولدیت را نمی‌بایست به افراد مجزا نسبت داد.

### بازار سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری

به نظر می‌رسد سبزه‌ها با تأکید مکرر به واحد تولیدی خرد و نیاز به عدم تمرکز از شکست کمونیسم یا بسیار اندک آموخته‌اند یا هیچ نیاموختند. با همه این احوال، گونه‌ای از کمونیسم - مثلاً مائوئیسم - نیز در این خصوص شعار خود را داشت، در حالی که سیاست سبزه‌ها جریان‌های اقلیت خود را با فلسفه آمرانه و مردم‌گریز به وجود آورده‌اند. زیست‌بوم‌گرایان رادیکال و تندرویی وجود دارند که تأکید می‌کنند بشریت از انواع طاعونی است و می‌بایستی رقم آن را به طریقی از پنج‌هزار میلیون به پانصد میلیون کاهش داد. چنین ایده‌هایی غالباً با پشتیبانی از برنامه‌های همه‌جانبه برای ساده‌سازی اساسی همه فرآیندهای اجتماعی و اقتصادی همراه است. تجربه کمونیسم قرن بیستم نمونه محتاطانه‌ای است که می‌بایستی در ارزش‌گذاری این پیش‌نهادهای، مورد ملاحظه قرار گیرد.

از دیگر سو، بسیاری از احزاب سبز چشم‌اندازی را در پیش دارند که عموماً با "بازار اجتماعی شده" خوانایی دارد. آن‌ها از ایجاد اقتصاد هم‌آهنگ محلی پشتیبانی می‌کنند که خدمات عمومی را با مجموعه‌ای از تعاونی‌ها و شرکت‌های جمعی متوسط ترکیب می‌نمایند که بانک‌ها سرمایه آن‌ها را بر حسب معیارهای سرمایه‌گذاری ترجیحی تأمین می‌کنند. آن‌ها به عنوان خواستی فوری از پیش‌نهاد درآمد پایه‌ای تضمین شده برای همه شهروندان حمایت می‌کنند. این خواستی است که پاره‌ای از احزاب "چپ

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

جدید "اروپا نیز دارند، از این جمله است اتحاد چپ فنلاند. طرفداران درآمد پایه‌ای تضمین شده مطرح می‌کنند که این درآمد جهت منعطف‌تر و کمتر بوروکراتیکی را در دست‌یابی به سیستم رفاه جهانی فراهم می‌آورد و در عین حال نیاز به تحقیق رسمی پیرامون وضعیت مالی و درآمد افراد را منتفی می‌سازد که روندی ملال‌آور و مزاحم است. از آن جا که این اقدام بلافاصله مسأله اولیه فقر بی‌خانمان‌ها و مستمندان را حل می‌کند، پاره‌ای از طرفداران آن معتقدند که این اقدام می‌تواند به شیوه‌ای فزاینده وابستگی کارگران به کارمندان را کم کند. (که در مفهومی شامل غیرپرولتاری کردن فزاینده نیز می‌شود). روشن است که برای رسیدن به چنین نتایجی درآمد پایه‌ای تضمین شده می‌بایست دست و دلبازانه تعیین شود. این پیش‌نهاد شبیه "سهم سود اجتماعی" است که در مفهوم کلاسیک بازار سوسیالیستی بود و اسکارلانگه و اخیراً اورتونو، رومر و سیلواستر مطرح کرده‌اند.

یکی از ویژگی‌های جالب پاره‌ای از این بحث‌ها آن است که جنبش‌ها و مبارزات امروزی را با هدف‌های نهایی قاطعانه مرتبط می‌سازند. همین‌طور هم در اتحادیه کارگری نظریه جدیدی شکل گرفته است مبنی بر این که مبارزات معمول بر سر دستمزد و شرایط کار را با مبارزات مربوط به ساعات کار کمتر در هفته و هدف‌های زیست‌بومی و فمینیستی پیوند می‌زند (۷۸). هم‌چنین نوع و شکلی از مالکیت اجتماعی و نظارت وجود دارد که از تجربه کمون‌های جناح چپ یا جناح "سرخ‌ها و سبزها" برآمده است. این انواع و شکل‌ها تأکید دارند که هر بنگاه صنعتی که از قرارداد عمومی سود می‌برد، می‌بایست هنجارهای معینی را در خصوص استخدام و محیط زیست رعایت کند. این کمون‌ها شکل‌های "سوسیالیسم کارفرمایی" را تجربه کرده‌اند. در این شکل از سوسیالیسم، تعاونی‌های کارگری مبلغی را برای رقابت جهت اجاره امکانات به مدت معینی سرمایه‌گذاری می‌کنند و در پایان این مدت موظف‌اند در برابر

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

فعالیت‌های خود پاسخ‌گو باشند (۷۹). چنین مفاهیمی کمک می‌کنند تا بین مبارزات امروزی و هدف آتی پیوند برقرار شود که یک بازار سوسیالیزه شده می‌خواهد به آن دست یابد.

از آن جا که هدف این مقاله دفاع از ضرورت وجود یک بازار سوسیالیزه شده است، موظفم توضیح دهم که چنین بازاری می‌بایستی سوءظن کاملاً موجه نسبت به فرایندهای بازار را بپذیرد و نهادی کند. این سوءظن موجه بر تاریخ سرمایه‌داری نشان خود را گذارده است و بارها، هر چند با موفقیت ناچیز، تلاش کرده است تا جلوی فرآیندهای بی‌رحمانه انباشت سرمایه‌داری را بگیرد که بر آن حاکم بوده است؛ بدین ترتیب آندرگورز در اثر خود "نقد منطق اقتصادی" مطرح می‌کند که کیش بازار "آزاد" اطریش، یک پارچگی و انسجام زندگی انسان در این دنیا که اقتصاد بر آن پایه گذاشته شده را تهدید می‌کند. این اقتصاد مصرف‌زدگی لجام گسیخته را دامن می‌زند و دموکراسی بنگاه‌های صنعتی را خفه می‌کند. او به شیوه‌ای اشاره می‌کند که در آن مبارزات اجتماعی پی در پی از بی‌اعتمادی نسبت به بازار پدید می‌آیند، مثلاً مبارزه علیه برده‌داری و تجارت آن، مبارزه برای هشت ساعت کار روزانه، مبارزه برای حقوق اتحادیه‌ای، مبارزه علیه تخریب محیط‌زیست یا شکاف عمق یابنده بین شمال و جنوب. (۸۰)

سنت سوسیالیستی مهمی که در بریتانیا با ویلیام موریس شروع و تا ریموند ویلیامز دامنه پیدا کرده است، سنتی است که با منطق فاسدکننده و مخرب تجارتنی کردن و مصرف‌زدگی فراگیر مخالف است. با همه این احوال، بازار خود به دلیل واکنش‌هایی که نسبت به آن می‌شود، دامنه بالقوه همبستگی انسانی را گسترش می‌دهد. بنابراین بازار باید نه فقط "از بالا" با اقدام دولت، بل که هم‌چنین "از پایین" با فشارهای تعاونی‌ها و جماعات کارگری سوسیالیزه شود. بدین ترتیب در بازار، سرمایه‌داری اطلاعات مربوط به تولید و خدمات را از طریق کسانی که آن‌ها را فراهم می‌کنند و یا وسایل ارتباطی

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

که به چنین تبلیغات جانبدارانه اعتماد دارند در اختیار می‌گذارند. در یک بازار سوسیالیزه شده تبلیغات مضر را می‌توان به حداقل رساند و منابع را در اختیار هیأت‌ها یا وسایل ارتباطی‌ای قرار داد که مصرف کنندگان را نمایندگی می‌کنند.

### موفقیت‌های اقتصادی سرمایه‌داری ناخالص

اما به نقد طرفداران هایک ممکن است این ایراد وارد باشد که همه این تلاش‌ها به منظور تجدیدنظر یا بهبود بازار، خواه آرام آرام خواه در مقیاس وسیع، سرانجام اثرات فاجعه باری به‌بار آورد. این کوشش‌ها با کاهش یافتن بازدهی، در نهایت به بدتر شدن وضعیت همه ما حتمیت می‌بخشد. با این حال در دنیای سرمایه‌داری امروز به هیچ وجه روشن نیست که کُرنش در برابر بازار، حتی در مفهوم سرمایه‌داری، مسیر شکوهمند پیروزی باشد. به همین دلیل است که سرمایه‌داری جنوب شرقی آسیا با نسخه‌های بازار آزاد وسیعا فاصله می‌گیرد. در حقیقت اگر کره جنوبی و تایوان را با حکومت‌های کمونیستی مقایسه کنیم با ناسازهای رو-به-رو می‌شویم. پیروزی این حکومت‌ها را غالباً عوامل زیر توضیح می‌دهد:

۱- اصلاحات ارضی، الغای زمین‌داری قدیم و تضمین درآمد کشاورزان از طریق کمک دولتی.

۲- برنامه‌ریزی دولتی و مالکیت دولت بر بخش‌های اصلی صنعت.

۳- دست‌کاری و دخالت دولت در اقتصاد از جمله "قیمت‌گذاری اشتباه".

۴- ایدئولوژی سنتی و متداول که بر سخت‌کوشی و تعویق ارضاء خواست‌ها تأکید دارد.

۵- رژیم خشن که مخالفت توده‌ها را سرکوب می‌کند.

این عوامل در عین حال که نتایج اقتصادی بسیار متفاوت دارند، تناسب آن‌ها نیز بارز است. اگر نشان دهیم حکومت‌های آسیای جنوب شرقی تا چه حد از افراط و تفریط



## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

در فقر و غنا که در دیگر نقاط جهان وجود دارد، اجتناب کرده‌اند، ناسازه مذکور در بالا برجسته‌تر می‌شود. در عین حال که برابری طلبی اقتصادی به ندرت به مثابه‌ی عاملی در پیروزی آسیای جنوب شرقی نقل شده است، ولی غالباً آن را از جمله عوامل شکست کمونیسم نقل می‌کنند. با همه این احوال روزنامه اکونومیست اخیراً نوشت: "تایوان و کره بی‌شبهت به اغلب کشورهای در حال توسعه، به سرعت رشد کردند و هم زمان نابرابری‌های درآمدها را کاهش دادند. در سال ۱۹۷۰ زمانی که تولید خالص ملی در کره جنوبی هنوز حدود ۱۳۰۰ دلار به پول امروز بود، توزیع درآمد عادلانه‌تری از ژاپن و ایالات متحده داشت. در سال ۱۹۵۲ درآمد بیست درصد پردرآمدترین خانوار تایوانی پانزده برابر درآمد بیست درصد کم‌درآمدترین خانوارها بود. در سال ۱۹۸۰ این نسبت چهار بر دو بود. مشابه این نسبت در امریکا در همان سال هفت بر پنج، در سواد یک سال بعد پنج بر شش و در ژاپن یک سال قبل از آن چهار بر چهار بود. در دو سال گذشته تایوان غالباً جامعه‌ای بوده است دارای بیش‌ترین برابری و از جمله پنج، شش کشوری که از همه کشورهای دیگر سریع‌تر رشد کرده‌است" (۸۱). چرا این "استالینیسیم بورژوازی" بدیل تا بدین حد کارآیی دارد؟ روشن است که این حکومت‌ها کمک‌های مداوم و وسیعی از ایالات متحده دریافت کرده‌اند، و مسأله حتی مهم‌تر این است که آن‌ها توانسته‌اند به گونه آزاد و معقولی با کشورهای پیشرفته‌تر سرمایه‌داری داد-و-ستد داشته باشند. (عمل کرد شوروی در دهه سی و چهل در واقع به الگوهای آسیای جنوب شرقی نزدیک‌تر بود.) نتیجه این که استراتژی "تسلط بر بازار" که کشورهای آسیای جنوب شرقی دنبال می‌کردند به سمت صادرات جهت‌گیری کرد، در حالی که حکومت‌های کمونیستی که اولویت را به توسعه محلی می‌دادند، به تجارت به مثابه هزینه‌ای اختیاری برخورد می‌کردند. حکومت‌های جنوب شرقی آسیا از سویی در یک سطح، سمت و سوی بازار را داشتند، (سمت و سوی بازار صادرات) و در سطحی

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

دیگر کاملاً آماده بودند از مجزا بودن بازارها، به خصوص جدایی بین بازار داخلی و خارجی، به منظور تأمین مالی و تداوم رشد اقتصادی خود استفاده کنند. استراتژی صنعتی آن‌ها بر سرمایه‌گذاری در صنایع کالاهای مصرفی پایه‌گذاری شده بود (۸۲). در مقایسه با آن‌ها استراتژی صنعتی شوروی بر کالاهای تولیدی تکیه داشت. از آن‌جا که ژاپن سردمدار الگوی اقتصادی کشورهای جنوب شرقی آسیا بود و در عین حال هنجارهای دموکراتیک بورژوازی را رعایت می‌کرد، به نظر نمی‌رسد دیکتاتوری نظامی جزء حیاتی ترکیبی باشد که پیروزی اقتصادی از آن حاصل شود. احتمالاً مناسب خواهد داشت اگر شرایط تاریخی‌ای را بررسی کنیم که موجب شد مقاومت نخبگان سنتی درهم شکسته شود، ولی در عین حال کمک کرد تا منابع سنتی مربوط به انسجام اجتماعی، انضباط و انگیزه مورد استفاده قرار گیرد. در هر حال، هر چه هم پیش آید، مکانیسم بازار در این قضیه تنها نقشی فرعی دارد. (۸۳)

موفقیت‌های نسبی آلمان و سوئد را نیز به سختی می‌توان در پرتو دل‌باختگی به خط مشی اقتصاد و تجارت بی‌بندوبار توضیح داد. مسلم است که سوسیالیست‌ها از برابری نوع تايوان به همان اندازه ناراضی‌اند که نوع مشارکت کارگری در الگوی کره یا ژاپن و یا شرکت در تصمیم‌گیری از نوع آلمان و یا رفاه به شیوه سوئد. با این حال، این جوامع از جمله ثروتمندترین و موفق‌ترین جوامع در جهان‌اند و شاید بخشی از دلایل آن این باشد که آن‌ها در زمینه محدود و البته نه کم‌اهمیتی با منطق محض سرمایه‌داری و یا شکل سازمان‌دهی سرمایه‌داری خوانایی ندارند. علاوه بر ویژگی‌هایی که قبلاً ذکر شد، هر یک از این جوامع سرمایه‌عمومی عظیمی را برای شکل‌گیری "سرمایه اجتماعی" در شکل آموزش و پرورش و تعلیم اختصاص می‌دهند. این سرمایه‌گذاری در عین حال که ثمره اجتماعی موثری داشته است، تابع معیارهای تنگ‌نظرانه تجاری نیز قرار نگرفته است.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

این تجربه‌ها نشان می‌دهد که سرمایه‌داری "ناخالص"، در قالب مفاهیم سرمایه‌داری، از بنگاه‌های صنعتی خصوصی سفت و سخت عمل کرد بهتری دارند. حتی اگر کانون اصلی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری را نیز در نظر بگیریم، مسائل بفرنج و تناقضات جوهر اصلی آن‌ها را تشکیل می‌دهند. مثلاً به نظر می‌رسد تهدید شرکت‌های خریدار بنگاه‌های صنعتی ورشکسته و به اصطلاح "بازار متصدی مدیریت" ابزاری در اختیار سهام‌داران می‌گذارد که می‌تواند مدیران را نسبت به منافع خود حساس کند. جیسی مطرح می‌کند که مدیر صاحب اختیار سرمایه که امنیت کامل بر دارایی خود دارد بالقوه از شرکت‌هایی که به گونه حرفه‌ای اداره می‌شوند، کارآیی کمتری دارد، زیرا آزادی بیشتری دارد تا بازدهی تولید را "به حداکثر" نرساند و می‌تواند در تخیلات خود غوطه‌ور شود و این را تاریخ بسیاری از شرکت‌هایی که یک فامیل صاحب آن بوده است و تاریخ بارون‌های راهزن طماع نشان می‌دهد" (۸۴). در عین حال که این تعریف و تمجید از بازار دارای مدیریت، ممکن است منطقی به نظر آید، نشان دهنده عمل کرد واقعی شرکت‌های تجاری ایالات متحده و یا بریتانیا نیست. در این کشورها بازار که در کنترل مشترک است، به قوی‌ترین وجه عمل می‌کند. در اقتصاد این کشورها همه آثار و نشانه‌ها دال بر این که مدیران می‌توانند حقوق خود را افزایش دهند و به سطحی برسند که از عمل کرد شرکت بالاتر باشد، موجود است. بدین ترتیب بین سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹ سود شرکت‌های آمریکایی وسیعاً کاهش یافت، تولید و دست‌مزد به نصف رسید، اما پاداش مدیرعاملان صدو شصت درصد اضافه شد (۸۵). در این دو کشور موسسات مسئول بخش بزرگی از شکل‌گیری سرمایه‌داری اند. این موسسات - عمدتاً موسسات بیمه و بازنشستگی - با در نظر داشتن فعالیت مالی کوتاه مدت به خرید و فروش سهام می‌پردازند و پدیده‌ای را به وجود می‌آورند که روزنامه اکونومیست "سرمایه‌داری سفته‌بازی" نام نهاد. اشخاص حرفه‌ای که این موسسات را اداره می‌کنند نسبت به

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

مدیران باگذشت اند، در عین حال مجریان مسئولی که پول نقد را تهیه می‌بینند از موقعیت مالک درجه سوم برخوردارند. در مقایسه، در ژاپن و آلمان وام بانک تا همین اواخر منبع مالی اصلی شرکت‌های صنعتی بزرگ بود. از آن جا که این بانک‌ها نمی‌توانستند وام‌هایی که داده بودند را به سادگی "به‌فروشند" مجبور بودند به سرنوشت کنسرن‌هایی که مالیه آن‌ها را تأمین می‌کردند، علاقه بیش‌تر نشان دهند و دیدی دراز مدت‌تر داشته باشند. (۸۶)

نکته‌ای که در این جا بدان اشاره می‌شود از نوع نظرات هاید است، زیرا تمرکز بیش‌تر بر مسئولیت نمایندگان اقتصادی تصمیم‌گیرنده است تا بر ایده کمتر متداول انگیزه فردی. از سوی دیگر، تا آن جا که حد ضروری انضباط اقتصادی نه با مالکیت بل که با اعتبار به‌وجود می‌آید، این نکته ضد نظر هاید است. به نظر می‌رسد این نکته از پیش‌نهاد سوسیالیستی بازار مبنی بر استفاده از اعتبار به مثابه‌ی مکانیسم تنظیم‌کننده‌ای برای تشویق استفاده موثر از منابع، حمایت می‌کند. آیا این به معنی آن است که بانک‌های سوسیالیستی می‌توانند قدرت آن را داشته باشند که اعتبار را انکار کنند یا مدیران منتخب را کنار بگذارند؟ اگر یک بانک سوسیالیستی رقیب یا شرکت سهامی مایل بود مسئولیت بنگاه صنعتی‌ایی را به عهده بگیرد که ضامن مالی اولیه آن پی برده است بسیار مخاطره‌آمیز است و یا بد اداره شده، چه کسی بانک یا شرکت‌های سهامی را نظم می‌بخشد؟ چه کسی از خود نگرهبانان مراقبت می‌کند؟ اعتبار را در سطحی بین‌المللی چگونه باید توزیع کرد و تابع چه مقررات انضباطی بین‌المللی است؟ در عین حال در این زمینه مسائلی وجود دارد ولی در اصل آن‌ها مسائلی نیستند که توسط سوسیالیست‌ها حل شدنی نباشند و همان‌طور که قروض جهان سوم و مسأله "رییس یا نماینده" نشان می‌دهد، این مسائل همگی نیز توسط سرمایه‌داری حتی با استانداردهای آن، حل نشده‌اند.

### چالش با فقر و حمایت جهانی

در یک نظام جهانی بازار معلوم خواهد شد که پاره‌ای از مشی‌های اقتصادی از دیگر مشی‌ها موفق‌تر اند. اگر چنین نبرد نابرابری به شیوه پیش از اندازه خشنی کنترل می‌شد- ارزش افزوده کارآترین‌ها را می‌ربود- وضع همه وخیم‌تر می‌شد. این نیروی نابرابر اگر قرار بود نمایندگان مالی بین‌المللی قدرت خرید کشورهای فقیر را بالا ببرند یا حتی در کشورهای فقیرتر قدرت خرید "ایجاد کنند" و سیستم حمایت از تولیدات داخلی ملل غنی را مجازات کنند، می‌بایستی در رابطه با درآمدها منطق برابرکننده و نه کاهش‌دهنده داشته باشند. امروزه سیستم حمایت از تولیدات داخلی کشورهای پیشرفته مانع اصلی توسعه جهان سوم و "جهان دوم" پیشین است. از آن‌جا که جهان سوم تا خرخره زیر قرض است، خشکاندن منابع اعتبار آن‌ها، مسأله را وخیم‌تر خواهد کرد و کشورهای فقیر را به خزانه تنگ نظری و خست کشورهای غنی وابسته نگه خواهد داشت. سوسیالیست‌ها نمی‌توانند طنز هایک که می‌گفت طرح‌های آن‌ها تنها شامل معدودی نور چشمی می‌شود را نادیده بگیرند.

"سوسیالیست‌هایی که روی تقسیم مساوی منابع مالی موجود در بین ملل جهان به‌طور جدی فکر می‌کنند، کدام اند؟ همه آن‌ها به سرمایه به مثابه کالایی که به ملت تعلق دارد و نه به بشریت می‌نگرند. هر چند در میان خود ملت معدودند کسانی که جرات کنند از این امر حمایت کنند که مناطق غنی‌تر بایستی از بخشی از ثروت خود محروم شوند... تا به مناطق فقیرتر کمک شود" (۸۷). نابرابری گسترش‌یابنده را نمی‌توان با یک ضرب از میان برد. چنین کاری به لحاظ سیاسی غیرممکن است و می‌تواند حتی وضع همه را وخیم‌تر کند. ولی آن‌گونه که هایک ممکن است اشاره داشته باشد، به معنی آن نیست که کشورهای فقیر را می‌بایست به دست دل‌سوزی

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

بی‌رمق "بازار آزاد" سپرد. (با این وجود توجه داشته باشیم که در این مورد لیبرالیسم هایک تا آن جا که اقتصاد نوع اطریشی از سیستم حمایت از تولیدات داخلی جهان اول دفاع نکند، آسیب رساننده اصلی نیست).

هدف همه‌جانبه هم‌واره می‌بایست این باشد که شرایط مطلق مستمندان را با انتقال به مدل جدیدی از تولید و مصرف که بسط و توسعه آن را بتوان تضمین کرد، بهبود بخشید. می‌توان درآمدهای تعرفه‌های گمرکی و مالیات‌ها که از راه گسترش منابع نایاب به دست می‌آید را صرف توسعه مناطق فقیرتر کرد و در عین حال از تکنولوژی مناسبی استفاده کرد که مالیات به آن‌ها تعلق نگیرد. چنین سرمایه‌هایی را می‌توان از کسانی گرفت که از بستر دریاها استفاده می‌کنند. استفاده از بستر دریا می‌بایستی همراه با حفاظت اکید محیط زیست صورت گیرد. سوسیالیست‌های طرفدار بازار به درستی مطرح می‌کنند که دموکراسی سیاسی که در آن همه افراد رأی برابر دارند از دموکراسی بازار که به قدرت خرید امتیاز می‌دهد، برابری‌خواه‌تر است. بنابراین هم در سطح ملی و هم بین‌المللی می‌بایستی از نهادهای دموکراتیک به منظور نظارت بر عمل کرد بازار استفاده کرد. (۸۸)

گستره وسیع فقر جهانی و تهدید جهانی محیط زیست، زمینه بسیار قوی برای طرح بنگاه‌های صنعتی عمومی و برنامه‌ریزی در مقیاس جهانی در اختیار قرار می‌دهد. اما این حقیقت که این مسائل در سطح جهانی موکدا مطرح می‌شوند، می‌بایستی هشدار می‌باشد که پاسخ را نمی‌توان در اقتصاد سربازخانه‌ای در سطح جهان جستجو کرد. همان‌طور که قبلا اشاره کردم پاره‌ای از برنامه‌ریزی در واقع جلوی محاسبه خرد را می‌گیرند که می‌تواند به استفاده مجدد از مواد مصرف شده کمک کند. مسلما نوآوری یک مقام برنامه‌ریز می‌تواند مشوق بزرگی در حوزه‌های اساسی باشد، مثلا در خصوص تکوین بدیل‌هایی به جای سوخت فسیلی به عنوان منبع انرژی. اما

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

قانون‌مندی‌های بازار می‌تواند اسباب و وسایل ارتقاء مسئولیت در زمینه محیط زیست را ارتقا دهد. صرفاً با تکیه بر دستور اداری نمی‌توان به چنین پیش‌رفتی دست یافت. بدین ترتیب مالیات سنگین بر سوخت فسیلی هم می‌تواند جلوی مصرف آن را بگیرد و هم به تحقیق در زمینه منبع انرژی قابل بازسازی و کم‌ضرتر کمک کند. این به معنی آن نیست که تحقیق و سرمایه‌گذاری در این زمینه نمی‌تواند به نوعی دیگر و مستقیم‌تر توسعه یابد. هم‌چنین می‌بایست به نظر دیانه السون کاملاً حساس بود. او بر این باور است که بازارهای مختلف می‌بایستی در سطح وسیع وجود داشته باشند تا محیط‌های اجتماعی گوناگون و شکل‌های مختلف مقررات را نشان دهند. بازار سرمایه‌داری الگوهایی را به وجود می‌آورد که مصرف‌زدگی سیری‌ناپذیر را تشویق می‌کند و با محدودیت‌های استفاده از منابع کمیاب خوانایی ندارد. ضروری است اطمینان داده شود که بازارهای سوسیالیزه شده نتایج یک‌سانی در پی ندارند و دلائلی وجود دارد که می‌توان فرض کرد چنین نیست زیرا انگیزه‌های رقابت به شیوه‌های گوناگون هدایت و کنترل می‌شوند.

نقد برنامه‌ریزی سوسیالیستی با پروژه‌های اقتصاد غیرسرمایه‌داری نیز ربط پیدا می‌کند. آنان که از به کار بردن اصطلاح "سوسیالیست" شانه خالی می‌کنند ولی در عین حال مایلند شتاب سیری‌ناپذیر انباشت سرمایه را مانع شوند، به ناچار با بسیاری از موانع و ایراداتی که در بالا ذکر شد مواجه‌اند. بحران محیط زیست مطمئناً علاقه تازه‌ای نسبت به بحث‌ات نویرات پیرامون مسولیت نسل‌ها نسبت به یک دیگر، حساسیت اقتصادی نسبت به محدودیت‌های ذخائر طبیعی و نیز حساسیت نسبت به برنامه‌ریزی پلورالیستی به وجود خواهد آورد. هم‌اکنون تقاضا برای یک یا چندین نماینده برنامه‌ریز بین‌المللی بسیار ملموس است. این برنامه‌ریزان هم استفاده از منابع نایاب و هم تأثیرات احتمالی تصمیمات مربوط به تولید و گرایشات مصرفی را در

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

نظام‌های مبتنی بر حفظ محیط زیست در سطح جهانی دنبال می‌کنند. می‌توان به چنین نمایندگی‌هایی اختیار جمع‌آوری اطلاعات و حتی حق اضطراری وتو داد. اگر چه آن‌ها می‌بایستی منابعی در اختیار داشته باشند تا کارزار فرهنگی خود را هدایت کنند، اما درست نیست که مختار باشند الگوهای تولید را واقعا "تا تهیه آخرین دکمه" تجویز کنند. سوسیالیست‌های طرفدار "بحث محاسبه" در دهه سی مطرح می‌کردند که برنامه‌ریزان باید قدرت داشته باشند از "بازار فرضی" برای هدایت فعالیت‌های خود استفاده کنند. مناسب‌تر است اگر دولت‌ها و رای‌دهندگان "برنامه‌های فرضی" در اختیار داشته باشند تا بتوانند در تنظیم و تغییر مقررات و بازارهای سوسیالیزه شده از آن استفاده کنند.

امروزه تجارت بین‌المللی آن قدر گسترده و با اهمیت است که نهادهای مربوط به "بازار سوسیالیزه شده" در یک کشور یا در مجموعه‌ای از کشورها می‌توانند در بسط اصول خود به کشورهای دیگر یاری رسانند. به همین دلیل بود که "سازمان جهانی زنان کارگر" به گروه سوسیالیستی پارلمان اروپا پیش‌نهاد "مقررات اجتماعی" را در خصوص تجارت منسوجات ارائه کرد، بدین ترتیب که هر پوشاکی هر کجای جهان که تولید شود، نباید بدون برخورداری از استانداردهای کیفی معینی در رابطه با شرایط تولید آن، به بازار عرضه شود. این سازمان چنین توضیح داد: "استانداردهای مطلق برای شرایط تولید می‌بایستی سلامتی و امنیت، حق کارگران به دریافت دست‌مزد برای ساعات کار اضافی، حقوق بیکاری، حقوق دوران زایمان و بیماری، حق تشکل، و تسهیلات برای کارگران جهت سازمان‌یابی را شامل شود". اما در این پیش‌نهاد به منظور جلوگیری از سیستم مخفی حمایت از تولیدات داخلی اضافه شده است: "سطوح مختلف توسعه اقتصادی بدین معنی است که وضع استانداردهای مطلق برای ساعات کار و دست‌مزد عملی نیست. ضروری است استانداردهای نسبی برای ساعات



## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

کار و دستمزد در رابطه با هنجارهای هر کشور تعیین شود. این استانداردها را می‌بایستی در سطح بنگاه صنعتی وضع کرد. صرفاً بررسی این که یک کشور در اساسنامه خود چه مقرراتی دارد، بی‌حاصل است... مقررات سفت و سخت‌تری برای نام‌گذاری تولیدات می‌توان پیش‌نهاد کرد، به طوری که تولیدات مصرف‌کنندگان نه فقط برچسب تولید بل که هم چنین نام شرکت مادر و کشور مبدا را داشته باشد و معلوم باشد که شرایط تولید با استانداردهای وضع شده انطباق دارد یا آن‌ها را زیر پا گذاشته است." (۸۹)

امروزه کل بخش کشاورزی و فرآورده‌های اولیه به منظور رو-یا-رویی با خطرات مشابهی که از شکست بازار ناشی می‌شود، شامل مقررات ملی و بین‌المللی گسترده‌ای است. گه‌گاه چنین مقرراتی زمینه مناسبی برای منافع ویژه ممتازه بوده است. اما پاسخ به این مسأله در لغو گسترده محدودیت‌ها نیست، بل که می‌بایستی کوشش کرد زمینه امتیاز را شناخت و ریشه کن کرد. غالباً چنین است که تولید کشاورزی و فرآورده‌های اولیه به کل معاش و انسجام یک جامعه مشخص مربوط می‌شود. از این رو است که در چنین مواردی زمینه بسیار مناسبی وجود دارد تا هزینه‌های اجتماعی پیش از اجازه فعالیت به عوامل بازار دقیقاً بررسی شود.

یک هیأت برنامه‌ریز سوسیالیست بین‌المللی به اندازه کافی وظیفه برای انجام دادن در پیش دارد از جمله این که تضمین کند که مقررات و مداخله‌های آن برای برابری اجتماعی، مسئولیت نسبت به محیط زیست و وظائف مدنی را بدون برعهده گرفتن مسئولیت کل تولید جهانی ارتقا دهد. اگر پاره‌ای از بیانات مارکس حالا دیگر بیش از حد ساده می‌نمایند، ولی این هم موکداً گزین‌گویی‌هایی که قبلاً آوردیم و تصور او نسبت به اصلی که می‌بایستی بر جامعه آینده حاکم باشد را دربر نمی‌گیرد. این اصل چنین است: "پیش شرط رشد آزاد هر فرد، شرط رشد آزاد همگان است". سؤال مورد

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

خطاب من در واقع عبارت بوده است از کشف مکانیسم‌های اقتصادی‌ای که اصل مذکور را هم به گونه پراکنده و هم متمرکز در کل الگوی اقتصاد جهانی تجسم بخشد. تضادهای حاد بین فقر و غنی در جهان مدرن- و شبح فاجعه محیط زیست- برنامه‌ریزی جهانی و منطقه‌ای می‌طلبد و نیاز به شبکه همکاری‌های اقتصادی دارد که ابتکار مسئولانه و نوآوری خیل عظیم شهروندان را تشویق کند.

### دینامیسم فروپاشی کمونیستی

درست زمانی که مردم کشورهای کمونیستی پیشین بهای اجتماعی وحشتناک شوک‌درمانی ناشی از اقتصاد آزاد و بی بندوبار، خصوصی کردن و لیبرالیسم جزمی لجام گسیخته را می‌پردازند، طرف‌داری من از "اقتصاد سوسیالیزه شده" ممکن است داوری نادرستی به نظر آید. توسعه بازار سوسیالیزه شده به شکل‌های کارآ و گوناگون مالکیت اجتماعی و نه خصوصی کردن و هم چنین به مجموعه‌ای از هیأت‌های دولتی مقتدر کاردان و دموکراتیک محلی، ملی و منطقه‌ای نیاز دارد. جامعه مدنی و بازار منسجم، همان طور که ملل اروپای شرقی و اتحاد شوروی پی می‌برند، به چارچوب نیرومند حمایت دولت احتیاج دارد. حوزه‌های حیاتی ارتباطات، فرهنگ و آموزش و پرورش به‌طور ثابت کمک‌های دولتی را ضروری می‌سازد. تحمیل معیارهای تجاری تنگ‌نظرانه تمامیت جامعه مدنی را تهدید می‌کند و ابتکار را به دست منافع تجاری بی‌رحم امپراطوری‌های وسایل ارتباط جمعی چون روبرت مردوخ و روبرت ماکسون (۹۰) می‌سپارد.

بدین ترتیب مخالفت با اقتصاد آزاد بی بندوبار و خصوصی کردن نباید پشتیبانی از ساختارهای دولتی مشخص معنی دهد که هم آبرویافته‌اند و هم سازشکار. امروزه در شوروی عصیان اجتماعی گسترده‌ای علیه دولت وجود دارد. این عصیان می‌تواند یا به

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

سرمایه‌داری "خودگردان" و یا سوسیالیسم "خودگردان" بیانجامد. این حقیقتی است بارز که "چپ جدید" شوروی مخالف خصوصی کردن است ولی با بازار مخالفت کامل نشان نمی‌دهد(۹۱) و همین طور هم هستند کارگران چپ شوروی که به لحاظ سیاسی فعال تر اند. تعدادی از این کارگران که در سپتامبر سال ۱۹۹۰ در توگلیاتی در جلسه کمیته‌های کارخانه گرد آمده بودند، در عین حال که بدیل اقتصادی معینی پیش‌نهاد نکردند، خواستار پایان دادن به کنترل وزارت‌خانه‌ها شدند. روشن است که تجدید حیات اقتصادی را می‌توان به همت دولت و سیستم مالکیتی تسهیل کرد که قانونی بودن آن وسیعاً پذیرفته شده است. تا آن جا که به دولت مربوط می‌شود، این امر می‌بایستی به معنی پذیرش کامل دموکراسی باشد و تا آن جا که به سیستم مالکیت مربوط می‌شود، مالکیت خصوصی به مقیاس وسیع رد می‌شود زیرا از پشتیبانی وسیع مردم شوروی برخوردار نیست.

سوءظن سوسیالیست‌ها نسبت به نیروهای ایدئولوژیک دست پُخت بازار سرمایه‌داری بی دلیل هم نیست. در بالا راه‌هایی پیش‌نهاد کرده‌ام که بازار سوسیالیزه شده می‌تواند به وسیله آن مردم را از تشویق به مصرف مضر و غیرمسئولانه منصرف کند. اما هم چنین باید پذیرفت که الگوی ثروت ملی شده در حکومت‌های کمونیستی ایدئولوژی‌های نامطلوبی چون ناسیونالیسم بی‌گذشت را به‌وجود آورد که کسی بدان علاقه نداشت و به نگرش‌هایی شکل بخشید که نسبت به پدرسالاری سنتی بی‌نهایت گذشت نشان می‌داد، این امر تاحدی بدان علت بود که اقتصاد ملی شده سربازخانه‌ای میل به خودکفایی ملی داشت و تماس‌های مختلف بین گروه‌های ملی متفاوت را کاهش داد. این وضعیت هم‌چنین به این دلیل بود که این اقتصاد شهروندان را تشویق کرد تا توزیع اقتصادی را در مفهومی بسیار ملموس و بدون سود و زیان ببینند. در عمل بسیاری از کالاها از طریق شبکه پارتی‌بازی و تعهداتی به‌دست می‌آمد که

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

پیوندهای خویشاوندی و قومی در آن به خوبی منعکس بود. در جایی که بی‌طرفی بازار سرمایه‌داری بر بسیاری از قضایا پرده می‌کشد- از جمله بر هزینه‌های اجتماعی و استثمار- جنبه‌های غیر بازاری اقتصاد سربازخانه‌ای کمونیستی طرف‌داری متعصبانه و زیان‌باری را رشد می‌دهد، به طوری که رفع پیش‌پاافتاده‌ترین نیازهای شخصی و وظائف ملال‌آور و مذاکره در جهت توطئه‌چینی غیررسمی علیه دیگر شهروندان را به دنبال دارد. مقامات دولتی که فاقد دیگر منابع قانونیت‌اند و به شکست‌های اقتصادی خود آگاه، به نوبه خود اغلب از ناسیونالیسم و کمون‌گرایی به نفع خود استفاده می‌کنند.

در توضیحی که از بحران کمونیسم به دست دادم تأکیدها بیش‌تر بر شکست‌ها در سطح اقتصادی بود. این کار را بدین علت نکردم که شکست‌های فاحش در دیگر عرصه‌ها را کم اهمیت می‌دانم. انکار دموکراسی، حقوق فردی و حق مرآوده آزاد، همان‌طور که مارتف، کائوتسکی و تروتسکی همگی بر آن تأکید داشتند، خود به طریق پیچیده‌ای با اقتصاد تلاقی پیدا می‌کند. می‌توان افزود که سر به راهی و بی‌اطلاعی به فروپاشی آن‌ها کمک کرده است که گریبان‌گیر بخش وسیعی از فرهنگ رسمی حکومت‌های کمونیستی بود. سکون فرهنگی حکومت‌های کمونیستی فقط ثمره‌ی جانبی انکار دموکراسی از طرف آن‌ها نیست، هر چند در این باره هم ارتباط وجود دارد. کمونیسم در عین حال که توانست، مانند مسیحیت و اسلام در دوران شکوفایی خود، شور و شوق پیامبرگونه برانگیزد، الهام بخش دست‌آوردهای فرهنگی چشم‌گیری نیز بود. بهترین آثاری که در دوره استالین جایزه گرفتند-آیزن‌اشتاین، پودوفکین، اهرن برگ، شولوخف- یا آثار هم مسلکان آن‌ها در کشورهای دیگر اشخاصی چون برشت، نرودا، حکمت، مک دیارمید، آراگون، پیکاسو، چاپلین و امثال آن، آثاری دقیقاً استالینی نبودند ولی بی‌تردید زیاد علیه استالین هم نبودند. این یک مغلطه است که گفته شود خط مشی سیاسی بد همیشه هنر بد تولید می‌کند. البته تأثیر استالینیسم

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

بر فضای ایجاد شده عموماً غم‌انگیز و ظالمانه بود. با این وجود سیستم متروی مسکو نه تنها تمیز و کارآست، بل که خود نمونه موثر و بارزی است از استفاده از فضای عمومی که حتی بی‌شرم‌ترین عناصر هنر مبتذل و پرزرق و برق از آن تمجید کردند. مترو بی‌شبهت به پروژه‌های حیثیتی دیگر مورد استفاده بلافاصله توده جمعیت قرار گرفت و این وضعیتی بود که می‌بایست تحقق آن را آسان‌تر کرده باشد. بهترین آثار دوره بلافاصله بعد از استالین به یقین ضد استالینی بودند، هر چند همان‌طور که لوکاچ در مورد سولژنیستین اشاره کرده است چنین آثاری را می‌شد نوعی رئالیسم انتقادی تفسیر کرد. در دهه هفتاد و هشتاد، رخوت فرهنگی حکومت‌های کمونیستی را در مقابل سرزندگی فرهنگی جهان غیر کمونیست آسیب‌پذیر ساخت. مقامات کمونیستی نتوانستند جمعیت خود را از ثمرات فرهنگی غرب منزوی کنند و در مواردی نیز فعالانه آن را ارتقاء دادند. در آلمان شرقی مقامات جمهوری فدرال آلمان دموکراتیک در واقع تلویزیون غرب را برای بخشی از کشور تقویت و پخش کردند. مثلاً برای درسدن که در گرفتن علائم از جمهوری آلمان مشکل داشت. البته سرزندگی فرهنگ عمومی غرب یا جنوب سرمایه‌داری نیست و پیوسته از انگیزه‌های گوناگونی نشأت می‌گیرد که پاره‌ای آرمانی و پاره‌ای انگیزه مقاومت را در خود دارند. اما همان‌گونه که نظریه‌پردازان "جامعه وسایل نمایشی و بصری" یا پسامدرنیسم اشاره کرده‌اند، منطبق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر توانسته است خود را با وسایل ارتباطی الکترونیک هم‌آهنگ کند، کاری که ثابت شد از قدرت اقتصاد سربازخانه‌ای بعد از استالین خارج است. بدین ترتیب شکست کمونیسم، شکست نوعی شکل‌بندی اجتماعی بود که برای ابتکارات مردمی و پلورالیسم یا خودبازشناسی و خودکوشی (خواه جمعی خواه فردی) چه در زندگی اقتصادی، چه سیاسی و چه فرهنگی فضای بسیار محدودی قایل شده بود. این شکست بخشی توسط نیروهای داخلی هم چون "همبستگی" در

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

لهستان یا "منشور ۸۸" در چکسلواکی و بخشی با فشار بی‌نهایت عظیم خارجی نوعی سرمایه‌داری تحمیل شد که به شیوه‌های گوناگون با نیروها و منافع مردم سازش کرده بود. روش ماتریالیسم تاریخی و فرهنگی خود به ما توصیه می‌کند علت برتری غرب را در قلمرو اقتصاد سیاسی جستجو کنیم که در مفهوم وسیعی در بالا فهمیده و توضیح داده شد تفاوت بین بحران‌های کمونیستی سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۰ با بحران‌های متمرکز در قیام ۱۹۵۶ مجارستان یا بهار پراگ در سال ۱۹۶۸ در همین فشار رقابت سیستماتیک "خارجی" بود. اصل مطلب آن است که مسأله خارجی به مسأله داخلی تبدیل شد، گورباچف هم در سال ۱۹۸۸ در سازمان ملل آگاهانه یا ناآگاهانه مشاهدات سال ۱۹۶۴ چه‌گوارا را بازتاب داد و گفت: "جامعه بسته" در جامعه مدرن ممکن نیست.

### سوسیالیسم و نیروهای اجتماعی

در این‌جا بحران سوسیالیسم و مارکسیسم به مثابه بحران به جا مانده در سطح برنامه بررسی شده است. این برنامه‌ها کاملاً هم بی‌فایده نبوده‌اند و پاره‌ای برحسب اتفاق با پشتیبانی مردمی حتی تا به امروز در دنیای سرمایه‌داری دوام آورده‌اند. اما بحران سوسیالیسم در ضعف نیروهای اجتماعی که می‌توانستند از این برنامه‌ها پشتیبانی کنند نیز منعکس شده است. احزاب چپ سنتی با از دست دادن نیرو در ترکیب‌های انتخاباتی و در سطحی وسیع‌تر به خاطر کم شدن فعالیت، شور و شوق و پایگاه اجتماعی خود تضعیف شدند. جنبش‌هایی بخش ملی سبک قدیم نیز تقریباً از بین رفته است.

اما از دیگر سو آن‌چه می‌توان جنبش‌های پرولتری یا چپ جدید نام نهاد وجود دارد. در جنوب حزب کار (PT) برزیل و ای. ان. سی یا UDF افریقای جنوبی یا اپوزیسیون کره جنوبی از این نوع اند و همگی رابطه‌ای قوی با اتحادیه‌های کارگری جدید دارند،

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

بدون این که با مدل‌های کارگری قدیم خوانایی داشته باشند. در اروپا تجدید برنامه همه جانبه در احزاب چپ به شکل گیری‌های جدید نسبتاً نیرومندی در فنلاند، نروژ، دانمارک، اسپانیا، ترکیه و هلند منتهی شده است در عین حال سبزه‌ها و ایده‌های فمینیستی نیز نفوذ پر دامنه‌ای دارند. در حکومت‌های پسا کمونیستی اولین ناآرامی‌های مقاومت اجتماعی در مقابل تحمیل بازار "غیر اجتماعی" و نوعی خصوصی کردن که به نفع دارودسته حکومتی پیشین و مافیا است شکل گرفته است (۹۲). در پاره‌ای موارد بقایای اعضاء احزاب قدیم و اتحادیه‌ها سعی می‌کنند برای خود به مثابه مدافعان منافع تولیدکنندگان حیثیت و زمینه ایجاد کنند و یک دهم و گاه بیش‌تر آراء مردم را به خود اختصاص داده‌اند و مخالفان پیشین که هم اکنون ترجمان امیدهای خود را در ویژه‌گی‌های اجتماعاً غیردموکراتیک و ارتجاعی نظم جدید یافته‌اند، و در صحنه سیاسی ظاهر می‌شوند.

این نیروهای اجتماعی جدید هم اکنون برنامه‌های تاریخی چپ را دگرگون کرده‌اند. تقریباً هیچ یک از آن‌ها در غم اقتصاد سربازخانه‌ای نمی‌سوزند. در عین حال که عناصر گوناگونی وجود دارد که می‌توانند به شکل گیری یک بدیل کمک کنند- مفاهیم جدید در مورد اتحادیه‌های کارگری، خودمدیریتی بنگاه‌های صنعتی کمونی و اشتراکی، بر افق از پیش تعیین شده و درآمد پایه، سوسیالیسم بازار و بازار سوسیالیزه شده و مسئولیتی که برابری طلبانه است و محیط زیست را در نظر دارد- احتمال آن می‌رود که این بدیل هنوز شامل مجموعه کامل و همه جانبه‌ای نباشد که جایگزین منطق سرمایه‌داری شود. با همه این احوال، در این مجموعه مدل‌ها، اقدامات و جنبش‌های مختلفی دیده می‌شود که امیدبخش شکل گیری برنامه‌ای موثر اند. در این بدیل، ارتباط روشنی با ارزش‌های چپ سنتی دیده می‌شود، در عین این که در این جا مسائلی مطرح می‌شوند که به‌ندرت برای جنبش‌های سنتی شناخته شده‌اند.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

کائوتسکی با همه فضائلش، بی تردید یکی از مارکسیست‌های سنتی خونسرد و دارای تخیل نه چندان قوی بود که تردیدی به خود راه نداد که اعلام کند: "چنین سوسیالیسمی هدف ما نیست. سوسیالیسم ما هدفش نابودی هر نوع استثمار یا سرکوب است خواه علیه یک حزب باشد خواه علیه جنس یا نژاد" (۹۳). این اظهار نظر که معتبر هم هست پاسخ‌گوی بحران محیط زیست امروزی نیست که مدل جدیدی از مصرف و تولید را می‌طلبد. آینده فقط به "سوسیالیسم بدون ضمانت" یا حتی به ایده‌ی جدیدی تعلق دارد که به گونه‌ی مناسب‌تر، اهداف چپ و انگیزه خلاقه جنبش‌های ضد سرمایه‌داری را تجسم کند. در این رابطه تأمل ریموند ویلیامز بر سرمایه‌داری صنعتی به قوت کامل خود باقی است: "به جای این سرمایه‌داری ما چیزی فراتر از فروپاشی هرج و مرج گونه یا نظم تحمیلی یا نام صرف یک بدیل را می‌خواهیم. بنابراین مساله عبارت است از چالش با پیچیده‌گی‌ای که ضروری است. همه زندگیم را بین ساده‌گی و پیچیده‌گی در کشاکش بوده‌ام و هنوز هم این کشاکش را حس می‌کنم. اما هر بحثی که مربوط به تجربه و تاریخ باشد، تصمیم‌ام- و آنچه امیدوارم تصمیم‌گیری عمومی باشد- را توضیح می‌دهد. فقط از راه‌های بسیار پیچیده و حرکت کردن با اطمینان به سوی جوامع پیچیده است که می‌توانیم امپریالیسم و سرمایه‌داری را شکست دهیم و ساختمان سوسیالیسم در اشکال گوناگون را آغاز کنیم سوسیالیسمی که انرژی واقعی مورد تهدید کنونی ما را آزاد خواهند کرد و از آن بهره خواهند جست" (۹۴).

منابع و یادداشت‌ها:

۱- "هرج و مرج نقشه‌مند" اثر لودویک فن میزس، صفحه ۱۲۴. نیویورک نشر ایروینگ آن هودسن (Irwing-on-Hudson).

۲- "بلشویسم در بن‌بست"، اثر کارل کائوتسکی. لندن سال ۱۹۳۱ ص ۱۷ و ۱۸ (ترجمه اصلاح شده).



## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

۳- "دیکتاتوری پرولتاریا" نوشته کارل کائوتسکی سال ۱۹۶۴ ص ۲۰. پاسخ کائوتسکی به انقلاب توسط ماسیمو سالوادوری (Sivadori Massimo) در کتاب "کارل کائوتسکی و انقلاب سوسیالیستی" سال ۱۹۳۸-۱۸۸۰، لندن سال ۱۹۷۹ ص ۲۱۸، ۲۲۵ و ۲۵۱ و ۲۹۳ مفصل توضیح داده شده است.

۴- نوشته دیوید فورگس تحت عنوان "مطالعه گرامشی" لندن سال ۱۹۸۸ صفحات ۶ تا ۳۳. گرامشی بی‌شبهت به دیگر مشتاقان انقلاب، از همان آغاز آگاه بود که شرایط روسیه، انقلاب به معنی شرکت در فلاکت و نیازمندی خواهد بود. نگاه کنید به کتاب "گرامشی: زندگی یک انقلابی" اثر جی. فیوری. G. fiore صفحات ۱۱ و ۱۳ سال ۱۹۹۰

۵- این جنبه از اندیشه مارکس در مقاله من تحت عنوان "تئوری انقلاب پرولتری" در مجله چپ جدید ماه می و ژوئن سال ۱۹۷۶ تأکید و حتی بیش از حد تأکید شده، اما یقیناً اختراع نشده بود.

۶- "سرمایه" اثر کارل مارکس جلد اول سال ۱۹۹۱ لندن صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲. این اشاره هم‌راه با مزاح است و در متن کتاب به‌طور کلی نسبت دادن استدلال نادرست مشابهی به مارکس مبتنی بر این‌که اقتصاد جهانی را می‌توان از طریق یک دانای کل برنامه‌ریز اداره کرد را مورد تأکید قرار نمی‌دهد. دقیقاً این کتاب "سرمایه" بود که آلتوسر (Althusser) را تشویق کرد این ایده را رد کند که مناسبات اجتماعی می‌تواند یک "کل بیان‌گر" باشد که انسجام و سادگی یک ایده را داشته باشد و آنچه مارکس مفهوم وجه تولید به مثابه‌ی "کل پیچیده از پیش موجود" می‌نامید را ترجیح دهد، یعنی مقوله‌ای که هرگز نمی‌تواند با شکل‌گیری آگاهی تحت فرمان درآید. به کتاب "قرائت سرمایه" نوشته لوئی آلتوسر و اتیین بالیبار (لندن سال ۱۹۷۰ صفحات ۹۷، ۱۸۰ و ۱۸۴ مراجعه کنید).

۷- "آنتی دورینگ" اثر فردریک انگلس. مسکو سال ۱۹۷۸. این اثر هر چند تحت الشعاع تفحص بررسی دیالکتیک قرار گرفته، در نبود بدیلی بهتر، مفصل‌ترین بحثی است که در آثار مارکس و انگلس پیرامون نظم اجتماعی- اقتصادی‌ای وجود دارد که می‌تواند جایگزین سرمایه‌داری شود. (مخصوصاً به صفحات ۳۴۳ و ۳۷۹ مراجعه کنید). کاستی‌های این اثر انگلس هر چه باشد، او هم‌واره هم‌بر محدودیت‌های عینی، شرایط اقتصادی و هم به اهمیت رشد و توسعه دموکراتیک تأکید می‌ورزید. البته او با یکی از بجاماندنی‌ترین و پیامبرگونه‌ترین اظهارنظرهای مربوط به موضوع پیشینی که پایه‌گذاران ماتریالیسم تاریخی انتشار دادند، سرو کار داشت. انگلس در حالی که به موقعیت مونسر (Munzer)، رهبر جنگ دهقانی آغاز قرن شانزدهم، اشاره می‌کند، این طور می‌نویسد: "نه تنها جنبش زمان او بل که قرن هم برای تحقق ایده‌هایی که او خود تازه می‌خواست بشناسد، هیچ کدام آمادگی نداشتند. طبقه‌ای که او نمایندگی می‌کرد نه تنها به اندازه کافی رشد نکرده بود و نمی‌توانست کل جامعه را به

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

فرمان خود در آورد و آن را دگرگون سازد، بل که تازه داشت شکل می‌گرفت. تحول اجتماعی که او در خیال خود تصویر کرده بود، در شرایط اقتصادی موجود آن زمان آنقدر زمینه‌ناچیزی داشت که این شرایط فقط تدارکی بود برای نظامی اجتماعی که با تصویر رویایی او در تضاد کامل قرار داشت. "جنگ دهقانی در آلمان" اثر فردریک انگلس. "انقلابات آلمان" اثر لئونارد کریگر (Leonard Krieger) شیکاگو سال ۱۹۶۷ ص ۱۰۵. بلشویک‌ها با این بخش از اثر و نتیجه‌گیری‌ای که از آن می‌شود مبنی بر این که علی‌رغم همه این بحث‌ها مونسر در آن چه انجام داد حق داشت. نکته مهم از موضع منشویکی، این بود که رویاهای مونسر هر چه بود، کار درستی کرده بود که مبارزه‌ای دست زده بود که از "چارچوب جمهوری بورژوازی" اولیه نمی‌توانست فراتر رود. انگلس به صحنه گذاشتن بر مبارزه مونسر مطمئناً پرش مستقیم به کمونیسم بدون در نظر گرفتن شرایط را توصیه نمی‌کرد. او با دوستش پلخانف موافق بود که چنین کوششی در کشوری منزوی و عقب افتاده تنها می‌توانست به "استبداد پدرسالارانه" منتهی شود آن نوعی که اینکاها اعمال می‌کردند، "نقل از میشاییل المن از کتاب "برنامه‌ریزی سوسیالیستی" کمبریج سال ۱۹۹۰ ص ۳۵۰.

۸- نگاه کنید به مقاله "مارکس، بیسمارک، سوسیالیسم" از کتاب "الگوهای هرج و مرج" انتشارات ال.ای. کریممن و ال. پری. نیویورک سال ۱۹۶۶ ص ۸۶.

۹- نگاه کنید به مقاله "مارکسیسم و هرج و مرج طلبی" در کتاب "به پشتیبانی از هرج و مرج: تاریخ، تئوری و عمل" لندن سال ۱۹۸۹ صفحه ۱۰۹ از انتشارات دیوید گودوی.

۱۰- مراجعه کنید به "مقدمه" روبرت گراهام (Robert Graham) و کتاب پردون تحت عنوان "نظر عام مربوط به انقلاب در قرن نوزدهم" لندن سال ۱۹۸۹.

۱۱- کتاب نقد برنامه گوتا "قبلا این ایده که طبقات غیر پرولتری صرفاً "یک توده ارتجاعی" است را رد کرده بود. در مورد نظر مارکس نسبت به دهقانان مخصوصاً به کتاب تئودور شانین (Theodor Shanin) تحت عنوان "مارکس متأخر و راه روسی" (لندن سال ۱۹۸۳) و کتاب "کمونیسم و توسعه" نوشته روبرت بیدلو (Robert Bidelen) نیویورک سال ۱۹۸۵ مراجعه کنید.

۱۲- کتاب "تئوری انقلاب کارل مارکس" جلد پنجم و "نقد سوسیالیسم‌های دیگر" صفحات ۱۲۶ تا ۱۲۹، نیویورک سال ۱۹۹۰. هر کس به وسوسه تقدیس پرودون و باکونین بیفتد به توضیح آگاهی‌بخش این نویسندگان با وجود طرف‌دارانه بودن بیش از حد آن، او را از توهم بدر خواهد آورد. در عین حال مارکس و انگلس نیز خود اشتباه می‌کردند همان‌گونه که در رپر (Draper) نشان می‌دهد ایده‌های آن‌ها با رو-در-رویی با چنین مخالفان و هم‌کارانی چون پرودون و باکونین رشد یافت.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

۱۳- "درباره سوسیالیسم" اثر جان استورات میل (John Stuart Mill) صفحات ۱۳۴ و ۱۳۵، انتشارات بوفالو (Buffalo) نیویورک سال ۱۹۷۶

۱۴- به مقاله "مارکس وبر و سوسیال دموکراسی" از کتاب "سوسیالیسم و روشن فکران" نوشته ولفگانگ ممسن صفحات ۹۰ و ۱۰۵ چاپ لندن سال ۱۹۸۷ مراجعه کنید. ممسن نظر وبر را در این زمان در فرمول زیر خلاصه کرد: "در عین حال که سوسیالیسم‌های گوناگونی می‌توانند وجود داشته باشند، تنها سوسیالیسمی که عملی و با تمدن جدید خوانایی دارد، به‌ناچار می‌بایست یک‌نوع "اقتصاد با برنامه باشد که از مرکز اداره شود." (ص ۹۲). برای مطالعه نظرات دورکهایم به مقاله استفان یو تحت عنوان: "یادداشت‌هایی بر سر سوسیالیسم" از کتاب "سوسیالیسم و روشن فکران" منتشره در لوی صفحات ۲۱۹ و ۷۰ مراجعه کنید. در مورد این نظر که تضادهای اجتماعی و نوسانات اقتصادی می‌بایستی از بالا و توسط مجمع ملی شرکت‌های حرفه‌ای تحت کنترل درآید به کتاب "سوسیالیسم" نوشته امیل دورکهایم صفحات ۲۴۵ تا ۲۴۷ چاپ نیویورک سال ۱۹۶۲ مراجعه کنید. محاسبات معروف پارتو درباره تساوی حقوق اجتماعی نیز با سروکار داشتن با سوسیالیسم، فعال شد. توجه داشته باشید که پارتو سوسیالیسم را نیروی اساسا احساساتی و غیرمعقولی می‌دید که احتیاج به دستور و انضباط داشت.

۱۵- البته این امکان وجود داشت که از تئوری ارزش نیروی کار بدون زیر سؤال بردن سرمایه‌داری حمایت کرد، همان‌گونه که ریکاردو چنین کرد. همین‌طور هم این امکان وجود دارد که آدم سوسیالیست و در عین حال تئوری کار را رد کند، همان‌طور که آلفرد مارشال چنین کرد. بوهم باورک مخصوصا نقد خود از مارکس را از ارزیابی سوسیالیسم جدا کرد. مراجعه کنید به "کارل مارکس و پایان یک سیستم" اثر اوژن بوهم باورک صفحات ۱۱۷ و ۱۱۸ و به ویراستاری پی. ام. سوئیزی نیویورک سال ۱۹۴۸.

۱۶- مقاله کائوتسکی: "روز بعد از انقلاب" از کتاب "انقلاب سوسیالیستی" صفحات ۱۰۳ و ۸۹ سال ۱۹۰۷، شیکاگو. بخش‌های که نقل شده از صفحات ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳ است. هم‌چنین به مدخلی بر کائوتسکی توسط تی. کووالیک از انتشارات جان ایتول در کتاب "فرهنگ جدید اقتصادیات مارکسیستی پالگریو" صفحات ۲۱۸ و ۲۲۱ چاپ لندن سال ۱۹۹۰ مراجعه کنید.

۱۷- در مورد مقاله بارون که در سال ۱۹۱۸ نوشته شده به نسخه اف. ای. فن‌هایک تحت عنوان "برنامه‌ریزی اقتصادی جمعی" صفحات ۲۴۵ و ۲۹۰ لندن سال ۱۹۳۵ مراجعه کنید. مقاله پی‌یرسن نیز در این مجموعه آمده است.

۱۸- نگاه کنید به "علم اقتصاد اجتماعی" اثر فردریش فن ویزر (۱۹۱۴) صفحات ۳۹۶ و ۳۹۷ سال ۱۹۲۷.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

۱۹- نقل از کتاب "ویلیام موریس" اثر ادوارد تومسن ص ۵۷۵، لندن سال ۱۹۷۷. هم‌چنین به صفحات ۵۴۲ و ۶۹۳ آن مراجعه کنید. سخن‌رانی‌ها و مقالات موریس پیرامون سوسیالیسم همراه بود با کوبنده‌ترین اعلام جرم‌ها علیه تنزل انسان و محیط زیست که مسبب آن "جنگ تجاری" بود و ضمناً گاه و بی‌گاه به تز "ساده‌نگری" نیز بر می‌گشت. اما این نقد با تحسین از نظریه مارکس مبنی بر "تکامل" ضروری اجتماعی، رد "ریاضت‌کشی" و تصدیق سریع آن نظرش که طرفدارانه بود، تعدیل می‌شد. او در مقاله "چگونه زندگی می‌کنیم و می‌توانیم بکنیم" درباره نیاز به "تنظیم بازار" صحبت می‌کند و در عین حال "جامعه آنی" را با این ادعا که "انحصار می‌بایستی پایان پذیرد" می‌گشاید. مراجعه کنید به کتاب "نوشته‌های سیاسی ویلیام موریس" تدوین‌کننده: ای. ال. مورتن صفحات ۱۴۵ و ۱۹۸ لندن.

۲۰- چیلوسی مفاهیم پیچیده شکل ویژه "حق کار" که در کتاب "سرزمین آزاد" هرچگا در فصل "حق اصل کار و سوسیالیسم بازار مبتنی بر خودگردانی" طرح‌ریزی شده است را بسط و گسترش می‌دهد، فلورانس، سال ۱۹۸۶.

در زمان هرچگا مستعمره آفریقایی به یک قدرت صنعتی اصلی در قلب این قاره تبدیل می‌شود، پادشاهی جنگ‌طلب اتیوپی را شکست می‌دهد و کوشش می‌کند انقلاب خونین را علیه تزار الهام بخشد. کتاب "سرزمین آزاد، یک انتظار اجتماعی" مخصوصاً صفحات ۹۶ و ۹۷ برای "اساسنامه مدل" و صفحه ۱۳۱ برای مسائل مربوط به بومیان: "تشکیلات نظامی آن‌ها می‌بایستی متلاشی می‌شد، ابدی بود نشان از میان می‌رفت و پیش‌داوری آن‌ها علیه کار نابود می‌شد". هرچگا خود اقتصاددان نسبتاً برجسته‌ای بود و به پایه‌ریزی انجمن اقتصاددانان ملی کمک کرد.

۲۱- به نقل از کتاب "کارل کائوتسکی" اثر سالوادوری صفحه ۲۳۲

۲۲- "مسائل تشکیلاتی سوسیال دموکراسی روسیه" نوشته روزا لوگزامبورگ (۱۹۰۴): نیویورک "وظائف سیاسی ما" اثر لئون تروتسکی. سال ۱۹۰۴ (نسخه فرانسوی، چاپ پاریس سال ۱۹۷۰).

۲۳- در این زمینه به کتاب‌های "سیاست و دیپلماسی صلح‌طلبی" پرینستن سال ۱۹۷۰ و "چرا آسمان تاریک نشد" صفحات ۸ و ۴. لندن سال ۱۹۹۰ اثر آرنو مایر مراجعه کنید.

۲۴- متن اصلی مربوط به معرفی "کمونیسم جنگی" احتمالاً در مقاله "گزارش مربوط به مبارزه با قحطی" است که در نسخه مقنن دسای چاپ لندن سال ۱۹۸۹ موجود است. هم‌چنین به "نوشته‌های اقتصادی لنین" صفحات ۲۶۸ و ۲۸۶ مراجعه کنید. در مورد نفوذ مدل اقتصاد جنگی آلمان بر اندیشه لنین به مقدمه ناشر در همین کتاب صفحه ۲۷ و همین‌طور به مقاله مقنن دسای تحت عنوان "گذار از

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

سرمایه‌داری واقعا موجود" که در مجله نیولفت ریویو در ماه‌های ژوئیه و اوت سال ۱۹۸۸ آمده (صفحات ۶۱ و ۷۸) مراجعه کنید.

۲۵- "آخرین مبارزه لنین" نوشته موشه لوبین، لندن سال ۱۹۷۰. استالین نوشته ایزاک دویچر، هارموند سیورت، سال ۱۹۶۶ صفحات ۲۳۸ و ۲۷۰.

۲۶- "چگونه رقابت را سازمان دهیم" منتخب آثار لنین - جلد دوم.

۲۷- "پیش از استالینیسیم" نوشته ساموئل فاربر. کمبریج سال ۱۹۹۰. فاربر روی کمونیسم جنگی در صفحات ۴۳ و ۵۰ بحث می‌کند و در تمام طول بحث خود به صداهای اعتراضی درون اردوی انقلاب که در برابر مشی و عمل‌کرد بلشویکی اعتراض می‌کردند اشاره می‌کند. برای مدارک بیشتر به "منشویک‌ها پس از اکتبر" اثر ولادیمیر بروکین لندن سال ۱۹۹۰ مراجعه کنید. فاربر ملاحظه می‌کند که تارومار کردن مجلس موسسان را می‌توان ولی سرکوب دموکراسی شورایی که به‌دنبال آن در بهار و تابستان ۱۹۱۸ شروع شد را نمی‌توان توجیه کرد. بدین ترتیب کمیته اجرایی مرکزی شوراهای که ظاهرا مظهر نهاد سراسری کشور بود، در سال ۱۹۱۸ به سختی تشکیل شد و در سال ۱۹۱۹ اصلا فراخوانده نشد (ص ۲۹). البته نوع انتقاد فاربر جدید نیست ولی همه‌جانبه و منظم است. مثلا به آخرین فصل کتاب ایزاک دویچر، شکست در پیروزی از کتاب "پیامبر مسلح" آکسفورد سال ۱۹۵۴ مراجعه کنید. اما دویچر هم چون ویکتور سرژ در کتابش تحت عنوان "خاطرات" به فشارهای ناشی از جنگ پیش‌تر امتیاز می‌دهد. (آکسفورد سال ۱۹۶۲).

۲۸- "تئوری و عمل بلشویسم" اثر برتراند راسل (۱۹۲۰) لندن سال ۱۹۴۸، مخصوصا به صفحات ۴۷، ۵۵، ۱۱۴، ۱۲۳ مراجعه کنید.

۲۹- نظرات کائوتسکی پیرامون اجتماعی کردن در سال ۱۹۱۸ در کتاب "کارل کائوتسکی" اثر سالوادوری صفحات ۲۳۳ و ۲۳۴ بحث شده است. در مورد مارتف به "روشن‌فکران و انقلاب: نظر روسیه پیرامون بلشویسم از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳" اثر جین بوربانک آکسفورد سال ۱۹۸۶ صفحات ۱۶ و ۳۵ مخصوصا به صفحات ۱۹، ۳۲ و ۳۴ مراجعه کنید. هم‌چنین به "دولت و انقلاب سوسیالیستی" اثر جولیبوس مارتف نیویورک، سال ۱۹۳۸ و کتاب "بلشویسم جهانی" چاپ پاریس سال ۱۹۴۴ مراجعه کنید. توجه داشته باشید که مارتف به عنوان یک مارکسیست پرچم‌دار تقویت نهادهای دموکراتیک جامعه مدنی و ایجاد دولت مقتدر دموکراتیک بود. او به جای قرار دادن دولت در مقابل جامعه مدنی استدلال می‌کرد که اگر دولت دموکراتیک باشد خود ضامن است برای جامعه مدنی. در حقیقت او به بلشویک‌ها به خاطر نوعی آنارشیزم لومپنی که داشتند حمله کرد زیرا نمی‌توانستند اهمیت به وجود

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

آوردن جامعه مدنی قانونی و دموکراتیک که مبتنی بر دولت مقتدر باشد را درک کنند. مارتف در سال ۱۹۲۳ مرد.

۳۰- "یادداشت‌های اقتصادی لنین" نوشته مقتاد دسای صفحات ۳۰۱ و ۳۴۴.

۳۱- مشخصه‌های تأثیر شوروی بر تاریخ میانه قرن بیستم را اریک هاوبسبام در مقاله "خداحافظ همه آن‌ها" در کتاب "مارکسیسم امروز" مورد بررسی قرار داده است.

۳۰- مارتین مالیا ملاحظه زیر را عنوان می‌کند که "واژه تمامیت‌خواه که موسولینی با باری مثبت ابداع کرد تا نظم جدید خود را مشخص کند و اولین بار با بار منفی توسط تروتسکی در رابطه با روسیه استالین از آن استفاده شد، توسط هانا آرنهت به منظور ایجاد یک تئوری تجدد افراطی به کار برده شد." "آرامگاه استالین" از کتاب "لوس" ص ۳۰۰، زمستان سال ۱۹۹۰. البته تروتسکی استفاده از این مفهوم توسط هواخواه پیشین خود را تصدیق نمی‌کرد. از نظر او تمامیت‌خواهی پروژه‌ای گمراه‌کننده و خطرناک بود. در سال ۱۹۴۰ تروتسکی نوشت: "یک رژیم تمامیت‌خواه چه از نوع استالینی چه فاشیستی به طور ماهوی می‌تواند رژیمی موقت و گذرا باشد. دیکتاتوری عریان در تاریخ معمولاً ثمره و نماد یک بحران بسیار حاد اجتماعی است و نه به هیچ وجه ثمره یک رژیم پایدار. بحران حاد نمی‌تواند وضعیت دائمی یک رژیم باشد. یک دولت تمامیت‌خواه می‌تواند تضادهای اجتماعی را برای مدت معینی سرکوب کند ولی بقای خود را نمی‌تواند دائمی سازد." "در دفاع از مارکسیسم" اثر لئون تروتسکی، نیویورک، سال ۱۹۴۰ ص ۱۳.

۳۳- دست‌مایه‌های نظری کائوتسکی در کتاب "دیکتاتوری پرولتاریا" که برای اولین بار در سال ۱۹۱۸ چاپ شد، موجود اند. این دست‌مایه‌ها در کتاب "بلشویسم در بن‌بست" که در سال ۱۹۳۰ منتشر شد بسط داده می‌شوند و با مقدمه جدید در سال ۱۹۳۱ دوباره چاپ می‌شود. کائوتسکی نوشت: "رهبران شوروی خود را بسیار با هوش و مقصد می‌دانند اگر راه‌هایی پیدا کنند که با استفاده از روش‌هایی که ظرفیت، ذکاوت و استقلال کارگران صنعتی موجود را به حداقل برسانند، تعداد ماشین‌هایی که در اختیارشان است را سه برابر کنند. آن‌ها نتوانسته‌اند پی ببرند که مسأله حیاتی عبارت است از افزایش کیفیت کار و این‌که با بالا رفتن کیفیت کار خود به خود باید ارزش مازاد حاصل شود و چنین شیوه‌ای در عین حال ظرفیت ابزار تولید جدید و بهبود یافته را بالا می‌برد. بلشویک‌ها از این کار سودی نمی‌برند زیرا برای این شیوه افزایش ظرفیت تولیدی کارگران، پیش‌شرطش درجه بالایی از آزادی است و این خود به دموکراسی همه جانبه نیاز دارد." از کتاب "بلشویسم در بن‌بست" صفحات ۱۴ و ۱۵. هم‌چنین به کتاب "کارل کائوتسکی" اثر سالوادوری به‌خصوص صفحات ۳۰۱ و ۳۰۲ مراجعه کنید. کائوتسکی هم تیلوریسم شوروی و هم نقش بلشویک‌های اصلی در ایستادگی در برابر آن را می‌دانست.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

- ۳۴- "تکنولوژی غرب و توسعه شوروی" نوشته ای. سی. ستن جلد دوم استمفورد سال ۱۹۷۱.
- ۳۵- برای توضیح ناآرامی گسترده در اردوگاهها به نوشته "مجمع الجزایر گولاک" اثر الکساندر سولزنتسین جلد سوم صفحات ۸۶ تا ۲۲۹ مراجعه کنید (لندن ۱۹۷۸).
- ۳۶- مقالاتی که این پیش نهاد را ترسیم کرده اند در "نوشته های سال ۱۹۳۰" اثر لئون تروتسکی صفحات ۱۲۳ و ۱۴۷ آمده است.
- ۳۷- "برنامه پنج ساله در بحران" در "بولتن اپوزیسیون" شماره ۲۵ و ۲۶ سال ۱۹۳۱، این مقاله در ترجمه انگلیسی مجله "انتقاد" شماره ۱۳ سال ۱۹۳۱ منتشر شد.
- ۳۸- مقاله "اقتصاد شوروی در خطر است" نوشته لئون تروتسکی از "بولتن اپوزیسیون" شماره ۳۶ نوامبر سال ۱۹۳۲ موجود به زبان انگلیسی در "نوشته های لئون تروتسکی سال ۱۹۳۲" نیویورک سال ۱۹۷۳ صفحات ۲۵۸ تا ۲۸۴. بند نقل شده در صفحات ۲۷۳ و ۲۷۴ است. در مورد بحث جالبی پیرامون این متن به "سوسیالیسم، اقتصاد و توسعه" اثر الک نوو صفحات ۹۷ و ۹۸ لندن سال ۱۹۸۷ مراجعه شود.
- ۳۹- "نوشته های سال ۱۹۳۲" اثر تروتسکی صفحات ۲۷۳ و ۲۷۶.
- ۴۰- "پیاپی مسلح" اثر ایزاک دویچر صفحات ۴۹۶ و ۴۹۷، دویچر توضیح روشنی از یک حادثه زنده به دست می دهد که به بازاندیشی تروتسکی کمک رساند. قطار نظامی که تروتسکی در آن مشغول طرح رهنمود جدید و تبلیغی جهت مجهز کردن کارگران است در اثر ورود به بوران برف از جا کنده می شود و علی رغم کنترل احتمالی مسیر قطار و نزدیک بودن محل حادثه به دهکده ای، دو روز از حرکت باز می ایستد و رییس کمیته نظامی شوروی و حزب او دو روز وقت پیدا کردند تا نقایص برنامه ریزی و انگیزه های عمومی را دقیقاً بررسی کنند.
- ۴۱- نقل شده از "سوسیالیسم، اقتصاد و توسعه" اثر الک نوو ص ۸۹ در این اثر بحث مفیدی پیرامون نظرات تروتسکی درباره این مسائل وجود دارد.
- ۴۲- نقل از "سوسیالیسم، اقتصاد و توسعه" اثر الک نوو ص ۹۸.
- ۴۳- "خاطرات" آندره ساخارف ص ۱۶۴ سال ۱۹۹۰.
- ۴۴- آخرین نوشته های استالین درباره عمل کرد مداوم قانون ارزش در اقتصاد سوسیالیستی را باید به مثابه به رسمیت شناختن غیر رسمی و فرعی این که برنامه ریزی نمی تواند مسائل اقتصادی شوروی را حل کند خوانده شود. استالین با علاقه ای که به بحث ساختگی داشت، اعلام کرد که یکی از دلایل این مسأله این است که مزارع اشتراکی بی شباهت به دارایی دولتی (سووخوزها) شکل هایی از دارایی مستقل اند. "مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی" اثر استالین مسکو سال ۱۹۵۲.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

۴۵- مقاله‌ای که میزس در سال ۱۹۲۰ نوشت در کتاب هایک "برنامه‌ریزی اقتصادی جمعی" از صفحه ۸۷ تا ۱۳۰ موجود است. بیش‌تر این مقاله در کتاب "علم اقتصاد سوسیالیستی" اثر الک نووه، ماریونوتی مجددا چاپ شد. هادموندزورث سال ۱۹۷۲. نوشته نویرات، ماکس وبر را به نوشتن نقد مشابهی حدود همان اوقات تشویق کرد. به "تئوری تشکیلات اجتماعی و اقتصادی" (۱۹۲۱) اثر ماکس وبر صفحات ۲۰۲ تا ۲۱۸ چاپ نیویورک سال ۱۹۶۶ مراجعه کنید وبر و احتمالا میزس تحت تاثیر شکست اقتصاد جنگی قرار گرفته بودند. (به صفحه ۲۰۹ مراجعه کنید).

۴۶- به "سوسیالیسم" اثر ال. فن. میزس مخصوصا صفحات ۱۱۳ تا ۱۵۰ مراجعه کنید. لندن سال ۱۹۳۶. بند نقل شده از کتاب "عمل انسان" نوشته ال. فن. میزس صفحات ۶۰ تا ۷۰ و ۶۹۸ است. شیکاگو سال ۱۹۴۷. این کتاب براساس اثری که اولین بار در سال ۱۹۴۳ در سوئیس منتشر شد نوشته شده است.

۴۷- به "سوسیالیسم اروپایی" اثر کارل لندوئر جلد دوم صفحات ۱۶۴۱ تا ۱۶۵۰ برکلی سال ۱۹۵۹ مراجعه کنید. هم‌چنین به نوشته روزنر و مردل تحت عنوان "زندگی و آثار کارل پولانی" صفحات ۵۵ و ۷۷ مونترال سال ۱۹۹۰ مراجعه شود.

۴۸- اچ. دی. دیکنسون در ژوان سال ۱۹۳۳ در مجله اقتصادی (Economic Journal) مقاله‌ای منتشر و بدیل خود را مطرح کرد. مدل لانگه و برایت در سال ۱۹۳۵ در مجله اقتصاد ملی چاپ شد و در مقاله چیلوسی تحت عنوان "اصل حق کار و سوسیالیسم بازار خودگردان" مورد بحث قرار گرفت. EVI فلورانس سال ۱۹۸۶. در مقاله رسمی‌تر لانگه تحت عنوان "پیرامون تئوری اقتصادی سوسیالیسم" در دو قسمت در مجله "بررسی مطالعات اقتصادی" جلد چهارم شماره یک و دو سال ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ منتشر شد. بعدا به صورت کتاب مجددا چاپ شد و خلاصه آن در "علم اقتصاد سوسیالیستی" اثر نووه و نوتی نوشته شد. لانگه در ضمیمه‌ای بر بخش دوم مقاله خود یادداشت‌های مارکسیستی مربوط به اقتصاد در سوسیالیسم را بررسی کرد و با دست و دل بازی از اثر کائوتسکی نقل قول آورد و همین‌طور از مقاله تروتسکی که در سال ۱۹۳۲ تحت عنوان "اقتصاد شوروی در خطر است" نوشت. اشاره اخیر او بدون شک به مقاله پیشین لرنر تحت عنوان "تئوری اقتصادی و اقتصاد سوسیالیستی" منتشره در مجله "بررسی مطالعات اقتصادی" جلد دوم شماره اول سال ۱۹۳۴ اشاره دارد. در این مقاله لرنر عقاید داب را به نقد کشیده بود. بهترین بحث مربوط به "محاسبه" که منابع مفید زیادی نیز در اختیار می‌گذارد در کتاب "رقابت و برنامه‌ریزی مرکزی" اثر دان لووا آمده است. کمبریج سال ۱۹۸۵. اما لووا همه نکات اصلی پیش‌بینی شده توسط لرنر که اطریشی‌ها می‌بایستی انجام دهند را کاملا تایید نمی‌کند. در مورد نقد فرضیات اطریشی به کتاب "علم اقتصاد و موسسات" اثر جی. هوجسون راجعه کنید. کمبریج سال ۱۹۸۸.



## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

۴۹- مقاله‌ای پی. لرنر تحت عنوان: "یادداشتی بر اقتصاد سوسیالیستی" از مجله "بررسی مطالعات اقتصادی" جلد چهارم شماره دوم صفحات ۷۲ تا ۷۶ سال ۳۷-۱۹۳۶. لرنر خود یکی از سه ناشر این مجله بود و شرکای او پل سوئیزی و اورزولا هیک بودند.

۵۰- اولین مقاله‌هایک شکل بررسی مقالات لانگه و همین‌طور مشکل "علم اقتصاد سوسیالیستی" اثر دیکنسون را به خود گرفت که به صورت کتاب منتشر شد. نام این مقاله: "محاسبات سوسیالیستی: راه حل رقابتی" بود که در "Economica" صفحه ۱۴۵ سال ۱۹۴۰ آمده است. میزس هم در دهه بیست همین‌طور بحث کرده بود و به تئوری‌های "سوسیالیست بازار" که توسط کارل پولانی و ادوارد هایمن مطرح شده بود پاسخ داد. به کتاب "رقابت و برنامه‌ریزی مرکزی" اثر دان لووا صفحات ۶-۱۷۴ مراجعه کنید. کمبریج سال ۱۹۸۵.

۵۱- در این مورد‌هایک احتمالا تحت تأثیر اثر آموزگار خود بوهم باورک قرار گرفته است. بوهم باورک در زمینه بحث این‌که چه نوع دانش بر سرمایه‌داری اثرگذار است، نوشته بود: "در حوزه اقتصاد که سرو کار ما عمدتاً با عمل آگاهانه و حساب‌گرانه انسان‌ها است، اولین منبع از منابع دانش یعنی منبع عینی می‌تواند در بهترین حالت بسیار ناچیز به‌خصوص اگر تنها در نظر گرفته شود، نامناسب‌ترین بخش دانش قابل حصول محسوب شود"، "کارل مارکس و پایان سیستم او" صفحه ۱۱۵. اما بوهم باورک بلافاصله می‌پذیرد که دانش و انگیزه‌های بازیگران حوزه اقتصاد در سیستم مارکس نقش معینی بازی می‌کنند. (صفحه ۱۱۶). در حقیقت از میان شباهت‌های چندی که بین مکتب مارکسیسم و مکتب اطریشی وجود دارد، یکی هم گرایش به بی‌اعتمادی به مجموعه‌های بیش از حد تعمیم یافته است که در آن مناسبات اجتماعی- اقتصادی از طریق رشته‌هایی از تساوی‌های ریاضی ارائه داده می‌شوند. مارکس در عین حال که کتاب جبر استثمار را نوشت: همین‌طور هم مطرح کرد که سرمایه‌داری و بازار موجب تقلیل کیفیت در برابر کمیت می‌شود. ایده‌ای که می‌تواند به خصلت دوگانه روندهای مربوط به غضب و بالا کشیدن توسط کارفرمایان پرتو افکند. در رابطه با بحث‌هایک مربوط به دانش، توجه داشته باشید که آبا لرنر در سال ۱۹۳۵ این بحث را به گونه ضعیف‌تری فرمول‌بندی کرده بود "در حالی‌که هزاران عامل به هزاران شیوه متفاوت در میلیون‌ها واحد مختلف تولیدی در هم تنیده‌اند و جابه‌جایی عوامل می‌تواند پیچیده‌ترین کار باشد، چنین به نظر می‌رسد که پیدا کردن متخصصین فنی که بدانند همه جا چه اتفاق می‌افتد کار ساده‌ای نباشد." ای. پی. لرنر "پاسخ به آقای داب" از مجله "بررسی مطالعات اقتصادی" صفحه ۱۵۳ سال ۱۹۳۵.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

۵۲- "کاربرد دانش در جامعه" نوشته اف. ای. فن هایک در کتاب "بررسی‌های اقتصادی آمریکایی" صفحه ۵۳۰ سال ۱۹۴۵. نوشته‌های گوناگون هایک پیرامون "بحث‌های مربوط به محاسبه" در خلال سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۵ در کتاب "فردگرایی و نظم اقتصادی" چاپ شده است. لندن سال ۱۹۴۸.

۵۳- از نوشته هایک: "کاربرد دانش در جامعه" صفحه ۵۳۹. هایک باید در ضمیمه‌ای که بر لانگه نوشته است، این مقاله را خوانده باشد. ما از این ضمیمه هم بخشی که در این جا به آن اشاره کردیم و هم نقل قول مطلوبی که در صفحه ۲۹ آورده‌ام را نقل کرده‌ایم. شخصیت تروتسکی به عنوان یکی از رهبران اصلی انقلاب روسیه بدون شک به طرف‌داری او از مکانیسم‌های بازار چاشنی می‌بخشد. اما شیوه تصویر مسأله اقتصاد سربازخانه‌ای توسط او خدمت معنوی خود را کرد و حتی اگر او پایه‌گذار ارتش سرخ هم نبود، شیوه او نقل می‌شد. این امر این سؤال را مطرح می‌سازد که او چگونه و چرا در خصوص این مساله به این ایده‌ها رسید. غیرممکن نیست که او آثار فردریش فن ویزر را نخوانده باشد. آثار این نویسنده زمینه بحث یک اندیشه واحد را فراهم کرد. برجستگی او در دولت شوروی در دوران کمونیسم جنگی همان‌گونه که دویچر تأکید می‌کند، تجربه دست اولی در اختیار او گذاشت. به این نکته می‌توان افزود که زندگی روشن‌گرانه دهه بیست نشان دهنده علاقه شدید به ساختارهای پیچیده و در مورد ولوشینف و باختین به ساختار گفتگویی و مکالمه‌ای بود. و بالاخره نفرت تروتسکی از پروژه‌های تمامیت‌گرا و تایید (هر چند دیر) درستی پلورالیسم سیاسی توسط او می‌بایست به ظرفیت او در جهت رخنه کردن در ریشه‌های مساله اقتصادی کمک کرده باشد.

۵۴- به کتاب "اقتصاد سیاسی و سرمایه‌داری" اثر موریس داب صفحات ۲۷۵ تا ۳۱۰ لندن سال ۱۹۷۳ و مقاله او که در "علم اقتصاد سوسیالیستی" نوشته نووه و نوتی آمده مراجعه کنید. ایزراییل کیرزور و الین پاول در کتاب خود "سرمایه‌داری" مطرح می‌کنند که هایک در بحث با سوسیالیست‌ها به ایده‌های جدیدی دست می‌یابد. نیویورک سال ۱۹۹۰. داب نوشته هایک تحت عنوان "برنامه‌ریزی اقتصادی جمعی" را در مجله اقتصادی در سال ۱۹۳۵ بررسی می‌کند ولی مستقیماً به مقالات اخیر او پاسخی نمی‌دهد.

۵۵- به بحث جالب نوبرات که توسط خوان مارتینز آلیه در مجله "سرمایه‌داری طبیعت و جامعه" شماره دوم تابستان سال ۱۹۸۹ آمده است مراجعه کنید. نوبرات مشاور اقتصادی مجله "Munich Soviet" و بعدها عضو جسته محفل اثبات‌گرایان عقل‌گرایی وین و پس از آن یکی از فیلسوفان تحلیل‌گرا بود. هم‌چنین به بحث نوبرات در نوشته مارتینز آلیه تحت عنوان "علم اقتصاد بوم‌مدار" آکسفورد سال ۱۹۸۹ و کتاب "سوسیالیسم اروپایی" جلد دوم صفحات ۱۶۳۶ تا ۱۶۳۹ مراجعه کنید.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

نظرات پولانی و نوبرات هم‌راه با این نظر آن‌ها که تقلیل‌گرایی بازار را رد می‌کردند، تأثیر معینی از طریق وایل و پولوک بر مکتب فرانکفورت گذاشت.

۵۶- در مورد ناراضی بودن هایک از بحث‌های مربوط به بوم‌شناسی و کوشش در جهت رد "تأثیرات همسایگی" به کتاب "پایه‌ریزی آزادی" صفحات ۳۶۷ تا ۳۷۵ چاپ شیکاگو سال ۱۹۶۰ مراجعه کنید. اصطلاح "تأثیرات همسایگی" به خودی خود رنگ محلی نامناسب و حالتی آرام‌بخش دارد. هایک در نوشته‌های بعدی خود از قبل "قانون، قانون‌گذاری و رهایی" محدودیت‌های شدیدی در مورد قدرت بسیار محدود دولت وقت و این‌که چه کسی اجازه دارد رأی بدهد و چند بار، پیش‌نهادهای ارائه داده است. همه این‌ها در خدمت حفاظت از "نظم خود به خودی" اقتصاد سیاسی از جانب احساسات کوتاه‌بین شهروندی است. برای این بحث در این باره به کتاب "پس از حقوق جدید" نوشته نیک بوزانکه صفحات ۲۶ تا ۴۲ سال ۱۹۸۳ مراجعه کنید. اما ما سوسیالیست‌ها می‌بایست در نقدهای خود از ایده اقتصاد سیاسی اطریشی ملایم برخوردار کنیم زیرا این ایده شباهت بسیار نزدیکی به ایده "تولید کنندگان که آزادانه با هم مرتبط‌اند دارد، آن‌هم در دنیایی که حکومت رو به زوال می‌گذارد".

۵۷- به کتاب "قیمت‌ها و تولید" نوشته اف. ای. فن هایک و حمله او به "پیش‌نهادهای خیرخواهانه ولی خطرناک جهت مبارزه با کساد با "اندکی تورم" (صفحه ۱۲۵) مراجعه کنید. این امر را جان استراچی برجسته‌ترین متفکر چپ آن‌زمان متوجه می‌شود و در عین حال با هایک هم نظر است که اقتصاد کینزی موجب تورم غیر قابل مهار می‌شود: به اثر جان استراچی تحت عنوان "مبارزه آتی بر سر قدرت" سال ۱۹۳۴ مراجعه کنید. در این کتاب نقد هایک از کینز دست کم تا حدی مورد حمایت قرار می‌گیرد، لندن سال ۱۹۳۴.

۵۸- به سخن‌رانی هایک در انجمن مونت پلرین که در کتاب "فردگرایی و نظم اقتصادی" آمده و کتاب دیگر او "دانش، تکامل و جامعه" مراجعه کنید، لندن سال ۱۹۸۵.

۵۹- اثر اچ. دی. دیکینسون تحت عنوان "اقتصادیات سوسیالیسم" صفحه ۳۲ سال ۱۹۳۹ لندن. این کتاب ضمن توجه نقادانه به مصرف‌مطرح می‌کند که سوسیالیسم می‌بایستی برابری زنان را پیش‌ببرد. لحن محترمانه نقد هایک هم تمجیدی بود از کیفیت آن و هم از نفوذ وایزر به اندیشه دیکینسون. در مورد این موضوع به بررسی دیکینسون از مقاله "شرحی بر اقتصاد سوسیالیستی" اثر ارنست مندل در مجله "نیولفت ریویو" شماره ۲۱ اکتبر سال ۱۹۶۳ مراجعه کنید. در این زمان دیکینسون جزء گروه حامیان دانشگاهی تونی بن بود.

۶۰- در مورد سرو کار داشتن دیکینسون، لرنر و دیگر "سوسیالیست‌های طرف‌دار بازار" که اندیشه کارگری نیز داشتند، به کتاب الیزابت دوربین "بیت‌المقدس‌های جدید، حزب کارگر و اقتصاد

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

سوسیالیستی و دموکراتیک" صفحات ۱۶۹ تا ۱۷۱ و ۲۳۶ تا ۲۴۱، لندن ۱۹۸۵ مراجعه کنید. قابل توجه است بدانیم که اصلاح طلبی این دوره دست کم اصلاحات واقعی از قبیل خدمات درمانی ملی را دربر داشت. فرد دیگری که به "بحث محاسبه" به طور فرعی کمک کرد ای. سی. پیژو بود که در پیش بینی به برخورد دولت کارگری به ملی کردن در کتاب خود تحت عنوان "سوسیالیسم در مقابل سرمایه داری" بسیار نزدیک شد.

۶۱- "برنامه ریزی اقتصادی شوروی از سال ۱۹۲۷ به بعد" اثر موریس داب سال ۱۹۶۶ لندن صفحه ۳۷۳ مراجعه کنید. بر اساس رابطه ساده، می شد بحث کرد که با افزایش قدرت و بسط تکنیک کنترل پیچیده تر و استفاده از کامپیوتر، رشد اقتصادی شوروی کاهش پیدا کرد. در دهه هفتاد اطلاعات مربوط به میلیون ها فرآورده به کامپیوتر مرکزی داده شد و هزاران میلیون کاغذ بین وزارت خانه ها و بنگاه های تولیدی به گردش درآمد. با تمام این احوال، پیروزی های شوروی، آن گونه که بود، بیش تر مدیون انگیزه کادراهی درون کارخانه بود. این تأکید ویژه اقتصاددانان مارکسیست لهستانی بود و خود دلیل آن است که چرا د. بروس با شهامت قضاوت روزا لوگزامبورگ درباره انقلاب روسیه در اثر خود "بازار در اقتصاد سوسیالیستی" را به خوانندگانش یادآوری می کند. لندن سال ۱۹۷۲. داب مقدمه ای بر چاپ انگلیسی این کتاب می نویسد و توجه را به این نکته اخیر جلب و از تنوع سوسیالیسم بازار دفاع می کند. آقای کالکی در سال ۱۹۴۲ این طور نوشت: "هیچ دولت سوسیالیستی نمی تواند امید موفقیت داشته باشد مگر آن که کوشش های خود را با احساس سرعت فزاینده رشد همراه کند و بر کل جامعه و از همه مهم تر بر اعتماد به نفس کارگران و لایه های تحتانی جامعه اثر بگذارد. چنین روحیه ای را نمی توان به گونه مصنوعی به وجود آورد. می توان آن را با تبلیغ برانگیخت اما فقط در صورتی که پایه ای واقعی برای آن موجود باشد". نقل از کتاب "مایکل کالکی" اثر بی. اوسیاتینکسکی، چاپ لندن سال ۱۹۸۸، صفحه ۱۸۴. البته ترکیبی از تصور، ترور و تبلیغ که با احساس ترس از حمله آلمانی ها درآمیخته باشد می تواند مدتی کادراه و "پیچ و مهره های کوچک" را به طرزی موثر بسیج کند، اما کالکی درست می گفت که چنین بسیجی را بیش از یکی دو دهه نمی توان حفظ کرد. کالکی خود نه تنها شرکت وسیع تر کارگران بل که هم چنین برنامه های مناسبی که به سرمایه گذاری در کالاهای مصرفی و صنایع اولویت می داد را پیش می نهاد.

۶۲- "پایه ریزی آزادی" نوشته هایک صفحه ۳۹۳

۶۳- در مورد بررسی این بحث که دقیقاً به شکست ایجاد سیستم قیمت گذاری معقول اشاره دارد، به کتاب "گذار به اقتصاد سوسیالیستی" اثر چارلز بتلهایم صفحات ۱۸۴ تا ۲۴۳ مراجعه کنید. برایتن

سال ۱۹۷۵.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

۶۴- نووه تنها کسی نبود که از سوسیالیسم بازار حمایت می‌کرد و آزادانه از آثار مهم اقتصاددانان اروپای شرقی چون سیک، کورنای و بروس استفاده می‌کرد. به هر دو دلالی که در بالا ذکر شد، اثر نووه نقش انتقادی در بحث مربوط به اقتصاد سوسیالیستی در جهان انگلیسی زبان داشته است. به کتاب: "نظام اقتصادی شوروی" چاپ لندن سال ۱۹۷۲ و مقاله "مسائل و چشم‌اندازهای شوروی" در مجله نیولفت رویو شماره ۱۱۹ ژانویه و فوریه سال ۱۹۸۰ و کتاب "اقتصاد سوسیالیسم عملی" لندن سال ۱۹۸۳ مراجعه کنید. در خصوص مطرح شدن مجدد پاره‌ای موضوعات مربوط به "بحث محاسبات" به کتاب "برنامه و بازار" اثر میلتون فریدمن و پاسخ الکنووه در کمیته مطالعات مربوط به اقتصادیات کمونیستی، لندن سال ۱۹۸۴ و یک بخش از بحث‌های مربوط به نوو به مقاله "سوسیالیسم عملی؟" در مجله نیولفت رویو شماره ۱۵۳ سپتامبر و اکتبر سال ۱۹۹۵ و مقاله ارنست مندل تحت عنوان "اسطوره-ی سوسیالیسم بازار" در همان مجله شماره ۱۶۹ ماه‌های می و ژوئن سال ۱۹۸۸ و مقاله "گذار از سرمایه‌داری واقعا موجود" اثر مقناد دسای در همان مجله شماره ۱۷۰ ژوئیه و اوت سال ۱۹۸۸ و مقاله دیانه السون تحت عنوان "سوسیالیسم بازار یا سوسیالیزه کردن بازار" در همان مجله شماره ۱۷۲ نوامبر و دسامبر ۱۹۸۸ مراجعه کنید.

۶۵- به "مبارزه گورباچف در راه رفورم اقتصادی" اثر اندراس اسلند صفحات ۷۶ تا ۸۷ چاپ لندن سال ۱۹۸۹ مراجعه کنید.

۶۶- در دهه شصت برای وزارت تجارت شوروی در کوبا کار می‌کردم. رئیس این بخش داستانی از کنفرانس اقتصادی که توسط وزیر تجارت آن‌زمان، اسوالدو دورتیکوس تشکیل شده بود و در حوزه اقتصاد در آن زمان بدون این‌که بخواهد اشتباه می‌کرد. برایم نقل کرد یکی از مشاورین اقتصادی مطرح کرد که در طرح این یا آن برنامه در بخش معینی هدف می‌بایست این باشد که بیش‌ترین بازده با کم‌ترین نیرو و مخارج حاصل شود، دورتیکوس با تأکید با این قضیه مخالفت کرد و گفت: "این راه انقلابی نیست و پافشاری می‌کند که" به جای این کار هدف ما رسیدن به بیش‌ترین بازده با بیش‌ترین نیروست" متأسفانه نظر دورتیکوس یعنی روش حمله‌ای که در بسیج اقتصاد شبیه حمله سواره نظام است، نمونه تمام و کمال مدیریت در اقتصاد کمی است که نمونه‌اش را در برنامه محصول ده میلیون تنی سال ۱۹۷۰ می‌بینیم.

۶۷- در خصوص شکست مدیریت شوروی در استفاده از کامپیوتر به "مدیریت علمی، انضباط سوسیالیستی و قدرت شوروی" اثر ار. بالیسنگر صفحات ۲۴۶ و ۲۶۰ چاپ لندن سال ۱۹۸۸ مراجعه کنید.

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

۶۸- در خصوص شرح مفصل غیرعقلانی و "سنتی" بودن مدل شوروی به اقتصاد سوسیالیستی، اثر المن صفحات ۱۷ و ۵۲ مراجعه کنید.

۶۹- مقاله "برنامه‌ریزی و آگاهی در گذار به سوسیالیسم (پیرامون سیستم بودجه مالی)" از کتاب "چه گوارا و انقلاب کوبا: نوشته‌ها و سخنرانی‌های چه گوارا" ناشر دیوید دوپچمن ص ص ۲۰۳ تا ۲۴۰ و ۲۲۷ و ۲۲۱ سیدنی سال ۱۹۸۷. البته چه گوارا طرف‌دار بازار باقی ماند، اما آشکارا با مسائل ناشی از برنامه‌ریزی مواجه شد. بحثی که نقل شد نشان می‌دهد که سطح مطلق قیمت‌های بازار جهانی را فقط با خطر کردن می‌توان نادیده گرفت. اما به علت جدا بودن بازارها و به این دلیل که قیمت‌های نسبی و نه مطلق‌اند که نیروی عمل‌کننده‌اند، استراتژی توسعه می‌تواند از طریق "قیمت‌گذاری که عموماً اشتباه است" عمل کند. برای نمونه به توضیح آلیس امسدن درباره نمونه کره جنوبی و مقاله "صنعتی کردن جهان سوم: فورديسم جهانی یا مدل جدید؟" در مجله نیولفت ریویو شماره ۱۸۲ ژوایه و اوت ۱۹۹۰ صفحات ۵ تا ۳۱ مراجعه کنید.

۷۰- ژاک بیده در کتاب خود تحت عنوان "نظریه تجدد، اقتباس از مارکس و بازار" در صفحات ۶۷ تا ۷۲ به این مطلب اشاره کرده است سال ۱۹۹۰. پیرامون منطق رقابت در شرایط سرمایه‌داری به مقاله روبرت برنر تحت عنوان "منشاء رشد سرمایه‌داری نقد مارکسیستی بر نئواسمیت‌گرایی" در مجله نیولفت ریویو شماره ۱۰۴ ماه‌های ژوئیه و اوت سال ۱۹۷۷، و از همان نویسنده درباره جی. الستر در کتاب "مارکسیسم تحلیلی" کمبریج سال ۱۹۸۷ و کتاب "رقابت و کارفرمایی" نوشته ایزراییلی کیرزور. نیویورک سال ۱۹۷۳ و نوشته همان نویسنده درباره ال. اف. پال در کتاب "سرمایه‌داری" نیویورک سال ۱۹۹۰ صفحات ۱۶۵ تا ۱۸۲ مراجعه کنید.

۷۱- به مقاله دیانه السون تحت عنوان "سوسیالیسم بازار یا سوسیالیزه کردن بازار" (نیولفت ریویو) شماره ۱۷۲ ماه نوامبر و دسامبر سال ۱۹۸۸ صفحات ۳ تا ۴۴ مراجعه کنید.

۷۲- برخورد السون با کتاب پات دوین تحت عنوان "دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی" شباهت‌هایی دارد (آکسفورد سال ۱۹۸۸). در این کتاب دوین خلاصه‌ای از طرح "هم‌آهنگی پیچیده" پیرامون تولید به‌دست داده است. دوین می‌پذیرد که یک اقتصاد سوسیالیستی به بازار احتیاج خواهد داشت، اما نه به "نیروهای بازار". اما مسائل حادی نیز وجود دارد که در برخورد دوین به آن‌ها پرداخته نشده است. در عین حالی که اقتصاد مدرن را می‌توان هدایت کرد که شامل میلیون‌ها محصول است، اما ضرورت "برخورد" مثبت با این اقتصاد به معنی مطالبه بیش از حد است. دوین بر ایجاد هیأت‌های مذاکره داخلی در چارچوب صنعت تأمل می‌کند، اما چه کسی تعیین می‌کند که مناسب‌ترین حلقه‌های اتصال کدام‌اند؟ و چه کسی تضمین می‌کند که نتایج به دست آمده، اگر آزادانه و مجزا از یک‌دیگر مورد

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

مذاکره قرار گیرد، با یک‌دیگر خوانایی دارند؟ مذاکره آن‌جا که نقطه نظرات و احتمالات منافع متفاوت اند، قیمت‌های قابل قبول توسط همه را چگونه تعیین می‌کند؟ در یک ساختار سیاسی دموکراتیک هر فرد یک رأی دارد. در ساختار بازار، توزیع منابع اقتصادی توزیع کننده قدرت نیز هست، خواه چنین توزیعی عادلانه باشد خواه به صورت دیگری، اما دست کم، تصمیمی می‌توان گرفت. اما در فرآیند همگانی مورد مذاکره اختلافات چگونه حل می‌شود؟ روشن است که کافی نیست که بنگاه‌های بزرگ بر بنگاه‌های کوچک مسلط باشند یا بنگاه‌هایی که نقاط استراتژیک را در اختیار دارند، هر کاری که می‌خواهند بکنند. در عین حال که نیروهای بازار حتی در جایی که تمرکز عظیم سرمایه وجود نداشته باشد، جای‌الخطا باقی می‌مانند، یک "بازار اجتماعی شده" دست کم می‌تواند از طریق آزمون و خطا، تلاش کند به نتایجی دست یابد که به طور عام برابری طلب، مسئول و به‌گونه معقولی کارآ باشند. البته کارآیی مورد نظر در این‌جا به دلایلی که در بخش قبلی سعی کردم توضیح دهم را نباید با کارآیی سرمایه‌داری یکی گرفت) علی‌رغم تمامی این بحث‌ها کتاب دوین به گونه موثر به دموکراسی در اقتصاد سوسیالیستی می‌پردازد. پیش‌نهادات او در این حوزه احتمالات موثرتر خواهند بود اگر "هم‌آهنگی مورد مذاکره" را با وظائفی خارج از حد ظرفیت آن روبه‌رو نسازیم.

۷۳- در مورد سیستم "can ban" به کتاب "اطلاعات، مشوق‌ها و معامله در اقتصاد ژاپن" اثر ماهیتو آنوکی صفحه ۲۰ تا ۲۶ مراجعه کنید.

۷۴- در خصوص ایده مقایسه‌ای مربوط به بانک‌های ژاپنی و کایرتسو، نگاه کنید به صفحات ۱۱۹ تا ۱۲۲ و ۱۴۸ تا ۱۴۹ و ۲۳۲ تا ۲۳۳ همان کتاب پیشین.

۷۵- "سوسیالیسم بازار" اثر ژولیان دوگراند و سائول استرین (آکسفورد سال ۱۹۸۹) مقاله "فایده‌های نخستین" سال ۱۹۸۶ را ارائه می‌دهد. به اثر "از مارکس تا بازار" نوشته و. بروس و کازمیرو لاسکی (سال ۱۹۸۹). صفحات ۱۰۳ و ۱۵۳ و "سوسیالیسم بازار" اثر آنتونی د. جیسی، انستیتوی امور اقتصادی، لندن سال ۱۹۹۰ مراجعه کنید.

۷۶- اگر انگلس در قید حیات بود چنین امتیازی را به تمسخر می‌گرفت. او پیش‌نهاد پرطمطراق دورینگ را مسخره کرد مبنی بر این‌که "جامعه افتخار می‌کند به این‌که برای توانایی حرفه‌ای عالی‌تر با اختصاص پول اضافی برای مصرف تفاوت قائل شود، با این پاسخ تند که "آقای دورینگ نیز وقتی با در آمیختن بی‌گناهی کبوتر با تزویر عقرب، نگرانی تأثرآوری نسبت به مصرف اضافی و متعادل دورینگ‌های آینده نشان می‌دهد، به خود افتخار می‌کند." آنتی دورینگ" صفحه ۳۵۶. به طور کلی نظرات اقتصادی انگلس بر پیش‌نهادات دورینگ با پروژه‌های سوسیالیسم بازار رابطه معینی دارند و نباید آن‌ها را بدون تأمل کنار گذاشت، حتی اگر طرح مختصر او پیرامون بدیل کاملاً برنامه‌ریزی شده،

## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

قانع کننده نباشد. در مورد مسأله حقوق تفاضلی مسأله‌ای که در رابطه باید اقتصاد سوسیالیستی که کاملاً جهانی نشده پیش می‌آید، عبارت است از نیاز به مصرف کردن متخصصین از مهاجرت، این ملاحظه تجربی چیزی پیرامون عدالت اجتماعی نمی‌گوید، عدالت اجتماعی می‌بایستی این حقیقت را در نظر بگیرد که متخصصین معمولاً در دوره آموزش تخصصی از کمک مالی بهره برده‌اند.

۷۷- "سوسیالیسم بازار" مقاله شماره ۳۵۵ نوشته ایگناسیو اورتو، جی.ای. رومر و جی. سیلوستر بخش اقتصاد دانشگاه کالیفرنیا در دیویس. روشن است که از محدوده این مقاله توضیح بیش‌تر این مدل تأثیرگذار خارج است.

۷۸- مثلاً به مقاله "برنامه جدید حزب کارگران" در نیولفت ریویو (NLR) شماره ۱۸۴ صفحات ۳۷ تا ۴۶ ماه‌های نوامبر و دسامبر سال ۱۹۹۰ مراجعه کنید.

۷۹- برای این مثال و مثال‌های بسیار دیگر به مقاله روبین موری تحت عنوان "مالکیت، نظارت و بازار" در مجله NLR شماره ۱۶۴ صفحات ۸۷ تا ۱۱۲ ماه‌های ژوئیه و اوت سال ۱۹۸۷ مراجعه کنید.

۸۰- در رابطه با بحث گورز پیرامون این نکته به کتاب "نقد منطق اقتصادی" نوشته آندره گورز صفحات ۱۲۷ تا ۱۳۳ لندن سال ۱۹۸۹ مراجعه کنید. من سعی کرده‌ام نقش مهم و مترقی انگیزه ضد سرمایه‌داری را در ایجاد جنبش ضد برده‌داری در کتاب "نابودی برده‌داری استعماری" به خصوص در صفحات ۲۷، ۲۸، ۸۹، ۹۳ تا ۹۵ و ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۲۴، ۲۴۶، ۴۹۹، ۵۳۳ تا ۵۲۶ را نشان دهم. به علت تلاش‌های اخیر که شده بود تا به بازار کیفیات اخلاقی اعطا شود، کیفیاتی که حتی میزس و هایک هم به آن‌ها شکی نداشتند، تشویق شدم روی این مسأله متمرکز شوم. به مقاله "سرمایه‌داری و منشاء حساسیت بشردوستانه" بخش نخست در مجله "بررسی‌های تاریخی آمریکایی" جلد ۹۰ شماره دوم آپریل سال ۱۹۸۵ و بخش دوم در همین مجله جلد نود شماره ۳ ژوان سال ۱۹۸۵ و از همین نویسنده پاسخ به انتقادات در همان مجله جلد نود و شماره ۴ سال ۱۹۸۷.

۸۱- روزنامه اکونومیست ۱۴ ژوایه سال ۱۹۹۰.

۸۲- مراجعه کنید مشخصاً به مقاله امسون تحت عنوان "صنعتی کردن جهان سوم" و همین‌طور به نوشته - روبرت وید تحت عنوان "تسلط بر بازار: تئوری دولت و نقش آن در صنعتی کردن جنوب شرقی آسیا" پرینستون سال ۱۹۹۱.

۸۳- به کتاب "معمای قدرت ژاپن" اثر کارل فون دلفرن صفحات ۳۷۵ تا ۴۰۸ نیویورک سال ۱۹۸۹ مراجعه کنید.

۸۴- نگاه کنید به "سوسیالیسم بازار" اثر جیسی صفحه ۱۵.



## پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی

۸۵- نگاه کنید به مقاله "بررسی سرمایه‌داری" روزنامه اکونومیست شماره ۵، یازده می سال ۱۹۹۰ ص

۱۰.

۸۶- مقاله "بررسی سرمایه‌داری" در روزنامه اکونومیست برای ادعاهای این‌بند، سند به دست می‌دهد.

۸۷- به "راه بردگی" اثر اف. ای. فن. هایک صفحات ۱۴۰ و ۱۴۱ مراجعه کنید (لندن سال ۱۹۴۴).

۸۸- در گروه‌های بین‌المللی داشتن حق نمایندگی به نسبت جمعیت، موردی بسیار قوی است. تضمین حق نمایندگی در هیأت بین‌المللی که در آن دولت‌ها نمایندگی دارند به مشکلی تبدیل شده است. پیش‌نهاد زیر می‌تواند این مسأله را حل کند، هر چند می‌توان گفت ترساندن می‌تواند چنین هدفی را خنثی کند. پیش‌نهاد است: هیأت‌های داوران طبق ارزش‌گذاری موفقیت دولت در نمایندگی از آن‌ها، سهم آراء کشور خود را افزایش یا کاهش دهند. از آن‌جا که این اقدام ممکن است بی‌اثر از کار درآید، این اصل که فقط دولت‌ها در گروه‌های بین‌المللی نماینده داشته باشند، نمی‌بایست به سادگی قبول و پذیرفته شود.

۸۹- پرونده مربوط به ترتیبات چند سطحی و گوناگون سازمان زنان کارگر در سطح جهان پروژه منسوجات و پوشاک، دانشگاه منچستر سال ۱۹۹۰.

۹۰- همان‌طور که پیش آمده است، یکی از بهترین اظهار نظرات اخیر در مورد دخالت دولت و برنامه‌ریزی اجتماعی از آن‌گونه است که بدون شک از تجربه بریتانیای مارگرت تاچر استفاده کرده است. به مقاله الک نووه تحت عنوان "نقش برنامه‌ریزی مرکزی تحت سرمایه‌داری و سوسیالیسم بازار" منتشره توسط جان الستر و کارل. او. مون تحت عنوان: "بديل‌های سرمایه‌داری" صفحات ۹۸ و ۱۰۹ مراجعه کنید کمبریج سال ۱۹۸۹.

۹۱- در دعوت‌نامه حزب سوسیالیستی به میتینگ لنین‌گرا در دسامبر ۱۹۹۱ اعلام شد: "روابط بازار ضروری است اما نباید تنظیم‌کننده اصلی زندگی اقتصادی و اجتماعی شوند. بازار می‌بایستی نقش مکانیسم تنظیم‌کننده را داشته باشد و پاسخ‌گویی به اقتصاد را تسهیل کند، فعالیت آن نمی‌بایست به حوزه‌های فراتر از اقتصاد گسترش پیدا کند و اولویت‌های توسعه را تعیین نماید." براول در مصاحبه در مجله NLR شماره ۱۷۹ ژانویه و فوریه سال ۱۹۹۰ نیز همان نقطه نظر را داشت.

۹۲- نگاه کنید به مقاله "پرسترویکا از پایین: اعتصاب معدن چیان شوروی و پی‌آمدهای آن." نوشته لويس زنكل بوم و تئودور فریدگوت "در نیو لفت ریویو" شماره ۱۸۱ می و ژوئن سال ۱۹۹۰ صفحات ۵ و

۳۲.

۹۳- نگاه کنید به "دیکتاتوری پرولتاریا" اثر کائوتسکی ص ۳ این جمله برنامه ارفورت را باز می‌تابد.

روبین بلک برن سردبیر سابق مجله نیو لفت ریویو استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه آکسفورد لندن در دهه شصت، متخصص جامعه‌شناسی تاریخی، تئوری انتقادی جامعه‌شناسی، سرمایه‌داری و جهان سوم است. او در زمینه انقلاب کوبا تحقیق و کتاب "ایدئولوژی در علوم اجتماعی" (۱۹۷۲) را به رشته تحریر درآورده است. وی سپس تحقیقات خود را در زمینه شکل‌گیری نهادی بازار، دینامیک توسعه سرمایه‌داری، گزینش تاریخی ساختارهای قدرت و ایدئولوژی ادامه داده است. در بخشی از این تحقیقات، او دینامیک برده‌داری و مقاومت بردگان را در دو جلد کتاب معروف خود تحت عنوان: "پیدایش برده‌داری در جهان معاصر: از دوران باروک تا عصر مدرن از ۱۸۰۰-۱۴۹۲" و "انقراض برده‌داری استعماری از ۱۸۴۸-۱۷۷۶" ارائه داده است. در این دو اثر مهم، شکل‌گیری ایدئولوژی‌های نژادپرستی و هویت‌های ملی در جهانی که با رقابت و گذار به مدرنیته درگیر است بررسی می‌شود. در بخش دیگر تحقیقات خود تلاش‌هایی که در قرن بیستم برای مهار بازار و کارکردهای نهاد‌های مالی معاصر صورت گرفته را تحلیل می‌کند. بخش نخست این تحقیقات رساله حاضر "پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی" نام دارد که به بررسی کمونیسم و پی‌آمدهای آن می‌پردازد. بلک برن از سال ۱۹۶۲ به بعد عضو کمیته سردبیری مجله نیولفت و از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۹ سردبیر، از سال ۱۹۷۰ دبیر مشورتی آن بوده است.

پایان قرن: سوسیالیسم پس از فروپاشی